'Risāla dar ṭibb.

The second half of a treatise on treatment of Diseases, beg. with the 16th bāb. It is possible to see that it was composed about the middle or end of the xii/xviii c. Probably not known.

Copied about the beg. of the xiii/xix c.

مالک سید محمد سرفراز علی و سید محمود علی
سید [illegible] غفر الله ذنوبهما

رساله دیگر در طب نادر

بسم الله الرحمن الرحیم

باب سیزدهم در امراض جگر و سپرز چون یرقان و استسقا و اسباب و علامات و علاجات آن فصل اول

در یرقان باید دانست که یرقان تغیر رنگ روی و چشم و همه تن را گویند و یرقان یا زرد بود و یا سیاه

تولد یرقان زرد بیشتر در جگر و زهره باشد و یرقان سیاه از سپرز باشد و از جگر اسباب تولد یرقان زرد دو سه گونه

یکی آنکه صفرا اندر جگر افزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر بیرون آید

چنانکه باید سوم آنکه در بحران به بیماری حاره و در تبهای محرقه باشد باید دانست که علت یرقان بیشتر ... مشتاق

و توقف ... بیماری شکل عارض گردد از بیم آنکه مسام بسته گردد و در تابستان لوقت وزیدن بادها

جنوبیه حادث شود باید دانست که یرقان از طعامهای و شرابهای گرم حادث شود و در درجات ...

و آنچه از داروهای چون فلفل و دار فلفل و ... و خردل و مانند آن خوردن عارض شود و زردی پدید آید ... که

زهره نمی تواند که جمله صفرا را جذب کند و خون صاف گرداند پس صفرا در جگر و خون بیامیزد و از جگر باید ... رود

و رنگ تن را زرد گرداند و نخستین زردی در چشم ظاهر گردد و تلخی دهان و زردی چشم و زردی و جمع ... بول

و بسیار ... بول زرد باشد و ... طعام نکند و تپ نیز باشد علاج آن شربت انارین و آب کاسنی

و آب کدو و آب هندوانه و سکنجبین و عناب ... از هر کدام که از اینها میسر شود بیاشامند صفت شربت انارین ...

... انارین دو من نعناع تازه ... عود خام ... از هر یکی دو درم ...

... شربت انارین ... بیاشامند ... بالای آن ...

کرده بیاشامند ...

و ... کنند ... و ... قرص کافور ...

قرص کافور

قرص کافور و در مرض دق و صفت آن قرص انبرباریس در تنقیح وقوه یاد کرده شد نوع دیگر قصب جیره بکوبند از هر دو سیر سکنجبین

بروزی یک ضنم و روی کاسنی حک کند لیف بتباهت او را فاسد و صفت آن کاسنی خشک سه درم پوست بیخ آن دو درم افسنتین رومی

هفت درم غافث هفت درم ریوند چینی سه درم همه را یک شبانه روز در صد درم آب خیسانند بعد از آن بجوشانند تا نصف آب باند

پالایند و یک من قند اضافه نموده بقوام آورند و اگر طبع خشک باشد بطبیخ تخم هندی کیفه و لوبیاه و خیارشنبر نرم کنند نوع دیگر

من بوریقی رباعی در علت یرقان زرد چه عوام و چه خواص خورند باب کاسنی راه خلاص و زان که خلاص شود حاصل

برفو بنوشند سکنجبین بزوری خاص صفت سکنجبین بزوری بگیرند زرشک و بر الورد بکوبند از هر یک شش درم تخم کاسنی

بکوفته بجوارم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم همه را در دو صد و پنجاه

مثقال آب و سی مثقال سرکه یک شبانه روز خیسانند بعد از آن بجوشانند تا نصف آب باند پالایند و سیصد مثقال قند اضافه نموده

بقوام آرند و هر صباح یک اوقیه با نیم اوقیه عرق کاسنی حل کرده میل نمایند نوع دیگر ضمادی که سودمند این علت است

صفت آن بگیرند صندل سفید صندل سرخ و گل سرخ کافور بگلاب و اندکی سرکه بسایند و ضماد کنند علاج نوبای مرغ با بیمو

مرغ خورده و بر اکثر بخت نمایند قسم دوم یرقان که از ورم زهره باشد علامت آن تب و قی و تنقیح و درد سینه

زبان در تاجیه کند نبود اگر قلیل بود اندکی بود علاج آن سکنجبین با شیره خیارین میل نمایند و علاج آن بدو

دارد نوع دیگر صندل و گل سرخ و گلاب بر سینه طلا کنند تا حرارت جگر را تسکین کند علاج و بر کبد و ار

کم اضباب نمایند قسم سوم یرقان زرد که بسبب خوردن غذاهای گرم و شرابها شود علامت آن

غثیان و قی صفراوی و تلخی دهان و سرخی بول علاج آن بعد فصد باسلیق و باسلیق نماید از رسوب زردی و حجامت

کنند ترد قال الشیخ الرئیس رحمة الله علیه اعلم ان الفصد فی علاج الیرقان احد بهما ازالة

الیرقان نفسه بما تحلله عن الجلد وعن العین بالادویة المعروفة الی له واذا قصدت علی اللتحة خاصة عن

ازالة صفرة الیرقان و بالادویة المسهلة للمادة الفاعلة للیرقان ولما استفراغ للفصد بالباسلیق و والعرق الذی

تحت اللسان فیما وضعه بعضهم وان لم یمکن ذلک فمحاجمة فوق موضع الکبد تحت الکتف الیمنی او تحتها والغذاء

الذی یحتاج الاصلاح او استفراغ بالاسهال او الاستفراغ بالقی فانه نافع فی کل یرقان و مطبوخ مطبوخ

فواکه یا نقوع فواکه یا مطبوخ هلیله نماید صفت مطبوخ فواکه در صداع دموی و نقوع فواکه در برسام صفراوی

و مطبوخ هلیله در صداع صفراوی مذکور شد نوع دیگر بگیرند تخم هندی و آلوبخارا و خیارشنبر و در آب

کاسنی و عنب الثعلب حل کرده بهنگام سحر میل نمایند نوع دیگر یا دو ببرد بندهم عاقرقرحا یکدرم

سفوف سازند و اکر بقرص سازند بماء الجبن یا باب کاسنی میل نمایند جگر را پاک سازد نوع دیگر من کتاب شفاء خانی
جمیع انواع یرقان را مفید بود و مجربست صفت آن بگیرند جو وانرا بکوبند تا ازو در ان جدا نمانند بعد ازان بکوبند
که پوست ازان دور گردد بکسیر و هلیله زرد و ریوند بکسیر این ریزه کنند یک سیر و زراوند مثقلی که از جسات نگهد
سده بسیر آب همه را یکی کرده و شبها از ازارد باشی بحکم نبد سازند اگر تابستان باشد سوی بدکور در آفتاب نهند
و اگر زمستان باشد سوی بدکور ~~در آفتاب نهند~~ نه روز تاب و بکیدان نهند و بعد از صاف و کرفوزده درم اب صاف
ازان میل نمایند و یک هلیله درستاز ان بر آورده علی الصباح بالای آن بخورند و چندگاه برآورده کنند جمیع قسم
یرقان و ضیق النفس و غلو استسقا دکر [illegible] اب دفع کردد علاج دیگر موتک باروغن باده گاو بخورند نوع دیگر برادهٔ آهن
کهنه که بیش از صد ساله باشد در روغنداش یا بانیلو اینجی بر آتش نهند و از آهن بکوبند که آنرا سرخ کردانند بعد ازان
در کمیز ماده گاو روغنداش یا بانیلو را [illegible] کنند بهفت مرتبه بعد ازان سنگ بساینده که مثل کحل کردد هر روز یک درم ازین
آهن کشته و یکدرم عسل و یکدرم روغن گاو و چند روز دوغ ماده گاو حل کرده بخورند چندگاه زردی همه اندام و یرقان دفع کردد
مجربست نوع دیگر صفه زنجبیل و فلفل و هلیله و بلیله و آمله و مشک و شیطرج و بای برنگ ازهر یک دو درم این مقبول
که ترکیب آن مذکور شد و چند ادویه همه را کوفته بیخته سه درم با دوغ ماده گاو هر روز بخورد بوقت صبح یرقان زرد و
زردی بدن دفع کردد نوع دیگر بجهه یرقان و زردی اندام و ضیق النفس و قولنج و درد سینه و جمیع [illegible] شکم را مفید است
و کسی که حمل [illegible] باشد و [illegible] درست و بای [illegible] رو دفع کرداند مجربست و آزموده شد صفت آن بلیله زرد
و اجوائن یک سیر هلیله سیاه کهنه دو سیر این کشته بنک کرفته سبز آب پانزده سیر همه را در سبوی سفالی که آب را جذب کند
انداخته سرکین اسب مدفون سازند یا در انبار جو نهند و سر سبو محکم ببندند و بعد از دو هفته بیرون آورند بوزن هفت درم
تا ده درم آب ازان بگیرند و میل نمایند و دو سه لقمه چرب با [illegible] بخورند نوع دیگر بابرنگ و بلیله و هلیله و آمله و فلفل
و زنجبیل و ساذج هندی قرنفل و الایچی و دارچینی کبیر و مارسیف و طباشیر و شیطرج ازهر یک یکدرم این مقبول دو چند همه ادویه
و نبات برابر جمله ادویه بار کنند و سه درم با شهد هر روز بخورند یرقان و زردی اندام و قولنج و [illegible] عورت دفع کردد
و کرسنگ بدید آید و جب را [illegible] سازد مجربست نوع دیگر نادره علاجی که زردی چشم زایل گرداند بگیرند برکه
و کلاب [illegible] کرده در چشم چکانند و با برگ کنهه سعوط کنند باروغن زیت کرده را بب چقندر علاوه باشند چیزی سعوط
کنند زردی چشم زایل کردد نوع دیگر قال شیخ الرئیس رحمه الله مقیل العین بماء الورد و بماء الکزبره و بماء الملیح
قسم چهارم یرقان بجراثه علامت آن غلبه [illegible] و تلخی دهان و [illegible] دکر [illegible]

بالعلاج

علاج آن سر سکنجبین با آب کاسنی مقشر بیاشامند و اگر تب و حصبه باشد شربت عناب بخورند صفت آن در برسام مذکور شده

نوع دیگر آب سیب ترش و آب انار و لعاب اسبغول و شیره خرفه و کاسنی و لبلاب بدین از این چیزها شربت کنند نوع دیگر

روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن و [illegible] بدن بمالند تا مسام گشاده شوند صفت روغن بابونه در صداع سوداوی

و صفت روغن شبت در برسام مرکب و صفت روغن سوسن در صداع بلغمی گفته شده علاج مرغ [illegible] غوره

و سماق و آب انار ترش رغبت کنند قسم پنجم یرقان که از سده حارت شود علامت و علاج آن در فصل سده

کبدی گفته شده است لعقه بکار برند نوع دیگر سکنجبین [illegible] بیاشامند و یا با آب ترب یرقان را با دراز دفع کنند

نوع دیگر نسخه حب مجرب [illegible] من الصبر درهم ومن السقمونیا ربع درهم ومن الغاریقون ثلث درهم

ومن عصاره الافسنتین وزن ثلثه دراهم یحبب بعصاره الهندبا ویشرب منه وزن درهم نوع دیگر افتیمون

چهار درم [illegible] بجوشانند و در آب آن قند سیاه [illegible] مثقال بازکرده سه روز میل نمایند [illegible] نماید و ازین [illegible] تمام

فایده دارد قسم ششم یرقان حادث شود از سده باعث تعفن اخلاط بود که در اعضا و از نیش لدغ

حیوان زهردار بود و یا از شرب دوائی که زهر قتال بود علامت آن اندوه و سرخی [illegible] و بوی دهان علاج آن

آنست که [illegible] حیوان زهردار [illegible] باسلیق و یا الکحل نمایند تا زهر [illegible] دل و سینه و غیره عضو بر آن کنده

شود [illegible] به مطبوخ [illegible] و یا [illegible] کنند و با آب عنب الثعلب و با آب

کاسنی میل نمایند نوع دیگر [illegible] علت [illegible] صفت آن در [illegible] دل گفته

علاج مرغ [illegible] و آب غوره قسم هفتم یرقان سیاه بباید دانست که فرق میان کبدی و یرقان طحالی آنست

در کبدی رنگ روی زرد مایل بسیاهی [illegible] بود و در یرقان طحالی رنگ روی سیاه [illegible] و براز

مایل بسیاهی بود [illegible] در حالت [illegible] شد علاج هر دو قسم کبدی و طحالی [illegible] مقصد باسلیق [illegible] بود

و [illegible] و در یرقان طحالی [illegible] به مطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ افتیمون در صداع سوداوی مذکور شده نوع دیگر

افتیمون [illegible] درم [illegible] مثقال سر سکنجبین [illegible] و سه روز میل نمایند و اگر یک مثقال غاریقون

اضافه کنند در عمل قوی‌تر بود نوع دیگر [illegible] میل نمایند نوع دیگر [illegible] بار بود

و مزاج حار باشد آب عنب الثعلب با سکنجبین و با آب کاسنی با سکنجبین رغبت نمایند و [illegible] ضروری

میل نمایند صفت آن در مالیخولیا مراقی گفته شد علاج گوشت [illegible] فصل در [illegible]

و علامات [illegible] و علاج آن [illegible] هر گاه که مزاج [illegible] طبع [illegible] و ضعف [illegible] شوند [illegible]

مثل حالت مستسقیان پدید آید طبیبان این را سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز مقدمه استسقا بود علامت آن
گشت رنگ روی و رنگ همه تن بگردد و بسفیدی گراید و نفخ و ورم چشم و روی پدید آید و باشد که اطراف و پای
خوش چنین آماسیده شود و طعام هضم نشود و اندوی طعام زیان یابد و بول و عرق اندک آید و بادهای در شکم بسیار افتد
و نفخ و قراقر شکم و سستی و کسلانی طبیعت بود و گاهی جراحت پدید آید و بسیار بود که خداوندان این علت را
چون تری در تن پدید آید حال او همچو حال خداوند سوء القنیه گردد باید که بعلاج آن بر فوری مشغول شوند و توقف
درین علت جایز ندارند علاج آن اگر ماده صفراوی باشد ایارج فیقرا چند نوبت میل نمایند زیرا که فضیلت
ایارج فیقرا آنست که فضول را از بدن پاک کنند و برطوبت اصلاحی کرده شد نوع دیگر اگر خلط غلیظ لزج بود
استفراغ بصبر و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا بحسب قوت میل نمایند و شراب [illegible] النعت که
[illegible] ماده را دفع نماید و نفع درین علت فایده کند باید که داروها دیه دار مسهل [illegible] مثل محمود و مصطگی
و مثل حب [illegible] قوت معده اندازند و بعد از مسهل جلندری مفتح و مدر بول میل نمایند نوع دیگر [illegible]
زیادتی هر کس که سوء قنیه [illegible] ریاضت [illegible] چون [illegible] ضعف جگر
باید که [illegible] جگر را تقویت [illegible] میل نمایند مثل کاکنج و دارچینی و قرنفل و مصطگی و نوع دوا
و اغذا [illegible] کنند نوع دیگر و دوا الکرکم و [illegible] اینها میل نماید وقتی که سوء المزاج
مستحکم گردد هم استسقا بود صفت دواء الکرکم و صفت دواء الملک در روح الکبد گفته شد صفت [illegible]
که بجهت استسقا و برودت معده و تب های کهنه و [illegible] و ضیق النفس و قولنج و صداع و طحال و بهق و [illegible]
را مفید بود و بول بکشاید [illegible] از هر یک هفت درم
[illegible] و زنجبیل و فلفل و [illegible] و [illegible] طبرزد و [illegible] و لسان العصافیر و سعد
[illegible] و خیربوا و قرنفل و [illegible] و سعتر و [illegible] کابلی مقشر و [illegible] و حب النیل و کمون کرمانی و [illegible]
و تخم کرفس و کبر [illegible] از هر یک [illegible] صد و پنجاه درم [illegible] ده درم [illegible]
نیم من [illegible] در [illegible] من آب [illegible] بپالایند و [illegible] را در آن حل کرده و [illegible]
[illegible] اندازند [illegible] روغن [illegible] در آن اضافه کنند چون بقوام آید داروهای [illegible]
کوفته و بیخته در آن [illegible] و باب [illegible] نوع دیگر [illegible]
بجهت استسقا که از [illegible] هر که [illegible] هفت روز [illegible] باشند و غاریقون

و دار

و پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم عصاره افسنتین سه درم تخم کرفس و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه
و ریوند از هر یک دو درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر و خاجید از هر یک پانزده درم ترنجبین را در آب بخیسانند و داروها را
کوفته و بیخته با عسل معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم سبیل نمایند نوعی دیگر نسخه ملکملاج از محمد بن زکریا
بگیرند مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیله از هر یک چهار درم عصاره افسنتین سه درم تخم کرفس و تخم کاسنی و ریوند
از هر یک دو درم ترنجبین یک کره ده درم ترنجبین را بقوام آرند و داروها را در آن سرشته شربت دو درم تا
سه درم سبیل نمایند نوعی دیگر شیر شتر اعرابی با بول او دو اوقیه و یا بول شتر با همراه دو دانگ سکنجبین ورد بیش علت
مفید عجیب یافته است و اگر ماده صفراوی رقیق باشد هلیله زرد و دهان با مزند و مسلط باشد نوعی دیگر گل سرخ و سنبل
و دارچینی و زراوند و دوای تحلیل طلا کنند نوعی دیگر روغن مصطکی و سیب و سوسن در معده بمالند و آب با نمک
بخورند صفت روغن مصطکی در صداع لوزای و صفت روغن شبت در باب سر گذشت و صفت روغن سوسن
در صداع بلغمی مذکور شد نوعی دیگر شراب رقیق ریحانی فایده دهد و باید که معده و جگر را گرم دارند و تکمید نمایند
بداروهای لطیف چون سنبل و سنبل و دارچینی و زراوند مدحرج غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند و کباب
و نخود آب و از میوه های انار شیرین و امثال آن میل نمایند فصل در استسقا استسقا در لغت آب خواستن را گویند و
در اصطلاح اطبا مرضی است مادی و سبب او ماده غریبه بارده که در اعضا در آید تا موجب ورم گردد و ثبت
آنکه مردم بخورد و جگر ضعیف در آن تصرف نتواند کرد و باید اجزا مواد در آن شکم و پهلو و جگر و کوشکم در آید و هم چنان
ماکول ابدی باید اجزا شود اما شکم و اما همه اندام ها پدید آید و با چون ضعیف معده باشد آن را استسقا لحمی خوانند
باید اجزا برسد اما اندام ها پدید آید و این اماس سه قسم استسقا گویند زقی و طبلی و لحمی و مشتران این را در
علم خود معلوم و مشهور و نیکو دهر خوانند و هر نوع علامتی که را خبر دار استسقا شمارند علامت جمیع انواع استسقا
که خداوند استسقا را رنگ روی بگردد و تباه شود و آن را که استسقا بسبب جگر سپرز باشد رنگ روی او بسیاهی بگراید
گراید و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی غالب باشد مگر آن را که اب غیر وقت بسیار خورده باشد و جگر بدان سبب سرد
شده باشد سبب ضعف حرارت غریزی و رطوبت بود و عدم و ضیق النفس و تهیج چشم و ورم دست و پای و قلت
شهوت طعام و قلت بول و در آخر احوال تب لیکن حرارت استسقا و گاهی عارض شود و در سبب در استسقا
لحمی و طبلی و استسقا از ورم کبد باشد بسبب او طبعت و ورم قدمین و سعال ملازم باشد و ورم جانب
ایمن جگر گفته و اگر در زقی ابتدای ورم از خصیتین و قدمین و در طبلی باشد و ان سبب از رس بحران الاستسقا الذی

سببه حار یکون معه علامات الحرارة من الالتهاب والعطش واصفرار اللون ومرارة الفم شدة یبس البدن
وسقوط الشهوة للطعام وانما الاصفر الاخضر ولشدة حرقة البول فی اخره لشدة حرارته واعلم ان الاستسقاء
الواقع بسبب صلابة الطحال اسلم کثیرا من الواقع بسبب صلابة الکبد بل ذلک مرجو العلاج ربما علت بالاستسقاء
حتی احدث الربو وضیق النفس والسعال وذلک یدل علی قرب الموت فی ایام قلیلة وربما حدث بهم نفث الدم
قروح الفم واللثة لرداءة البخارات وفی اخره قد یحدث قروح فی البدن لفساد مزاج الدم وقیل انه
اذا ترأس للمستسقی مثل الحم الفم ابدر سیل که استسقا زقی نوعی است که اجتماع آب در اجواف میان پرده که
در اندرون شکم و غیره واقع گردد و سبب عدم نضج و این بدترین اقسام استسقا است و این را در هندی جلودر گویند و این
علتی است که میان پوست شکم در زوده گرداید و چون شکم را حرکت دهند آواز کنند همچو مشک که پر آب باشد و چون حرکت
کنند و از پهلو به پهلو گردانند و دست بروی نهند آواز معلوم شود مثل آواز موج آب بیاید و اکثر استسقا
زقی که از فساد مزاج سرد بود در کبد علامت آن گرانی شکم و چون دست بر زنند آواز آب آید و ورم در اطراف
تن و جسم و حال درد گرد و خیزد و چون مستحکم شود رفته رفته تنگی نفس و این علامت و اسباب میان استسقا زقی که از برودت
و حرارت باشد اما انچه مخصوص برودت است علامت سستی و سپیدی رنگ بول و احساس سردی علاج آن تحلیل فضول
و نمها را از بدن کم کنند و مزاج جگر را باعتدال باز آرند و ترتیب و تدبیر کم کردن فضول و تریها است که
طعام اندک خورند و آب تا ممکن باشد نخورند و نه نوشند و بر تشنگی صبر کنند و کوشش در استفراغ رطوبت نمایند و اسهال و ادرار بول
و کشاده ساختن مسام و عرق آوردن و عطسه آوردن و بر علت مناسب و بعضی مشهور است و ریاضت چندان کنند
که حرارت غریزی برافروزد و قوت را [illegible] و [illegible] نگاه دارند حقنه بعد از سه روز تا چهار روز [illegible]
و عطسه آب را بخشانند و در مجاری طبیع اندازند تا [illegible] و باید که داروهای مسهل چون حب مازریون و
حب سکبینج و حب [illegible] عمل نمایند صفت حب سکبینج بگیرند صبر و افیمون از هر یک چهار درم غاریقون سه درم
مصطکی و ریوند از هر یک یک درم سکبینج و برگ مازریون و غاریقون و بلیله زرد از هر یک پنج درم مازریون و ریوند چینی
و عصاره غافث و سنبل و [illegible] از هر یک دو درم کوفته بیخته حب سازند شربت سه درم تا چهار درم صفت
حب [illegible] که بجهة استسقا [illegible] مفید است بگیرند صبر سقوطری دوازده درم افیمون [illegible] درم سقمونیا [illegible] چهار
درم [illegible] از هر یک دو درم زعفران [illegible] و نیم غاریقون سه درم [illegible] کوفته بیخته
حب سازند شربت دو درم و نیم [illegible] اسهال [illegible] صفت [illegible]

وعصاره الیسی

و عصاره افسنتین و سنبل و زرنباد و شبرم از هر یک [illegible] اغاریقون و ملح سنگ از هر یک نیم درم بکوفته و بیخته با آب عنب الثعلب
سرشته و حب سازند و این یک شربت است نوع دیگر قرص که ادرار کند صفت آن بگیرند مصطکی سه درم سنبل یک درم تخم
فلفل و زنجبیل و سعد از هر یک یک درم بکوبند و چند حب از داروهای مذکور شربت دو درم تا سه درم بسیار نافع باشد نوع دیگر
داروهای مدر معروف که بول براند بسیار سعی کنند تا زود بجگر رسد چون تخم بادیان و تخم کرفس و نانخواه و سنبل
و وج و اسارون و انگدان و پودینه و دوقو و فطراسالیون و مرو و امثال آن ادرار بول نمایند بعد اسهال و استفراغ
تریاق کبیر و با مثرودیطوس استعمال کنند و غذا بعد از داروهای ادرار شوربای مرغ فربه خورند و در ریگ گرم و
در حمام و تنور گرم نشینند تا عرق آید بسیار سودمند است هر گاه که در آفتاب نشیند از گرمی سر احتیاط کنند و وقت تموز در ریگ نشینند
که زمین گرم شود و اگر در ریگ نشینند باید که گاه و در آنجا مقدار ریگ نت فرو کنند تا آن زمان که شعاع آفتاب
او را گرم کند چون گرم شکی شود در آنجا نشینند و در تموز در آبزن نشینند وارد و به سنگ نشینند که شعاع آفتاب زمین را
گرم دارد و گرمی آن به شکم رسد تا رطوبت او را لطیف کند و آتش مقابل او نشینند و در ریگ گرم فرو برند تا
نهایت مفید و بحث صحراست و کرا در روغن ممزوج کنم و در بدن مالند و یا نمک جو طعام در بدن مالند و در جای ریگ
اگر نمک شیره بر بدن پاشند بهتر و سودمند بود قسم دیگر استسقا که از سوء المزاج گرم در کبد بود علامت آن تشنگی بسیار
و زردی روی و چشم و زردی بول و سرخی آن و سوزش در مجاری بول بود علاج آن جالینوس گوید بسیار کسان را
استسقا از گرمی بود چون داروی سرد کردم علاج یافتند و شیخ الرئیس ابو علی میگوید که زنی را استسقا بوده انار
ترش و شیرین خوردن گرفت و چندان انار بخورد که مردم را عجب می آمد از علت استسقا رهایی یافت و ساهر میگوید که
بسیار کسانی از خوردن آب رب انار ترش از مرض علاج یافتند و صاحب دستور العلاج میگوید که هر کاو [illegible] علامت
است انار و آب ترش و شربت سکنجبین دادم و چند گاه [illegible] تمام از این مرض شفا یافت
از حرارت
[illegible] اگر استسقا از حرارت باشد بعد داروهای [illegible] و مسهل نمایند تا حرارت [illegible] و جالینوس گوید داروی کنند
که مزاج را با اعتدال باز آرد [illegible] چنان است که آب [illegible] خورند و یا سکنجبین [illegible] مناسب باشد
نوع دیگر [illegible] از قول جالینوس [illegible] ضماد کنند نوع دیگر ضماد از [illegible]
[illegible] ضماد کنند نوع دیگر ضماد [illegible]
و [illegible] از آن [illegible] سرشته [illegible] ضماد کنند نوع دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک جزوی [illegible] سه جزو [illegible] بعد از آن داروهای [illegible] ضماد کنند نوع دیگر
حب [illegible] که در این علت مفید است صفت آن بگیرند ریوند چینی و عصاره غافث و [illegible] از هر یک سه درم

غاریقون نیم درم و راوند مدحرج دو درم شربت دو درم ربع بزر کشوث بکوبند بیاشامند نوعی دیگر من نفع خلاص از استسقا
از حرارت جگر بود بگیرند تخم خیار و تخم خرپزه و تخم کاسنی از هر یک بیست درم تخم کرفس پنج درم بکوبند و در ده سیر آب و پنج سیر سرکه
بجوشانند چون نصف آب بماند بپالایند و در آب تباشیر سکنجبین و یا گلنگبین پنج سیر قند و یا نبات انداخته بقوام آورند
و نگاه دارند شربت ده درم هر روز بیاشامند نوعی دیگر مغز تخم خربزه پنج درم مغز تخم کدو و تخم کرفس و تخم کاسنی و دارچینی و سوسن کوهی
از هر یک دو درم بکوبند و هر بار پنج درم و یا ده درم سکنجبین بیاشامند نوعی دیگر خداوند استسقا زقی را اگر قوت قوی بود بزل کنند
یعنی بزل شکافتن و صافی کردن است و باید که آب از آن اندک اندک برآرند تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف بود بزل
نباید کرد مصنف کتاب کمال الصناعت از جالینوس روایت میکند که من ندیدیم که صاحب این مرض از بزل رهایی یافته باشد
مگر یک مردم او میگوید که درین بزل خطر عظیم است اگرچه علاج مخصوص خداوند این علت است صفت بزل این نهج است باید که
بیمار را بر پای دارند و یا نشسته دارند و بفرمایند تا بیمار را بسوی زیر فرو مالند و در زیر ناف بمقدار سه انگشت فروتر
از آن بزل کنند اگر ابتدای استسقا از رودها و از کبد بود پس بزل جانب چپ زیر ناف نمایند و اگر استسقا از جگر بود
پس بزل جانب راست کنند و نخست عضلهای شکم را که بتازی مراق گویند سوراخ کنند و اثر را از صفاق سلخ کنند یعنی
پوست از وی جدا کنند و زیر سوراخ مراق از صفاق اندکی یعنی زیر این سوراخ تنگ و نایژه از مس سازند و در
سوراخ نهند و آب از نایژه اندک اندک بیرون کنند و چون ... بر ... کم باشد نایژه از آن برآرند قسم دوم اول
استسقا طبلی که ... کویند چون ... علامت او آنست که بر شکم زنند
آوازی مثل آواز طبل آید و ناف برآمده باشد ... و صلابت ... و آرزوی ... کنند و چون ... باید
و بعضی طولانی ... صاحب استسقا بود ... و میل بصلابت دارد و ... باشد
علاج آن استفراغ کنند با ... و مبالغه در اسهال ... کنند که موجب حرارت ... قال شیخ الرئیس رحمه الله یجب
ان لا یکثر من المسهلات و یجب ان لیقل المدرات بل لا یفرط فیهما فان الافراط فیها یودی الی تولید الحره
کثیره ثم ... المسخنات و علاجات الریاح که بادها شکنند و استسقا طبلی بارد را مفید بود صفت آن بگیرند ...
... از هر یک دو درم نانخواه ... از هر یک ... درم ... و سکبینج و جاوشیر
از هر یک ... درم ... شربت دو درم ... گرم کرده ... کنند نوعی دیگر
دو درم سکبینج با شیر ... و چنین گویند که خداوند علت ... استعمال
کنند و ... نباید ... قال شیخ الرئیس رحمه الله یجب
ان یسقی الکمون و الانیسون و الجند بیدستر ... و الکمون ... و بعد از استفراغ حرارتش
ازره

بزره و رب بادیان و رسیون و ماء الاصول و معجون اذکر و معجون حب النار فایده دارد صفت ماء الاصول در مصالح اورام بیان شد
و صفت معجون حب النار در مفاصل بحر مذکور شد صفت معجون اذکر ربع عود بلسان اذخر ایرسا هلیله زنجبیل دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هر یک سه مثقال سعد زرنب ساذج قرنفل از هر یک سه مثقال عود خام
هفت مثقال لاجورد دو دانگ کافور یک دانگ ترنجبین چهار مثقال نمک یک مثقال با عسل و نبات معجون سازند و اگر مشک و عنبر
از هر یک نیم مثقال هلیله کابلی سه مثقال محموده دو مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود صفت جوارش زنجبیل قوت معده دهد ریشه
بو نمو بدن سنبل خانی سنبل و سطح دار فلفل فرنجمشک و فلفل کرد و بادیان و مصطکی و بلیله و هلیله و املج و جوز و
زیره و نانخواه و نمک سنگ و نمک سیاه و زبد البحر هر یک وزن برابر کرده بکوبند و بیخته سه وزن ... بر دو عسل بسرشته میل نمایند
جمله انواع استسقا و غول شکم و اماس ... و اماس سپرز و شش و جگر دفع کرده نوع دیگر اگر ... درم پنج ... درم
دار فلفل نه درم زنجبیل دوازده درم نانخواه پانزده درم بلیله زرد هژده درم شیطرج ... چهار درم همه را کوفته بیخته برابر
نان ... درم ... این بخورند سه نوع استسقا و هیچ نوع طولانی شکم و زلق الامعاء جمیع اخلاط و هر ریحی که در شکم باشد
دفع کرده نوع دیگر ضماد و تکمید شکم از سبوس گندم و نمک ... گرم کرده و بجمه ... و تکلب و عرق بادیان
میل نمایند غذا گوشت مرغ و کبک با دویه گرم مثل ارده و فلفل ... و نان خشکه که در و نخود و تخم
کرفس باشد میل نماید قسم دوم استسقا آنکه از حرارت کند و سردی معده ... غذا ... باید هضم نکرده
مرجب ... گردد در احشا علامه آن ... و دهان ... بعضی علاج آن اسهال به مطبوخ هلیله و تمر هندی
و آلو بخارا ... و ... بخورند ... مطبوخ این علت ... به صفت آن ... هلیله کابلی
املج و بلیله از هر یک پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم آلوی سیاه عناب
از هر یک ده عدد سپستان بیست عدد مغز خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم همه را بجوشانند و ترنجبین و مغز
خیارشنبر را بالای آن حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین خورند نوع دیگر ریوند چینی با
انار ... میل نمایند باب ... در امراض روده اند در انواع اسهال و سحج و زحیر و اسباب و علامات و علاج آن
اسهال دو قسم است و در هر قسم ... یک قسم آنست که سبب آن ماده بود از یک اندام و یا از همه
تن بمعده و روده آید و اسهال تولد کند و آنکه از یک اندام و یا از همه تن بمعده و روده آید هیچ قسم ... یکی دماغی
دوم جگری سوم ... چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده و روده آید و آنکه ... باشد و آن ... قسم
است اول در معده بادهای تولد کند دوم آنکه قوتهای ... ضعیف باشد سوم آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد
چهارم آنکه سوء المزاج سرد باشد پنجم آنکه قوت ... در سطح معده ... ششم آنکه بر سطح معده بثرها بر آیند
مبادا ... اسهال معدی ... که سبب روده ها ... باشد و بعضی ... باشد اسباب و علامات و علاج

هر یک وزن [illegible] صبر [illegible] ذکر کرده آید فصل اول در اسهال دماغی اگر از باعث نزله باشد که ماده نزله سفید خام فرود آید
و سینه را اسهال گرداند و اگر ماده نزله بود نرم اسهال بلغمی شود و اگر ماده نزله گرم و تیز باشد روده‌ها مجروح شود
و اسهال خونی شود و علامت خاص این نوع است که اسهال از پس خواب افتد بامداد که از خواب برخیزد
چند مجلس برود و زود بنشیند بعد از آن ساکن شود این قسم اسهال را اسهال دماغی نزلی گویند علاج چند روز این
علت [illegible] بامداد که برخیزد از خواب قی کند تا خلطی که از سر به معده فرود آمده باشد برآید و داروهای قابض که
اسهال باز دارد میل کنند و آنچه در تدبیر باز داشتن زکام و نزله مذکور شده سلوک فرماید و بر جگر و در پشت مالیدن
و شانه کردن سر و مالیدن سر و عطسه آوردن و در صورت سفید [illegible] نوع دیگر علاجی که نزله را باز دارد و دماغ
را قوت دهد شربت خشخاش است مقدار [illegible] [illegible] [illegible] صفت شربت خشخاش در نزله و زکام ذکر کرده شد
نوع دیگر قرص خشخاش در این نوع اسهال مفید بود صفت آن بگیرند پوست خشخاش و گل سرخ و صمغ عربی و صندل از هر یک
ده درم زعفران [illegible] درم شربت دو درم میل نمایند نوع دیگر ضمادی که دماغ را قوت دهد صفت آن بگیرند صندل [illegible]
و قرنفل و اقاقیا و ماميثا و طین ارمنی و عدس مقشر و زعفران و حضض از هر یک وزن برابر کوفته و بیخته
با آب [illegible] ضماد کنند قسم دوم اسهال حراری که صفرا از زهره بر روده زیاده آید جهت دفع آن
اسهال صفراوی کنند این قسم اسهال از پس بیماری محرقه و از خوردن شراب کهنه عارض گردد علامت آن
تلخی دهن و تشنگی و براز رقیق و زرد و سوزش [illegible] علاج آن اگر ماده صفرا بسیار بود نخست به مطبوخ
هلیله [illegible] نمایند صفت مطبوخ هلیله در صداع صفراوی مذکور شده نوع دیگر [illegible] مثقال قرص
طباشیر میل نمایند نوع دیگر [illegible] بریان کرده و [illegible] و تخم حماض و [illegible] از هر یک بیست درم
[illegible] انار دانه بریان کرده [illegible] درم زرشک و سماق و پوست کنار و سنجد از هر یک ده درم [illegible]
کنند [illegible] اسهال دفع گردد نوع دیگر من ذخیره [illegible] حب الرمان یک جزو
میل نمایند اسهال صفراوی باز دارد نوع دیگر منه سفوف حب الرمان در این علت مفید است صفت آن
انار دانه بریان کرده [illegible] درم [illegible] حب [illegible] و [illegible] بریان نموده سماق
بریان کرده و [illegible] از هر یک پانزده درم همه را کوفته و بیخته سه درم [illegible] میل نمایند نوع دیگر قرص [illegible]
طباشیر [illegible] صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی [illegible] از هر یک [illegible] تخم حماض بریان کرده [illegible] درم
حب الآس چهار درم [illegible] بریان [illegible] درم کوفته و بیخته قرص بندند شربت یک مثقال میل نمایند نوع دیگر
با [illegible] و [illegible] چند [illegible] کنند [illegible] نوع [illegible] نوع دیگر ضمادی که در [illegible]
[illegible] شده [illegible] کنند نوع دیگر ضماد [illegible] گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار از هر یک برابر گرفته

کوفـ

کوفته و یخنه با آب سیب ترش و یا در آب حب الاس بپزند و غذا کنند نوعی دیگر سفوف ذخیره عنابی نافع مجرب
صفته آن صندل ابیض و سفید و فوفل و گل سرخ و مازو سبز و گل ارمنی و اقاقیا و رب که و رامک همه را بکوبند و بگلاب
و آب حب الاس و یا با آب لیمو بسرشند و بر معده نهند نوعی دیگر طلا از موم روغن و از روغن بادام و یا از روغن گل
ساخته باشند استعمال کنند غذا گوشت مرغ و ماکیان بقیق سماق و آب حب الرمان میل نمایند و با سکباج بخورند و گوشت
ها و اضافه کنند که اسهال کهن صفراوی را باز دارد و مفید بود صفته سکباج من ذخیره بگیرند ماکیان و یا کبوتر
بچگان چندانکه خواهند و آن را بپزند با نخود درست و اندکی زیره بوقت نیم پختن مقداری روغن زیت
بر آن کنند و غوره خام نیم کوفته و دارچینی و خولنجان اندر آن اندازند چون تمام پخته شود آب او اندکی بماند
مقداری انگبین و آب لیمو و آب سیب ترش اندازند و بر آتش نرم دو جوش دهند بعد از آن فرود آرند و بخورند
قسم دوم زلق الامعا است که علیل از غذا بالای ناف و زیر ناف و در پهلوها (و درد) قراقر کند و آنچه بر آید نفخ ناپخته
و منهضم بر آید علاج آن فصد و تسکین حرارت بشیره خرفه نمایند نوعی دیگر صندل و سماق با آب سیب و مایه آب انار
طلا کنند و در موضع خوش و هوای خنک مسکن سازند قسم سوم زلق الامعا که از رطوبت فاسد شود علامت آن
رطوبت با طعام غیر منهضم و این اسهالها که از معده و امعا باشند بسیار می شود بجهت ضعف قوت ماسکه و هاضمه علاج آن
در اسهال معدی مذکور شده است و تنقیه معده با ایارج فیقرا و حب صبر نمایند و قی کنند اگر قوت داشته باشد
صفته ایارج فیقرا در صداع دموی و صفته حب صبر در صداع بلغمی گفته شد نوعی دیگر سکنجبین و انیسون و شبت
و خرنوب شربت ایلی و شربت حب الاس این قسم علاجها بکار برند صفته سکنجبین در صداع و شربت انیسون در صداع
و منبه در صداع عراقی و جوارش خرنوب در زرشک و شربت حب الاس در ضعف معده گفته شد نوعی دیگر ضماد
که در هر مرض نفع دهد صفته آن سعد سه مثقال حب الاس هفت درم مازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران
و کشنیز چهار مثقال مصطکی مثقالی همه را کوفته و بیخته در آب سیب و گلاب بسرشند و بر شکم ضماد کنند غذا مرغ کباب
و با گوشت عصافیر و گوشت کبک و زرده تخم مرغ و مزوره ای از دارچینی و زیره با قدری سماق و برگ
بخورند و اگر اسهال شدید بود جاورس (؟) قرار (؟) ... بخورند قسم چهارم زلق الامعا که از رطوبت و سستی
امعا بود علامت آن رطوبت بطعام مخلوط شود علاج آن شربت حب الاس و سفوفها که گفته شد میل نمایند
نوعی دیگر قرص طباشیر من قرابادین قلانسی للاستطلاق والسعال ونفث الدم وغلبة الحرارة صفته یوخذ
بزر الحماض و طین مختوم و صمغ عربی و حب الاس لکل خمسة دراهم کثیرا و مخیص ستة دراهم بلوط اربعة دراهم زعفران
و (؟) قطاع طباشیر و گل با کل ثلثة دراهم کافور قیصوری نصف درهم یدق و ینخل و یجعل اقراصا و وزن قرص منه درهم و یستعمل

ادویه
بجار الاسهال قسم پنجم زلق الامعا که بسبب حزونت سطح امعا باشد چون مجرده غیر مستوی و با
قوی که ریح مصلح حرارت باشد علاج آن سفوف گل ارمنی میل نمایند صفت آن بگیرند گل ارمنی و گل
مختوم و طباشیر و گل سرخ و کهربا وزن برابر گرفته کوفته بیخته سه درم ناهار میل نمایند اگر مزاج حار بود حب الرمان
و روغن گل آمیخته با آب سرد مقدار سه درم میل نمایند نوع دیگر حب الرمان را در روغن بجوشانند تا سوخته شود
میل نمایند و اگر بحسب عارض شود علاج سحج نمایند نوع دیگر حقنه بروغن گاو کنند صفت آن روغن گاو و مغز سفال
در یک پیاله کلان آمیخته و تکه سفال حل سیاه و ساق نرم کوفته و جزء به قدری آمیخته سرد نوبت عمل نمایند
قسم ششم زلق الامعا که از صفرا بود علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و در اسهال خلط صفراوی
با طعام بیرون آید و رنگ براز زرد و یا کبود و تیره بود و لذع در مقعد یابند علاج آن سن محلب به قرص طباشیر
یک مثقال با ده مثقال رب به میل نمایند و با بهم درم گل ارمنی رب سیب اول کنند نوع دیگر بن و سبوس العلاج اگر
اسهال قوی با فراط باشد این سفوف بخورند صفت آن گلنار مازو و تخم رجله نیم حرف کلان و اسپغول ... داده
و گل ارمنی و حب الرمان و طباشیر هر یک وزن برابر ارد عیرا برابر مجموع تخم مورد ربع مجموع ... اسپغول و تخم ریحان
همه ادویه ها کوفته و بیخته تخمها درست در آن انداخته رب ... روزی دو مثقال میل نمایند نوع دیگر سنه این طلا
بر شکم گذارند اقاقیا گز مازو پوست انار ... و مازو و از هر یک کفی نرم کوفته با آب ابلی و ماء
مازو و سرسه بر شکم ضماد کنند نوع دیگر ضماد جاب از گل ارمنی ... صندل و رامک اقاقیا کوفته و بیخته با آب سرکه ...
تضمید کنند نوع دیگر علاج آن صاحب تذکره داوودی از خواص مجرب نوشته است صفت آن بگیرند گلاب ... و
پنج درم و دو توله نقره گرم کرده صفت باید در وی سرد کنند بعد از آن طلای خالص بگیرم توله گرم کرده تجربه در وی سرد کنند بعده
این صفت درم نقره گرم کرده در روی سرد کنند پس از آن دو نیم لیمو گلاب بخورند همه غلها ... دفع گشته
و این فواید بکشوده است از جمله اسرار اطبا است نوع دیگر من سفوف طباشیر ... مغز ...
و حسنته املج و سنگک از هر یک ... درم ... و در روغن بادام بریان کرده ... درم همه را کوفته و بیخته سه درم
بخورند اسهال صفراوی دفع گردد علاج با بچه گوسفند و گوشت مرغ نیمبرشت هم کباب با قلیه سماق ... در
و برادرن مقشر و کریچ نصف جاله بریان کرده بر بحنیه بخورند فایده دهد ... کنیز ... این را نام نهاده است
قسم ... از حیث ... برای اسهال ... باشد ... بسبب ... که معو شده
و یا اسهال ... باشد بسبب ضعف کبد و حدوث آن از امتلاء ... نام نهند ذوسنطاریا کبدی و معنی
ذوسنطاریا در لغت یونانی جراحت روده است علماء اطبا این اطلاق کرده اند بر اسهال دموی و سبب آن

از امتلا از

از امتلاء خون بود که محتبس شده باشد از رعاف و یا خون حیض و یا قطع عضو مثل دست و یا دار بن خون در جگر
جمع شود و سبب ثقل کبد گردد و دفع نماید خون را بسوی امعا قال شیخ الرئیس رحمه الله اما الفرق بین الاسهال الکبدی
و المعدی ان الاخلاط الارضیه و الی رحبة الدم من المعا یکون مع سحج مولم و مغص و قلیل قلیلا علی الاتصال
و الکبدی بلا الم و یکون کثیرا و لا یکون دایما متصلا و اسهال الکبدی بالنهار و اسهال المعدی باللیل و قد یفرق بینهما
الاخلاط بالابراز و الانفراد عنه و التاخر عنه فان اکثر الاخلاط الکبدی یجی بعد الابراز قلیل الاختلاط به و
علامت او نست که خون یکدفع بمقدار کثیر بیرون اید و با وقات متباعد بود و احساس نماید مریض گرانی دایم در
نواحی کبد و علامت سحج و مغص و دردی نباشد و اسهال کبدی در اول امر مثل اب گوشت بود بعد از ان زیاده گردد
و چیزی غلیظ اندک گیرد و بشکل دردی شراب شود و هر چند مرا بد بوی نیز دار باشد و آنکه از جراحت ابد خون بسیار اید
و تغیرات نیابد علاج می باید که خون را از جای بند بکنند و حبس نمایند که وقت ضعف شود و اگر سحج متولد شود
در اول حال فصد نماید که فایده کلی دارد و در ابتدا اگر تب باشد مریض را از غذا منع فرمایند و حکم اندک غذا
خوردن نمایند و قرص طباشیر ممسک و قرص کهربا با رب ابلا فایده دهد صفت قرص طباشیر ممسک در اسهال صفرا
و صفت قرص کهربا در نفث الدم مذکور شده بو طریق شربت سیب و یا شربت انجبار لعوق نمایند بو طریقه
این لعوق میل کنند صفت آن گل ارمنی نیم دانگ داده و ... نیم دانگ داده و طباشیر و حب الاس از هر یک یکدرم
خون سیاوشان کهربا از هر یک یکدرم شربتی دو درم تا دو مثقال بو طریق کرسنه مجاب به مار زنگ بریان کرده اسفغول
بریان کرده بر و عکاک رب کرده فرو بند بو طریق شیره تخم خرفه بریان کرده لشربت سیب و یا لشربت صندل ملخما
بو طریق بکبد این ضماد کنند صندل و گلاب ولب به واب حب الاس طلا کنند بو طریق ترس بولیفی و شیطاری
کبدی و معدی مفید بود صفت آن تخم خرفه نیم داده ده مثقال و شیره آن شربت صندل ده مثقال ابلا ده درو
یک مثقال انجبار ... پنج مثقال حب الاس خون بلند باشند در ان اضافه کنند و میل نمایند علاج تبیح ما نسته
نیم داده اندکی کسر نیم داده لعبش لب زرشک و یا سماق و یا حکیمه جزرات کاو بخورند قسم دوم
در قیام کبد صدید بسبب در سوختن خون در کبد بود علامت آن رقه و اسهال صدید و احراق اخلاط و کمای
جگر سوخته می شود و بعد از اخلاط پاره گوشت سیاه بر اید و فرق میان سیاه که از اخلاط سوخته باشد و میان
اسهال سوداوی انست انچه از جگر باشد سیاه و غلیظ بود و انچه از سودا بود اسهال سیاه و رقیق بود و بوی بد
ندارد و علامت او دوار و گرمی جگر باشد و علامت سحج و مغص نباشد علاج آن تبدیل هوا و تسکین حرارت
بشیره خرفه و انجبار ... که مذکور شده رغبت نمایند بو طریق قرص کافور و قرص طباشیر بخورند صفه

گوسفند

قرص کافور و از امراض مثل و ضعف و قرص طباشیر در علاج آن گفته شد علاج دیگر سینه با شیره بادام و برنج لفت داده بخورند

رغبت کنند قسم سوم در قیام کبد صفراوی علامت آن گرمی جگر و سوزش و فضول مخلوط به برار و ردی سکم بیشتر در

وقت خلو معده بود و هرگاه که غذا میل نمایند تسکین اسهال شود و برخلاف این بیشتر در آخر هضم طعام بود علاج آن

بیشتر آن است که اسهال بند نکنند و علاج قوابض ندهند که منجر به هلاکت می شود بلکه بردودی و ادرار الفت به تنقیه کبد

نمایند از شربت لیمو و انار و تخم خرفه و حوت ... دهند و مانع مخلوط بدم باشد و سبب درد و ام السبر صبر عربیسه

علاج آن تخم خرفه و مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقال با سته و صمغ عربی از هر یک سه مثقال گل ارمنی چهار مثقال

نرم کوفته و دو درم شربت حب الآس میل نمایند و اگر اسهال کبدی خراطی بود یعنی بلغمی باشد علاج آن من قانون

بزر لسان الحمل و الافیون من کل واحد درهم قشور الرمان درهم الدخرین من کل واحد نصف درهم و هو شربت

و یجب ان یشرب فی شراب العفص و ان کان هناک حمی فیماء المطر و من المرکبات النافعة هم

جوارشن العفص و جوارشن الکندر و جوارشن الخرنوب بمقدار صفحه جوارشن کندر و جوارشن خرنوب در ردزب

مذکور شد توضیح اگر از ضعف هاضمه در ... بود جوارشن خوزی نفع دهد صفحه در رب کتبه

توضیح ابن سوق ... که درین علت مفید بود صفحه آن عود خام و کمون کرمانی ... روز ... خشک بکنند

و در سایه خشک کرده نقره داده و نانخواه و کرد باد ... زنجبیل و کندر نقره داده قاقله و مصطکی

وزن برابر کوفته و بیخته سه درم میل نمایند توضیح اگر از باد باشد این قرص بخورند که بغایت مفید است

من قانون من زنجبیل و بزر الرازیانج و الافیون و الدار فلفل و القاقله من کل واحد وزن ثلثة دراهم

و من بزر النانخواه و بزر الکرفس من کل واحد اربعة دراهم و من سلیخه و قصب الذریره و السعد و العود الخام

من کل واحد ثلثة دراهم و مقل و من المسک وزن خمسة دراهم و من الزعفران اربعة دراهم و من

الفلفل و اظفار الطیب و الجوزبوا من کل واحد ثلثة دراهم و سدس و حب الآس عشرین درهما

یقرص منه و الشربة بمقدار الف ... کثیر الفایدة من هذه الباب قسم چهارم در قیام کبدی که ناشیه

دردی بود سبب آن سده است که سر راه ... و احتراق شدید واقع شده علامت آن چنین بود با بدان

بند نکنند و چیزی قابض ندهند شراب اندکی و مثلث جایز داشته اند و بعضی اطبا در اسهال غسل کبدی

خوردن مویز منقا بغایت مفید و مجرب گفته اند و شیخ الرئیس رحمه الله تجربه کرده است قال دواء جید

مجرب یوخذ الزبیب المجفف و ... حتی یصیر کالغبار توضیح ... یوخذ الطعام المحرقة و یوخذ

لب البلوط و للانفحه و الکزبره للبلوط و سماق و خرنوب الشوک و بزر الکرفس و الکمون المنقع فی الخل

والخل

والحجر الفطر اليابس و الكندر و انما تحوّه اجزاء سواء السحق جميعا جيدا و يرفع ذالك ان يحمل الانفحة املها او نصف
جزء منها و الكل ساعة منه و تحته مقدار ما يكون فيه فدستا فل في اليوم عشرين درهما ان كان من الانفحة اقل من جزء
او اقل من ذلك و ان كانت الانفحة اكثر فتحتمل الطبيعة في يوم واحد نصف جزء منه من هذه القبيل لو جد الجعد والسنبل
والجلنار و دقاق الكندر و شيء من العفص مقدار نصف جزء و يطبخ في الماء ثم يصفي ولك الاناء و [illegible] عليه من السكر
مقدار ما [illegible] معروف و شراب حکر [illegible] است قسم پنجم اسهال سوداوی علامت آن حرقت و لذع معده و جگر
و کثرت اشتهای طعام و قراقر و نفخ بود و رنگ برازها سیاه سودا باشد علاج آن نخستین نقیه افتیمون بند
بحقنه [illegible] بعد ازان قرص کهربا و یا سفوف مقلیا سا و یا سفوف انار و رته هر کدام که باشد میل نمایند صفقه
قرص کهربا در لغت الدم گفته شد صفقه سفوف مقلیا سا حرف بریان کرده سه درم تخم گشنیز بریان کرده درم بعدبر [illegible] و زرکه
[illegible] حنا نند و ورد با به حک کنند و بریان نمایند و ده درم بهدنگ نرم کنند تا ستنبله سیاه بود و عصب
بریان کرده از هر یک پنج درم مصطکی ده درم همه را کوفته و بجهه یک مثقال با آب سرد میل نمایند و استعمال کنبه و عفص
و زرجیر و نوا بلیر و ضعف معده دفع کرده بو عدید سفوف مقلیا تا ... نسخه کتاب علامات ... بذر قطونا
و بزرالریحان و بزر لسان الحمل و بزر الحماض و بزر البقله و بزر المرو و نشاء الصمغ و الطين ارمنی و بزر الحبس
نقلع البزور و يدق الجميع بمقدار بزر قطونا و بزر الريحان و بزر لسان الحمل و بزر المرو وي الدقاق الحبق عليه و اذا
ما هلاق ذلك الاشتم عادة التركيب فان مقلياثا هو مانسه هو الحرف و لسنه القوت صفقه سفوف
انار دانه در ذرب گفته ام بوعبيد تخم بارتنگ و بزر قطونا و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و ارحسته از هر یک
بریان کرده مکوبند و بزر قطونا درست اندازند و پنج مثقال و سفوف با کلملت میل نمایند و از حموضات و شیرینی
احتراز کنند غذا گوشت مرغ و کباب و تیهو یا قبق و زرکک و انار ... سرشش مشیا ... که [illegible]
در حبس الدم حاصف عجیب است و هم حبس بزر قطونا و تخم لسان الحمل بریانی کرده و اسهال و معض بدان زایل نماید قسم اول
در اسهال حقنی و سحج و شنبر در دو سیفا را تعرشه [illegible] را جو که از امعا آید چند قسم است علامات اسهال
خون حرف که از رگ گشوده شده باشد علامت وی آن که چون لی سحج آید و از اوراداست مکه طبیب ملاحظه
کنند که خون از کدام موضع می آید اگر از امعا الست علوی کبد بت مثل ارب گوشت بود مصد ... زیاده میکرد د
و بیرون می اید صفری علیظ شبیه مرر و می شراب و گاه بالو بلغم خرا طی عسه و چون می اید پوست و جراحت با الحلل
و می باشد [illegible] و از دو منقطع عسکر ... قشر است ندارد که بعد از ند و هر ... بود و مانند بلغم بود و گاه

بسبب دواء مسهل از امعا حادث می‌آید مثل از خوردن تخم حنظل و غیره علامت او آنست که غالباً بحران آید پس از آن
غایط آید و حرقت و تپش باشد علامت بواسیر درد در مقعده و ثقل و خارش و آنکه از امعا فوق آید علامت او
آنست که غایط با خون آید کف ناک و زبدی و با ریاح و قراقر بود علامت ذوسنطاریا کبدی شود علاج
آن فصد نمایند اگر قوت داشته باشد بعد از آن رب لب و رب سیب و ریباس و رب حب الآس مثل تا شد
که فایده دهد حقنه شربت ریباس و رعاف یقطع کرد و حقنه شربت حب الآس در ضعف با سکه کرده شد نوعی دیگر سفوف
مقلیاثا و در علت سقیمونیا حقنه آن در اسهال بعد او کرده شد علاج باید که بکدو و زیتا سه از جزی بخورند و
حوت و را نگاه دارند بازار اللحم و گوشت کبک و زردی تخم مرغ و اگر ضعیف کنند کریح و پاچه گوسفند که برو جمع غرسا
گو قسه ریواج و سماق و برگ فایده دارد بباید دانست که تا توانند دوای مخدر استعمال ننمایند مثل افیون بجهت آنکه
در وخیمی عظیم است مگر بجهت ضرورت خواب و استعمال او مدتی به تپ است از آنکه ورد را بخورند بحقیقی کسی را آنکه عطش و
ضعف قال الشیخ الرئیس رحمه الله اما المخدرات فان فیها خطرا و لکن قد یعرض لها حاجة فانها قد ینفع من
حیث انها تغلظ المادة و من حیث تنوم و یبطل الحاجة الی القیام بسبب حس اللذع و کیف کان فلا یجب
ان لا یستعمل ما کان عنها مندوحة و اذا وجب استعمالها لم یستعملها الا من بد و ضعف قوة و لهذا ذلک
فی البیض فالاولی ان یخلطها بمثل الجند بیدستر و الزعفران و نحوه و قد عرفت منها من اصل الافیون بشیافة
فان امکن ان یستعمل فی شیاف لم یستعمل مشروبا و اذا امکن ان یستعمل فی ضماد لم یستعمل حمولا و شیافة
و من الضمادات المختارة ان یؤخذ من الافیون و من بزر البنج جزء و من جفت البلوط و جلنار و اقاقیا
و الکندر و المر من کل واحد خمسة اجزاء یجمع بعصارة البنج او بعصارة قشر الخشخاش او طبیخها و لیطلی فانه جید نوع آخر
مخدر مشروب قرص الفیض یؤخذ من الطین الارمنی و زاج و الاقاقیا و من الافیون مثله و من العفص وزن نصف
درهم و من الکندر و من نصف درهم تعجن منه اقراص الشربة منه نصف مثقال نوعی دیگر که طبیبان متاخر این حب را
گرامی گویند صفه آن بگیرند افیون و جدوار و سکرف و مسکک و لسان العصافیر و گل و ماوه و مقل و مرحس
و مغز کنول و مغز کنبه و از هر یک اجزا وزن برابر باریک سایند گوله مقدار نخود ساخته بدهند و مثل نما حند
نوعی دیگر مجرب من صدیق عجیب اسهال و سرفه و تب که بعد صحت از امراض صحیح علت شود و این حب مجرب است
و این کمینه اکثری استعمال کرده و فواید آن را معاینه نموده است صفه آن بگیرند جوز ترک و مقل و
گل و ماوه و کنبه و مغز تخم نیلوفر و جدوار و افیون از هر یک یکدرم باریک سایند حب مقدار نخود بدهند

دیگر

دیگر چون باب جریح ناشسته بخورند اسهال و سرفه و تب و تب رفع گردد بوعلی بکر محمد مشروب من قانون

لو جلد بزر البنج و زرنبون و حب الآس والطباشیر وحلبه و الکندر یا السوریة والشربة درهم بوعلی بکر حسن زنجفا خالص

پوست حب الآس ده درم شکر تری ده درم کوفته و بیخته میل نمایند جمیع اسهال را قطع کند مجرب است بوعلی بکر سیاه

ده درم ... در روغن ... بریان کنند و ... خام ... را یکی ... نمایند و ده درم شکر تری بریان افزود کنند سه درم بخار

باب ... بخورند اسهال خون و ... رفع گردد بوعلی بکر ... اگر ... علاج ... لبن ... دوا را کنند جمیع اسهال

... رفع گردد صفت آن پوست ... درم ... علیحده علیحده بریان کنند بعد از آن ... نمایند

... بارگاه ... جامه ... ایشان ... رود ... بخورند ... ادرار ... قدری نمک ... بار

بخورند صحت یابد بوعلی بکر ... باب ... بخورند اسهال رفع گردد بوعلی بکر ...

... درم شکر تری ... بخورند ... بوعلی بکر من ... ریحان بریان کرده

و با اسپغول بریان کرده بروغن گل ... کرده سه درم اگر ... نمایند میل نمایند بوعلی بکر ... بگیرند

تخم ... از ... لعاب ... کرده ... بروغن بادام ... نموده ... میل نمایند دواء

امساکات بوعلی بکر جمع ... ان را ... از ... باشد ...

میل نمایند در روز اول ... اسهال ... دوای ... الاثر ... بوعلی بکر من قرابادین

قلانسی حرارتش بارد یقطع الاسهال ... عشرة درم ... دراهم طباشیر اربعة

دراهم بزر ... سبعة دراهم ... اربعة دراهم حب الآس ستة دراهم سماق ثمانیة دراهم ... خمسة دراهم

و ... اربعة دراهم سویق ... عشرة دراهم ... عشرة دراهم حب الرمان ... عشر دراهم زعفران خمسة

دراهم ... اربعة دراهم ... خمسة دراهم کافور درهم ... الاترج و ان لم یوجد فرب التفاح بوعلی بکر منه

ینفع للاسهال وضعف المعدة والامعاء صفراوی ... و سماق ... حب الآس ...

و بانخواه ... دراهم ... خمسة دراهم ...

... دراهم ... درهم ... ثلثة دراهم

بوعلی بکر حرارتش ... علت ... صفت آن ... بوعلی بکر من ... که ... است

صفت آن ... از ... دو درم میل نمایند بوعلی بکر

... ارزن ... برابر افیون ... جمع ... از

یک مثقال تا دو مثقال بخورند نوعی دیگر منه الویند چینی بر علاج در اسهال دموی و سحج امعا جا چنین عجیب است و این مخیف
بکرات تجربه نموده و فایده کلی ظاهر کرده ریوند چینی نیم درم حب گرفته با لعاب اسپغول و با رب سیب ترش
و یا بدوغ که در وی آهن تافته و داغ کرده باشند میل نماید نوعی دیگر بیضه با پیه خرگوش اول روز دو کیلو بعد از آن نیم درم
تا یک درم بخورند منع اسهال [illegible] نماید مجرب است قال الشیخ الرئیس انفحة الارنب فانه یحبس المطلق و الوقت
و یجب ان یبتدی من یسقی الا نافح [illegible] فان لم ینفع زودت فیها الی ما یحا و ربه فی الوزن وزن درهم و الانفحة
البحری قد یسقا منه الصبی وزن ربع درهم فی ماء بارد و الکبیر فوق ذلک و الی وزن درهم واحد نوعی دیگر اکه
اسهال [illegible] حبس کند با بیدانجیر [illegible] کذارند یا چهار ساعة البته ینفع دهد قسم دوم اسهال دم که از جنس سحج و
و تراشیدن سطح امعا بود و این انواع قسم است اول از ماده صفرا که نازل کهد با امعا علامت آن زردی
روی و رنگ و تلخی دهان و تشنگی بود و لون خلط بصفرا و خون و اسهال صفرا و اکر این سحج در امعای علیا بود
علامت آن درد خرد بکنار ناف بود و برآمدن از خون و لزوجات آنچه بیرون آید و با کرسنگی باشد و اکثر در زیر
باشد و این سحج [illegible] علامت آن درد زیر ناف و خون و بلغم بیشتر از [illegible] و با اندکی [illegible] بیرون آید و اکر
زده بود علامت آن [illegible] خون و اکر در امعا بود علامت آن بیرون آمدن جسم روده جراحت و اکر
جگر [illegible] خون رسید و دلالت بر هلاک مریض باشد و اکر اسهال خون بعد از اسهال صفراوی عارض گشته و درد در شکم
[illegible] باشد و دلالت بر آفت امعا داشته باشد و این [illegible] مهلک است علاج آن باید که طبیب حاذق ملاحظه
کند که در اعضای رئیسه مریض اکر [illegible] سبب ماده معده بود تقویت نماید و اکر ضعف بود مشمومات تقویت
دماغ نماید و اکر صفرا بود مشمومات مثل صندل و گلاب و اکر از سردی بود مشک و عنبر از قسم اشیا [illegible] کنند بعد از آن
رعایت دل نماید شربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات یاقوتی قوت دهد صفحه شربت سیب در
دوار و صفحه شربت صندل در [illegible] ضعیف و شربت [illegible] در صداع بمشارکت معده و صفحه مفرح یاقوتی
در [illegible] و باید که در علاج منع نماید [illegible] موجب ضعف و سقوط قوت مریض کردد و مراعات کبد کنند
زیرا اکر [illegible] این مرض از ضعف کبد [illegible] و رعایت معده هم نماید [illegible]
معده قوی باشد خلط فاسد [illegible] متولد نمیکرد و اکر دانند که در معده خلط [illegible] و اسهال دفع نماید
و با مدد [illegible] که از [illegible] و موافق باشد انشاء الله علاج خاص این مرض حفظ قوت اعضا است [illegible] قوت معده
و امعا [illegible] که [illegible] باشد چون [illegible] زردی تخم مرغ نیم برشت که [illegible] انشاء الله نوعی دیگر

علاج

علاج قابض کلنار و خرنوب و حب الآس و کزمازج کوفته در حقنه بندند و در لب ابلی و بایست بحقنه بندند و
اندک اندک میل نمایند و بعد از آن در ابتدای سحج صمغ عربی وزن چهار درم کوفته در آب سرد بریزند و ثقل [illegible]
کرده میل نمایند صحت یابند و بعد اگر سحج دو روز در امعا بود تکمید بتخم ریحان و اسپغول و تخم لسان الحمل [illegible]
و تخم مرو از هر یک درمی در روغن گل بریان کنند و مقدار یک مثقال روغن گل در آن انداخته احتیاط نمایند و بعد
درین علت مقلیات یا بیات مفیدست منفعت آن در اسهال سوداوی گفته شد و بعد در اسهال دموی و سحج
ریوند و گل مختوم را خاصیت نادرست قد صح ان فالسحج [illegible] رحمه الله والرؤیة خاصیته عجیبة فی قطع الدم
والاسهال الاعراض و خصوصا اذا وقع فی مثل ما ذکر ان محلب یقبل شرب عتیق والبلوط المقوی والخرنوب
قویا نوبة مجوسین و مغروین و زر الورد عجیب جدا وقد جربنا ما ذکره ان المبتدی اذا سقی اربعة دراهم
صمغ عربی بار در آب علته واما الطین المختوم فانه نافع جدا من کل سحج علاج جاورس مقشر و برنج بجوشانند
بحقنه لطیف سماق و برگ مسیلیا بپزند و اگر حرارت نباشد گوشت مرغ نیم کباب دهند و نان [illegible]
دهانند [illegible] که گوشت مطلق در اسهال خون و سحج [illegible] و اگر نا چار باشد گوشت طیور سبک [illegible]
غوره و ریواج [illegible] نمایند قسم سوم که از ماده بلغم واقع گردد علامت آن قراقر و درد ثقیل و بلغم
و لعاب است که بعقب زکام و نزله افتد و واقع شود علاج آن شربت سیب و شربت حب الآس و شربت
[illegible] صفه شربت سیب و [illegible] مراقی و [illegible] حب الآس [illegible] و صفه شربت [illegible] در
[illegible] بود اگر قراقر و نفخ و مغص و زحیر بود قرص کلنار میل نمایند صفه آن سلیخه و کتان [illegible] و
صمغ عربی از هر یک سه درم کبابه دو درم همه را کوفته [illegible] کلنار قرص بندند شربت از یک مثقال تا دو درم
بخورند و بعد [illegible] صمغ [illegible] از هر یک دو مثقال طباشیر یک مثقال [illegible] که [illegible] شنیدنا
بیان [illegible] کمون [illegible] روز [illegible] بعد از آن خشک کنند و بریان
نمایند و کوفته باب سماق و بالعاب اسپغول یک مثقال [illegible] جاورس بریان و برنج بریان [illegible]
بخورند قسم چهارم سحج که از ماده سوداوی عارض گردد علامت آن [illegible] و رنگ براز سیاه [illegible]
[illegible] و اندوه بود و گاهی [illegible] باشد علاج شربت حب الآس که [illegible] اندک افیون
باشد [illegible] نمایند [illegible] بخورند صمغ عربی گل ارمنی تخم [illegible] و تخم اسپغول [illegible] طباشیر [illegible]

هر یک وزن برابر کوفته سوای تخم بزرقطونا یعنی خرفه کیلان و تخم اسفغول همه را آلوده سازند و تخم ها را اغبر کوفته بیامیزند وازان

یک مثقال تا دو درم با آب آبی میل نمایند غذا گوشت مرغ با قلیه سماق و زرشک با آب انار و با ماش مقشر

تخمه نخورند قسم ... که از خوردن ادویه سمیه میشود مثل زرنیخ و زرد ساذج و غیره علاج آن شیر تازه گاو و روغن کنجد

بخورند قال شیخ الرئیس رحمه الله ربما احتقن فی الاول ابتداء بشیء اللبن و الدهن و الماء الحار و ربما کان النفاذ

فی شرب بنفسه و تحقنه علاج دفعه و بشرب الماء الحار و خصوصا او الحج جوهر الدواء یشد بالمعدة و الامعاء فانه

بر بالکماو نه قسم ششم سحج که از خوردن دوای مسهل عارض شود علاج آن بزرقطونا و بزرقطونا مقلیا تا دو درم

ترش که با آن مزاج کرده باشند میل نمایند صفت بزرقطونا بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی و بزرقطونا

و تخم ریحان و تخم مرو بسته و تخم خاص بریان کرده و صمغ عربی و طباشیر هر یک وزن برابر سوای بزرها

تخم ها همه را بکوبند و تخم بریان کرده و بیست درم بار کنند سه درم با روغن بادام و با روغن حب کرده با آب

نمایند صفت بزرقطونا مقلیا تا در اسهال صفراوی که باشد ... بزرهای ... یعنی ریباس و در این علت مفید است

صفت آن ... که باشد ... با رب ... بخورانند و میل نمایند و شربت غوره به برف بخورند ...

ضماد که در این علت مفید است صفت آن گل سرخ ... اقاقیا و گلنار و مازو و پوست انار و جوز السرو و صندل سفید

و عدس مقشر و برگ مورد از هر یک ... طباشیر دو درم کوفته با آب ... بر شکم ضماد کنند جمیع اسهالات

دموی و صفراوی دفع نماید ... ضماد که ... منفعت دارد صفت آن گل سرخ گلنار برگ مورد صندل ...

مازو و ... سماق و اقاقیا و حضض مساوی کوفته با آب ... الاس بر شکم ضماد کنند قسم هفتم اسهال دوائی

مثل ... و مایجری مجری فلا علاج فی المعالجة و ما سوای آن ... و ضمادات ... بر ... و صدر

و کبد کنند و ... حبس کنند از قرص ممسک ... در اسهال مذکور شد صفته من قانون ... الارمنی

و طباشیر ... و بزر الحماض المقلو و الاثریار ... و الورد و الصمغ المقلو و السرطانات المحرقة یدق

الجمیع و یعجن بماء ... فصل در زحیر و این حرکت ... مستقیم بود و طلب ... نماید ... بیرون

بزار اضطرار و قدرت ندارد بر ترک آن اختیاری و بیرون نیاید ازوی مگر چیزی اندک رطوبت ...

مخلوط بخون ... و این چند قسم است قسم اول زحیر که از رطوبت مالحه شود ... گذرد

و میل کند ... علامت آن ... بیرون آمدن ... رطوبت با بلغم و اندک خون و ... و ... مقعد

شربت حب الاس که در وی تخم ریحان و اسبغول و ورد اضافه کرده باشند میل نماید نوع دیگر این سفوف میل نماید سماق
مقلیات صفته آن بگیرند مغز چهار مغز مقشر دو مثقال نانخواه بکدیرم کندر نیم درم همه را کوفته با شربت سیب گرم میل نمایند
و اگر اطلاق عظیم باشد و چیزی بیرون نیاید و الم تمام بود باید که گوگرد را با چربا بکوبند و قفا را زاده و میان سوراخ
کنند و بر روی گوگرد را بر آتش نهند و بر بالای آن نشینند و دود او را بر مقعده بگیرند نوع دیگر بابونه اکلیل الملک
و قیصوم گل سرخ و بنفشه مرزنگوش و برگ کرنب و شبت بجوشانند و در آب آن نشینند نوع دیگر اسبغول و بعد از آن
سفال نو کوفته بگداخته اندازند و در آب تر و تازه بعد از آن آب آن را با شربت سیب و یا رب مثلث ممزوج ساخته
میل نماید صفته شربت سیب و رب مراقی و صفت مثلث و رب با کمیته شیر نوع دیگر بن تخما منا و سلید
و دوا مجرب للزحیر من الحادی الکبیر للرازی صفته یوخذ حرف ابیض و بزر قطونا و ابهل مقلا الشونیز
و حب الکمون کرمانی و بزر الکراث و بزر البنج و حب الاس و افیون و بزر الکرنب و بزر البنج ابیض من کل درهم و
نصف افیون ثلث درهم و الق یخلط الجمیع الشربة مدرهم ثم اللطیف و القان عجیب جدا للزحیر المفرط نوع دیگر سیاف
منه للزحیر و وجع الامعاء النافع صفته یوخذ زعفران و کندر و حضض یکد جزء افیون جزء انیسون یقبل بالورد
و یجعل منه حبط فاذا ارید الاخراج یحرج بذلک الحبط نوع دیگر سیاف که در این علت مفید است بگیرند حضض
و زعفران و کندر و دم الاخوین از هر یک یک جزء سندروس و افیون از هر یک نیم جزء کوفته در زردی تخم مرغ
سرشته و سیاف بر دارند قسم دوم زحیر که از ماده صفراوی حارض می شود علامت آن هر وقت اسهال خلط صفراوی
و سوزش مقعده با حرارت و لیکن وجود یا خراطه و راحت یافتن از آب سرد و تسکین تشنگی و بعد از آن جماع باشد
از بجهد اعضای بگورند بعد از آن این دوا کنند که انواع زحیر را مفید است بگیرند اسبغول و روغن بادام چرب
کنند و یا روغن گل مضروب آید و یا لعوق رب بملاینه آن گرفته باشد و لیکن به شیر از ارزن بعد از که حل
و حب الرمان در روی حل کرده باشند سعیا بند صفته حب الرمان در رب مذکور بند نوع دیگر طباشیر و آب آسیا
و آب خرفه مفیدا بند که مفید است نوع دیگر از حقنه لینه بود و حرارت غالب باشد حقنه کنند صفته آن بگیرند ابریشم الحلی
و گل ارمنی و دم الاخوین و سماق عدس و آب خرفه و زردی تخم مرغ و امثال آنها که اضافه کرده سهل است نوع دیگر
عدس و سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب آن در آلید نوع دیگر گلنار و عدس مقشر هم یکسان همه کوفته بر روغن گل
بر بیند و هر یک در مقعده طلا کنند نوع دیگر گوشت مرغ که در آب آن کرنب و با کارد با جا و رس کوفته پخته باشند با قبض
سماق بخورد قسم سوم زحیر که از ورم گرم عارض شود و در روده مستقیم و جمع می کنند که در روده نفع السیب ابیلده

و بزرهای لطاف [illegible] شود علامت آن درد و ثقل در اسافل علاج آن با حقنه باشد و اگر مانع بود محمی کنند
و شکم کردن فایده کند و اردو واین ضماد بماید که فایده دهد صفت آن بابونه [illegible] و نیلوفر و ورق
کاسنی و ورق عنب الثعلب و برگ اسپغول از هر یک قدری گرفته با آب [illegible] کوفته بر مقعد گذارند
[illegible] باب کاسنی و اندکی کافور ساییده طلا کنند نوع دیگر ضماد مفید تخم حلبه و اکلیل الملک
و کرفس [illegible] ضماد کنند نوع دیگر گل خیری و تخم کتان و [illegible] بجوشانند و آب آنرا بر مقعد بریزند نوع دیگر
نوع دیگر زرده [illegible] روغن [illegible] تخم مرغ و اندک مرداسنگ بر مقعد طلا کنند قسم چهارم در زحیر که اسباب حسک در روده
دقاق بسته شده بدشواری بیرون می آید و ظاهر شود از آن باد و غلیظ و درد عظیم در زحیر [illegible] و [illegible]
از روده می آید و اطبای جاهل خیال بکنند که اسهال است و دواهای قابض بدهند که بسته گردد و چون طبیعت قبض
شود بیمار بمیرد علامت آن قولنج [illegible] علاج آن تلیین طبیعت و بر آوردن ثقل [illegible] و یا حقنه
و یا شربت خیار شنبر و ترنجبین و آلو بخارا و شیرخشت و امثال آن مناسب بود حقنه [illegible] خیار شنبر
که [illegible] طبع را نرم کند بگیرند [illegible] و درم خطمی [illegible] درم سنای مکی [illegible] بکلاوزن [illegible]
و شکر سرخ از هر یک ده درم کوفته و بجهة شیاف کنند نوع دیگر حقنه لینه بگیرند [illegible] و اصل السوس
ده درم سپستان [illegible] عدد [illegible] کف بنفشه و نیلوفر از هر یک [illegible] درم بابونه یک کف همه را در سه من آب
بجوشانند تا [illegible] بماند صاف کنند و ده درم لعاب [illegible] قطونا و [illegible] درم روغن بنفشه و روغن بادام ده درم
و انگاه ده درم و بوره ارمنی یک درم و یا نمک [illegible] عوض آن یار کنند و [illegible] درم شکر سرخ و در آن حل نمایند
و سه نوبت در عمل آرند نوع دیگر معجون شهریاران در این علت مفید است صفت آن در جای خود گفته شد قسم پنجم
زحیر از سبب سردی که در مقعد رسد و موجب تمدد روده مستقیم گردد چون [illegible] و برد در سفره در آید علامت آن
از آب سرد ایذا یابد و از آب گرم راحت شود علاج آن [illegible] گرم [illegible] حمام و ارزن و سبوس گرم بر مقعد
گذارند و تکمید کنند نوع دیگر حب الرشاد [illegible] کوفته [illegible] درم با آب گرم ناهار [illegible] فصل در نفخ و قراقر
که در امعا حادث شود بسبب خوردن غذای نفاخ و درد از موضعی بموضعی و سکون درد و نفخ بخروج علاج آن
بتقلیل غذا و اجتناب از غذای که در وی نفاخ بود و [illegible] گلاب کم [illegible] و با عرق بادیانی بخورند
نوع دیگر معجون کمونی [illegible] بخورند اگر از ضعف امعا باشد صفت معجون کمونی در درد [illegible] معده و صفت [illegible]
در درد معده گفته شد فصل در مغص یعنی درد امعا و این چند قسم است قسم اول مغص که از ریاح امعا باشد
علامت آن نفخ و قراقر و تمدد بی ثقل در شکم و تولد این از غذای خام و از [illegible] طعام و [illegible] ضعف

[illegible]

حرارت غریزی بود علاج آن تنقیه امعا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نمایند که درین علت
نفع دارد صفت حب ایارج در صداع گفته شد نوعی دیگر حب سکبینج من سدیدی المنافع من القولنج و اوجاع الامعاء
و المقعد و البواسیر و الریاح الغلیظ و بدر الطمث صفته ان یوخذ صبر و سکبینج و بزر الکرفس و اشق و زراوند و ملح
اصفر منقی من النوی یکد خمسته ثم یدق عشرین درهما ثم یحبل ثلثه دراهم بعرق و یحبب و الشربة مثله
صفت معجون شهریاران در جوارشها گفته شد نوعی دیگر من سفوف العلاج حضیض لفع ادنی معوقت یا بند و دارد
صفته بگیرند انیسون یکدرم تخم کرفس و اجواین و زرنباد از هر یک دو درم حب بلسان یکدرم کوفته و بیخته میلیسانند
نوعی دیگر سنه حب الرشاد و انیسون و عود خام و قردمانا و کرفس و کمون و نانخواه از هر یک مثقالی در یک کاسه
آب بجوشانند و آب آن را بقند و زنجبیل ساخته بقوام آرند و چند روز میلیسانند نفع و افر را بود و بیل نوعی دیگر
انیسون و تخم کرفس با بادیان حب بلسان عود بلسان و حب الغار و زراوند و جرجیر از هر یک جزوی را بکوفته و بیخته هر روز
یک مثقال با عسل و یا شربت حب الاس میلیسانند مغص ریحی و نفخ و قراقر را سود دهد نوعی دیگر فارسی از حب الاس اجزاء
و علاج سل مغص بادی که بارد بود دوان بعضی باد و صاحبه ثم یسهل اما المغص الریحی فیعالج اولا بالتدبیر الموافق اجناب
ما یتولد منه الریاح لقلة الشراب للماء علی الطعام و قلة الحرکة علی الطعام و مما هو عجیب النفع عند التجربة
کعب الخنزیر محرق و سقاه صاحب المغص الریحی او یسقی حب الغار البابلی وحده بلعقان نوعی دیگر
منه ما ینفع منه البلغم و حب البان و حب البلسان یکدرهم یشرب منه فی الماء الحار بالغداة و العشی نوعی دیگر
بود منه کوهی با شربت سکنجبین میلیسانند نوعی دیگر اگر تولد ریاح از معده باشد معجون کمونی و یا معجون حب الغار بمقدار
یک مثقال میلیسانند صفت معجون کمونی در دوار کتب معده گفته شد صفت معجون حب الغار از مجربات که بتجربه
قولنج و جمیع امراض ریحی که با آن حرارت نباشد و استسقا طبلی را مفید بود بگیرند سداب خشک بیکدرم نانخواه و
زیره کرمانی و کاشم و شونیز و سعتر و کردیا و فطراسالیون و مغز بادام تلخ و فلفل بعد و نیم دار فلفل و زنجبیل و قرنفل
و حب الغار چند سیر از هر یک دو درم جاوشیر سه درم سکبینج چهار درم صمغها را در شراب حل سازند و داروها
را کوفته و بیخته در آن داخل کنند و در عسل کف گرفته سرشته شربت دو مثقال میلیسانند علاج کنند و تا شش مقشر که در و
زیره سعتر بود و گوشت مرغ نرم و نان خمیر بخورند نوعی دیگر شراب کهنه مفید است قسم دوم مغص که از
صفرا باشد علامت آن درد با سوزش سیکی و برار و بزرد و سوزش و تشنگی بود علاج آن تنقیه به مطبوخ
هلیله و یا طبیخ تمر هندی که دروی خیار چنبر و شیر خشت بود منقیه باشد صفت مطبوخ هلیله در صداع صفراوی

گفته شد نوع دیگر اسبغول دو درم بروغن گل چرب کرده باب سرد و یا از آب انار میخوش میل نمایند صفت آب انار میخوش
بسیار اشتعال بجوشانند تا بیست مثقال نمایند از این را رب انار میخوانند نوع دیگر شربت انار میخوش رب
انار یکمن و قند هم من بجوشانند تا بقوام آید و یا با قند یکمن بجوشانند تا غلیظ شود و رب انار ربع قند ناحاف
نموده سه جوش دیگر بدهند نوع دیگر اسبغول و تخم ریحان و تخم [illegible] اکل و طباشیر مجموع و یا مفرد با شربت لیمو
و یا شیره خرفه میل نمایند نوع دیگر شربت زرک یا لونک بر دهن میل نمایند صفت شربت زرک در صداع حار
گفته شد و این بهترین معالجات است غذا عدس و اسفاناج بقول سماق و امثالها جنس سوم مغص که از
بلغم غلیظ عارض گردد که در امعاء منتشر باشد علامت آن ثقل و لزوم درد در موضع واحد و بیرون آمدن
بلغم لزج با براز و اگر دست بموضع الم گذارند سود بود علاج آن تحسین حقنه امعا لینی و یا حب ایارج و یا ایارج
فیقرا کشند یا آنکه [illegible] و بابونه و بادیان بجوشانند یا بخورند از آن بخورند صفت حب ایارج در صداع بلغمی و صفت ایارج
فیقرا در صداع دموی گفته شد نوع دیگر حقنه که در وی [illegible] و مصطکی و یا [illegible] اضافه نموده باشند سکنجبین
نوع دیگر معجون سنجرنیا و حب افاویه و [illegible] صفت معجون سنجرنیا در ضعف کبد و
حقنه حب افاویه در [illegible] گفته شد نوع دیگر حب [illegible] و حب [illegible] کوفته بختهٔ یکدام باب گرم صبح و شام
میل نمایند مغص ریحی و بلغمی دفع گردد نوع دیگر اجوایین یکدرم [illegible] سه درم کوفته بوزن نیم درم حب بندند
و باب گرم یک حب میل نمایند مغص ریحی بلغمی دفع گردد نوع دیگر من [illegible] سه بوته [illegible] سفید [illegible]
[illegible] پاره پای [illegible] نوع دیگر [illegible]
و مرج و [illegible] سفید و سیاه [illegible] گرده و اجوود وزن برابر گرفته کوفته دو درم با آب گرم بخورند
پای [illegible] و بلغمی دفع گردد نوع دیگر من [illegible] سه درم [illegible] بکوبند و بخورند
دوای [illegible] نوع دیگر [illegible] شش درم نموده با آب [illegible] دفع گردد نوع دیگر
[illegible] و [illegible] وزن برابر کوفته بخیسه
دو درم تا سه درم با آب گرم بخورند [illegible] دفع گردد نوع دیگر [illegible]
شش درم [illegible] آب بجوشانند تا [illegible] حصه آب بماند [illegible]
در آب انداخته بنوشند دفع گردد نوع دیگر [illegible] در یک پیاله آب انداخته [illegible]
[illegible] آب صاف کرده صاحب علت آن بنوشند درد دفع گردد و یک قسم مغص بسبب کرم [illegible]
والقرع

می شود علاج آن درد مفصل و درد آن که ضرر آن از اسهال بود و دیگر مغص که بسبب زبل خشک بود که در امعا لسبه کرد و علاج آن
ادویه مسهل و حقنه و شیاف کنند صفت مسهل و حب صبر که مذکور شده و صفت حقنه بابونه و شبت از هر یک ده درم
سداب و حسکدانه و سبوس گندم و بریه و ... از هر یک یک کف درم سکنجبین سه درم مقل چهار درم شحم حنظل نیم درم
بجوشانند آنگاه ده درم روغن زیت پانزده درم عسل آرند صفت شیاف جند بیدستر و زهره گاو و بوره قنا بجار
برابر گرفته بکوبند و شیاف کنند نوع دیگر شیاف بوره ارمنی و نمک هندی و شحم حنظل جسابوی بگیرند و
بکوبند و از زهره گاو شیاف سازند فصل در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاج آن بدانکه این
مرض در روده قولون بیشتر واقع شود و بدشواری چیزی بیرون می آید و این را قولنج حقیقی گویند و بعضی
را لازم است و بعضی عارضی اما ... قسم اول قولنج که از بلغم غلیظ لزج حادث شود که مانع
از خروج ... روده ... و بعد از آن قولون را پر می سازد علامت آن سردی اطراف و ثقل
درد ثابت بیکجا و آغاز درد از اسفل جانب ... بود ... و باکسی ... بالا و بسیار گردد و ... شهوت
طعام و احساس درد بمرتبه نماید که گویا بجوال دوز سوراخ میکنند روده را و نفخ بر آن مرتبه بود که باد ...
بیرون نیاید و نه جای آید از سبب غلظ ... و از تناول ... و حلاوت اعراض نماید ... که
... آن خوش نماید و ... میل طعامهای حامض و حریف و مالح کند و در ... و شافی باشد از جهت
امتلاء ... و عطش غالب و حمرت قاروره بود ... حرارت ... از سبب درد قولنج و عدم غذا
قاروره رنگ میگردد و ... مراری و بلغمی باشد لکن اکثر بلغمی بود بعد از آن مراری و چیزی که بیرون آید بکار
و ... باشد و اگر از حقنه و شیاف اخراج براز کنند مثل بنادق و ... زرد و ... بر آیند نماید ...
که درد قولنج و درد حصاة کلیه و درد مغص شبیه اند ... که ... دارد و از علامات فرق ... معلوم گشته علامت
مغص آنست که ... ثقل باشد و قراقر و نفخ در شکم بود و طبیعت نرم گردد خاصه ... آن
که اشکم میل ... و درد قولنج ... باشد با اطلاق طبیعت راحت می یابد و درد حصاة کلیه با اطلاق
طبیعت راحت نمی یابد و درد حصاة کلیه ... ثابت می باشد ... میل ... و ...
باریک و درد قولنج ... میگردد ... و در وجع حصاة کلیه اکثر ... و در وجع قولنج ...
آمدن ... و اخراج براز و درد قولنج ... می شود و در وجع حصاة کلیه ... حصاة کلیه در خلو معده
... می شد ... و در قولنج در خلو معده تخفیف میماند و در خوردن چیزی اشتداد میگردد و در وجع

حصاة کلیه بول بلیه ام غلیظ بود و در بول ریگی و لای باشد و حصاة مثانه از رقیقه بخفیف وجع باید و صاحب قولنج بعضی
هبا باشد و قدر او نبد حصاة کلیه چنان می کنند در وجع بخفیف باید بخلاف صاحب قولنج که بخفیف نباید بباید دانست در
قولنج منتقل میگردد [illegible] و مفاصل و در [illegible] بسبب [illegible] محلل و نضج [illegible] که ماده را بحرکت می آرد و بر یک سوی
بدن می ریزد و حالت [illegible] فالج و یا بجانب [illegible] و یا بجانب [illegible] و حالت [illegible] و درد مفاصل ظاهر
میشود و گاهی منتقل میگردد به [illegible] و مالیخولیا و صرع و استسقا بسبب حدوث سوء المزاج کبد و قولنج از
شخصی بشخصی لاحق [illegible] مثل علت و یا که از بلادی ببلادی دیگر منتقل میشود و علامات ردی در قولنج قال
شیخ الرئیس رحمه الله شدة الوجع و تدارک القی و العرق البارد و برد الاطراف لشدة وجع البطن و میل الدم
والدروح الله و اذا ادی الی الفوق [illegible] فیه و الی الاختلاف و الکزاز و حبس کل ما یخرج فلا یخرج
ولا بالحیله [illegible] العلامات من کان به وجع البطن فظهر بحاجبه ماء و بثور اسود کالزبیب [illegible]
[illegible] و بقی الی الیوم الثالث او اکثر فانه یموت [illegible] البثات و کثرة النوم فی ابتداء
مرضه و حرارة التنفس جدا فلیل [illegible] علی الخلاص نباید دانست که در قولنج ناگزیرند بحقنه و شیاف
[illegible] میل [illegible] که شده راه بدهد و مسهل اخلاط و بنادق را از بالا بر [illegible] منفذی نباید موجب
الم و خطر عظیم بود علاج [illegible] قولنج را گفته از زیر شیاف باشد که بود [illegible] و فایده [illegible]
ظاهر شود حرارت شیاف [illegible] از عمل [illegible] عمل [illegible] که انواع قولنج را
نافع بود بگیرند [illegible] مثقال [illegible] و حلبه از هر یک سه مثقال [illegible] و گل خطمی از هر یک
ده مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا ربع بماند
صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال [illegible] و نمک نفط درم در آب ان حل
کنند و صاف نموده روغن بادام دو مثقال [illegible] نیم گرم حقنه کنند و چون قولنج [illegible] سه مثقال ماده
به معجون [illegible] حقنه [illegible] چهل مثقال [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
از هر یک پنج مثقال همه را کوفته و بیخته [illegible] مثقال [illegible] مثقال محموده [illegible] صلایه کرده و به چهل مثقال
روغن بادام چرب سازند و [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] پنج مثقال تا [illegible] مثقال
از مطبوخ [illegible] من دستور العلاج شیاف که قولنج را [illegible] و درد [illegible] و به [illegible] ان
بگیرند بوره ارمنی و [illegible] و [illegible] و صابون و [illegible] و نمک هندی و سداب و تخم [illegible] سپند و محموده

ابزار

اجزا برابر کوفته شیاف کنند نوع دیگر شحم حنظل یکجزو مغز بادام دو جزو برگ سداب بابان سنگ بمقدار از هر یک سه جزو
کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته و یا آب ازورت شیافه سازند مقدار چهار انگشت و بعضی شش انگشت گفته اند نوع دیگر
حاجت نیست ببرارند قولنج نگشاید نوع دیگر شیاف من مجاهدیه قولنج بلغمی بگشاید صفته بگیرند سکبینج و مقل و نوشادر از هر یک
و شحم حنظل مساوی کوفته بسرشند و شیاف سازند نوع دیگر منه بگیرند چند بیشتر و بوره ارمنی و شحم حنظل و دیگر بار
مساوی بکوبند و شیاف کنند نوع دیگر من تذکره سدیدی لتسهیل البلغم شحم حنظل و بورق و محموده لکل واحد ربع درهم بعسل
معقود بمقدار ما یعجن نوع دیگر منه جاوشیر و سکبینج و شحم حنظل و مقل و محموده و تربد و خطمی و عسل معقود بمقدار ما
یعجن نوع دیگر حقنه من دستور العلاج که قولنج بلغمی و ریحی را هر چه سازد نافع است صفته بگیر تخم پنج مثقال بوره ارمنی
و نمک باریک و با آب چغندر و کرنب هفت مثقال بروغن بادام گاو چهار مثقال روغن با قوام آمیخته سرکین
حمام شیاف سازند و اگر بیک فائق الکمامه بران اضافه کنند فایده بیشتر دهد نوع دیگر من قانون حقنه جیده تخرج البلغم
والریح والثفل صفته یوخذ من بکتک ومن السبابج ومن حلبه ومن القرطم ومن السبستان اجزاء ومن
التربد وزن درهمین ومن شحم حنظل الصحیح غیر المدقوق وزن نصف مثقال ومن التین عشره اعداد
ومن بزر الکتان وبزر الکرفس والانیسون والقنطوریون الدقیق وحب الخروع المرصوص والبابونج من کل
واحد خمسة دراهم ومن السداب باقة ومن ورق الکرنب قبضه یطبخ بماء کثیر حتی یعود الی قلیل
ویمرس ویصفی ویوخذ منه قریب مائة درهم ویضاف فیه من الخیار شنبر وزن سبعه دراهم ومن البورق
وزن مثقال ومن دهن الشیرج خمسة عشر درهما ویحقن به وربما جعل فیه شیء من مرارة الثور نوع دیگر
حقنه که بلغمی قولنج را در دولت و بادها را برطرف سازد صفته ان بگیرند حلبه و تزرک و قنطوریون و بابونه و
حسک از هر یک کوفته و خطمی از هر یک کفی انجیر بیست عدد عناب و سپستان از هر یک سی عدد و سبوس گندم و برگ چغندر
و برگ کرنب و شبت و سداب از هر یک یک دسته سکبینج و مقل و جاوشیر از هر یک سه درم مویز منقی کوفته
هشت درم به پزند چنانچه رسم است و یک درم نمک هندی و دو دانگ شحم حنظل و ده درم ایارج و بیست درم
شکر سرخ و ران اضافه کنند و بعمل آرند نوع دیگر اگر درد قوی بود و بیم هلاک بود فلونیا رومی ینفع من
وجع الکلیه والسعال والاختلاف ووجع الاسنان ووجع القولنج یوخذ زعفران خمسة دراهم فلفل ابیض
وبزر البنج ... عشرة دراهم فطراسالیون اربعه دراهم بزر الکرفس الجبلی ثلثه دراهم سادج هندی

وسلیخه و عاقرقرحا و فربیون کل منهم تجمع هذه الادویه مسحوقة منخولة و یلت بدهن البلسان و یعجن بثلثة امثاله
عسل منزوع الرغوة و یستعمل بعد سته اشهر الشربة منه مثل الحمصة للفالج و وجع الکلی بماء الکرفس و الجعده
نوع دیگر فلونیای فارسی النافع من الفالج و السعال و نزف النساء و الریاح التی تعرض لهن فی الارحام
و یمنع الاسقاط و ینقی الرحم و للقوه و یصلح الاخلاط و القی و البلغم و یهدی الذهن و الدماغ مصلح البدن
صفته یوخذ فلفل ابیض و بزر البنج من کل واحد عشرین درهما افیون مصری عشرة دراهم طین مختوم خمسة دراهم سنبل الطیب
و مر صافی و عاقرقرحا و فربیون من کل واحد درهمین جندبیدستر درهم زرنباد و درونج من کل واحد نصف درهم لولو غیر مثقوب
و مسک من کل واحد نصف درهم کافور ربع درهم یعجن بالعسل و یستعمل بعد سته اشهر صفت فلونیا بر دستور العلاج بگیرند
زعفران دو مثقال فلفل و بزر البنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل الطیب و تخم کرفس از هر یک
دو درم سادج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان دو فربیون از هر یک یک درم زرنباد و درونج عقرب از هر یک
نیم مثقال دارو ها را کوفته و بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربت نیم درم مناسب بود نوع دیگر معجون شهریاران
و معجون ثمری و سفرجلی مسهل و سجزینا درین علت فایده دارد صفت معجون شهریاران در ... بلغمی و صفت
سفرجلی مسهل در ... طعام در معده و صفت معجون سجزینا در ضعف الکبد گفته شد و صفت معجون ثمری
من سدیدی ینفع من الفالج و یسهل الاخلاط من الاخلاط و من عسر البول یوخذ بورق ارمنی و کمون کرمانی و
فطراسالیون و زنجبیل و فلفل ابیض من کل واحد درهمین و نصف سقمونیا خمسة دراهم ... خرمای خشک منقی من
النوی عشرین درهما نوره حلو مقشر ... سداب من کل عشرة دراهم تجمع الادویه مسحوقة و ینقع التمر بخل و
خمر یوما و لیلة ثم یدق ناعما و یخلط مع الادویه و یعجن بالعسل منزوع الرغوة الشربة من اربعة دراهم الی سبعة
مثقال نوع دیگر معجون ثمری من قرابادین شفائی بگیرند فلفل سفید و زنجبیل از هر یک ... درم خرمای بی دانه
پانزده مثقال بوره ارمنی و کمون کرمانی فطراسالیون از هر یک دوازده درم سقمونیا محمودی ... بادام
سفید کرده و ورق سداب خشک کرده از هر یک ده درم باید که کمون کرمانی را یک شبانه روز در سرکه خیسانند
و در سایه خشک نمایند بعد از آن همه ادویه را کوفته و بیخته و با عسل بسرشند شربت پنج مثقال نوع دیگر معجون بر
نسخه حکیم ابو البرکات که منسوب است از شیخ الرئیس رحمة الله علیه حب فرفیون نیم درم ... دو چون بر
... بساید ... صفته آن من اختیارات بدیعی بگیرند فلفل سفید و بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون

ده مثقال زعفران سه مثقال سنبل الطیب جعا و فرفیون از هر یک یک مثقال همه را کوفته و بیخته بروغن گاو سرشته حب ها کرده

گف کرفته بسرشند و بعضی چند عسل گفته اند بعد از آن از آن حبها استعمال کنند بوعلی سینا گفت من شفا خاص حبی که بید سفید باشد یابند

معنی بدیهی را از هر یک دو درم و اشق بقدر دو درم کندر و تلخ نیم درم ابریشم کرده با آب گرم بخورند اطلاق آرد قولنج ریحی را

بوعلی سینا گفته زنبد سفید ده درم زنجبیل یک درم کوفته و بیخته با مرده درم شکر بری باید کنند چهار درم ازو باب گرم بخورند

قولنج ریحی را بهترین بوعلی سینا گفته انگدان بریان کرده یک درم با آب گرم بخورند و در آب گرم نشینند چنانکه آب تا بالای ناف

باشد قولنج دفع گردد بوعلی گفته زنجبیل و نانخواه و بول و حب نمک سنگ و حب الغار و شخار از هر یک یک درم انگدان نیم درم

سوده و بیخته دو درم با آب گرم بخورند قولنج و درد شکم دفع گردد بوعلی گفته من خبر التجارب روغن بید انجیر ده درم

با شوربای مرغ و با شوربای ماهی تازه بخورد قولنج را بگشاید بوعلی گفته اگر درد قولنج شدید بود چندانکه بالا

در دل رسد و قصد مردن کند به الله در و فی القرآن تسکین کرد و عادت جالینوس در قولنج سوار بود از این علاج صحت

یافتند و حاجی شد بوعلی گفته سرگین موش را با روغن بابونه کاو آس کرده شیاف سازند و در حال بگشاید

و صابون لاهوری همین فایده دهد بوعلی گفته اگر قدری ماء بابونه نیم گرم بر شکم طلا کنند و مغز تخم مهوه

علف باب سامه شیاف کنند و در مقعد بگذارد و دو سر بر آن عرعر بنهد بوعلی گفته فی تدبیر السقی و بن الخروع

فی علاج القولنج البارد من قانون السقی فی الیوم الاول وزن مثقالین و فی الثانی یزاد نصف مثقال و کذالک

یزاد فی کل یوم نصف مثقال الی مثقال الی السابع ثم لا باس بان یترک قلیلا قلیلا حتی یکون قدر واقی

مثقالین و ان نقص بعد السابع بوعلی گفته من عندنا قال ابن سرابیون لا یعالج القولنج البارد بالادویة

القویة الحار قبل با دو یته الینه لیس غایته الحرارة مثل دهن الخروع و ماء الاصول و نحوها بوعلی گفته ضمادی که

قولنج را ریح دور سازد و حبه نیز سونیز و ترمس و حب الغار هر یک مساوی گرفته کوفته بزهره گاو بسرشند و بر ناف

طلا کنند بوعلی گفته چادرس مع تخم کرفس و با بحافل و حلبه گرم کرده و در خریطه کنند و گرم گرم بر ناف طلا کنند بوعلی گفته

ماء البیدان سکم سه روغن سیب مه روغن خردل که در وی اندک فرفیون بار کرده باشند فایده کلی دارد و صفت آن

روغن بنفشه در سیاه ماتک گویند صفته روغن خردل بگیرند خردل و نیم کوب کرده در دیگ کانه اب بجوشانند

چون بهم آید صاف کرده بروغن کنجد انداخته باز بجوشانند تا روغن بماند و اگر خواهند که از گوشت مرغ اگر

دربا از گوشت گیاه و عصارها و بابونه بکو بنقد هوا آن که در وی دار چینی و زیره و بادیانه و زنجبیل انداخته باشند

بخورند و الجامه با طعام و بعد از طعام بان جمیع میل نمایند که بغایت مفید است قسم دوم قولنج که از بادهای غلیظ بود و در

اسهال کننده و دو حقنه لینه ساده مثل آب نخود و آب کرنب و آلو و خیار چنبر و ترنجبین و آب ... و انفعال ان واقع گردد و علامت الآن تقدم
نفخ و قراقر و کاهی درد قوی و گاهی ... واگر درست بلغمی درد کند و با خفیف گرم ... شده درد لیکن باید علاج
درین نوع این حقنه فایده دارد صفته آن سداب برکی پنج مثقال بابونه و قیصوم و شبت و بالای تخم کوفته و
تخم کرفس و ورق سداب از هر یک سه مثقال خار خسک و تخم ... کوفته و انگور شفا و خبازی و کاه جو و
از هر یک چهار مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد همه ادویه را کوفته در ده رطل آب بجوشانند و صاف
کرده نه ده مثقال شیرخشت و ده مثقال خیار شنبر و قرطم پنج مثقال و خاکشیر مثقال و چند ... بیشتر نیم درم
در آن آب حل کنند و روغن زیت و یا روغن بادام از هر کدام که باشد سه مثقال و روغن ... پنج مثقال اضافه
نموده به یار ... فاتر حقنه گرم عمل نمایند فایده یار ... دفع کند و مزاج را گرم سازد نوع دیگر شیاف
که در قولنج را بگشاید و ... آورد و ماده را نضج دهد و درد ... صفته آن چند بند ... و ...
و ... و افیون از هر یک برابر بکوبند و شیاف سازند ... اگر قولنج ... سقمونیا جلی
مسهل و حب ... و معجون ... نمایند و در قولنج ... صفته ...
طعام ... صفته حب ... در نقصان ... مذکور شده صفته معجون ...
... از هر یک ... و ... عسل ... همه ادویه
کوفته ... عسل ... سه مثقال نوع دیگر ... فلونیا ... بخورند
صفته آن ... قولنج ... نوع دیگر ... قولنج ریحی و بلغمی را فایده دارد صفته آن کمون کرمانی ...
و ... و بادیان و تخم کرفس و انگور ... از هر یک مثقال بجوشانند صاف کرده با چند
عسل انداخته ... روغن بادام ... گرم ... نوع دیگر ... و حب الغار ...
مرض فایده ... صفته ... فلفل ... از هر یک ... و ...
از هر یک ... درم ... و ... و ... از هر یک ... پانزده درم
کوفته ... در ... حب الغار ... نوع دیگر ...
قال ... فی ... قولنج و ... صفته ...
... زعفران ... القوت
... قال ... القولنج ... القنا ...

و نحوها تعقل البطن نوع دیگر من قانون ادویه النفع اصحاب القولنج علی سبیل الهضم والاصلاح و الحاجه یجب علی
سبیل الاستفراغ من المشروبات الثوم فان الثوم خاصه جیدة فی تسکین اوجاع القولنج البارد و یسقوا [illegible]
ویکون اجزاء سواء و یسقی حشیشة الجاوشیر وحدها او مع الکمون او بعد غذاء اسبوع و فلفل و حبه [illegible] اجزاء سواء
و یسقی منه وزن درهم و نصف و الحلتیت یسقی مع الفوتنج عجیب جدا لیسقی [illegible] وزن اربعه دراهم فی ماء طبخ
فیه الفراسیون او فی ماء الجبن و یسقی منه [illegible] وزن حبه دراهم فی الفانید السجزی واوقیه من دهن السمسم
واما جره الذیب الذی یکون من عظام الکلاب علامته ان یکون ابیض لا خلط فیه من لون اخر و خصوصا
ما خرج علی اثر البول فانه ینفع شیء و یسقی فی شراب او فی ماء العسل او یلعق و فی عمل یلعقات بعد ان یسحق به
علی الرسم وان یسقی قرن ایل محرق فیه یکون انه یسکن الوجع من ساعته نوع دیگر شراب ریحانی سفید کهنه [illegible]
اندک اندک بمقدار شصت مثقال بنهار میل نماید فایده دهد بعد از آن ماء اللحم باندک نان خشک رغبت نماید
قسم سوم قولنجی که از ریح و سوء حرارت گرم و تنگ سازد مکان خروج ثقل را علامت آن تب و تشنگی
و [illegible] رنگها و حرکت کردن بود و در امعا الم احساس کند ثقل در [illegible] و طلب [illegible] و اگر درد غلبه بود
منفذ بول را تنگ سازد و حبس بول کرده و سردی اطراف با سوزش اندرون بود علاج آن می باید که تعجیل کند
زیرا که درین قسم قولنج تاخیر کردن [illegible] مشابهست که فصد باسلیق و یا اکحل کنند بعد از [illegible]
لاکن حقن اندک اندک بکنند و دفع اخراج کنند و اگر حبس بول بود فصد صافن نمایند و شربت از آب عنب الثعلب
و یا آب کاسنی و یا آب کاهو و یا آب انار [illegible] نیم پیاله از آن آب مذکور با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن
بادام اضافه کرده میل نمایند و دفع قولنج میسازد نوع دیگر حقنه که در نوع اول مذکور شده است عمل آرند
فایده دهد الله نوع دیگر این شربت میل نماید [illegible] بگیرند دو مثقال عناب [illegible] از هر یک [illegible] عدد
بادیان و انیسون و تخم [illegible] از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند و [illegible] ساخته چند روز میل نمایند
و اگر [illegible] شود در آن ادویه مذکور پانزده مثقال [illegible] دانگ محموده [illegible] نمایند و اگر
[illegible] باید که علاج [illegible] نمایند نوع دیگر ضمادی که [illegible] بگیرند [illegible] گل [illegible] و اکلیل الملک
و بابونه و روغن [illegible] و بادام [illegible] ضماد کنند و اگر روغن بادام نباشد روغن [illegible] و یا روغن [illegible] و یا روغن
[illegible] اضافه کرده [illegible] کنند [illegible] و گوشت گوسفند [illegible] در آب [illegible] سازند و
نمایند قسم چهارم قولنج که از سبب گرمی زهره [illegible] و امعا را [illegible] سازد و مانع خروج گردد و علامت آن [illegible] و

تشنج دهان و سوزش بول و درد سینه بود و گاه تب آید علاج آن فصد کنند و اگر مانعی باشد بعد از آن مطبوخ هلیله بخورد
و اگر کسی نباید قرص بنفشه میل نماید صفت مطبوخ هلیله در صداع صفراوی گفته شد صفت قرص بنفشه بگیرند برگ بنفشه خشک
ده درم تربد مجوف درم محموده دو درم رب السوس سه درم کثیرا و مصطکی از هر یک یکدرم از این علاجها ده قرص سازند
یکی از آن با ماء الشعیر یا جلاب بنفشه میل نماید نوع دیگر معجون خیارشنبر در باب قولنج معتدل صفت آن بگیرند بنفشه
مجوف تربد سفید بروغن بادام چرب کرده بیست درم بنفشه خشک ده درم گل سرخ رب السوس از هر یک سه مثقال
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده مشوی یکدرم مغز خیارشنبر پنجاه درم روغن بادام پانزده درم
همه ادویه را کوفته و بیخته در عسل که شربت مثقال باشد سرشته بسرشند شربت مثقال تا یک مثقال میل نماید نوع دیگر
حلوایی که از زردآلو ترک کرده و مغز بادام انداخته میل نماید نوع دیگر بورک و یا آب کدو و یا آب خیار
تر بخته یار کرده میل نماید نوع دیگر آش مقشر و اسفاناخ و کدوی شکسته پخته بروغن بادام و اندکی شکر
با آنچه تناول نماید قسم پنجم قولنج التوای دقیق و آن آنست که امعا در آخر روده دقیق سبب از موضع خود
رفته باشد بسبب حرکت بادهای که در امعا باشد علامت وی آنست که قولنج بعد از حرکت صعب و یا چیزی گران
برداشته باشد و یا از جای جسته باشد و یا از کسی کشتی گرفته باشد و یا بسبب ضربه و سقطه و غیر علامات نحو [illegible]
علامات قولنج بر آتش نبوده باشد علاج آن بکنند و بر رفق شکم و خاصره او بمالند تا روده هموار گردد و
بر موضع طبیعی آید و اگر اصلاح نیابد باید که بر پشت بگیرند و بر رفق شکم و خاصره او بمالند تا روده هموار گردد و بموضع
خود رود و اگر از این تدابیر اصلاح نپذیرد بگویند چهار کس مردم را که دست و پای او بگیرند و برداشته تا
پشت او فرو شود و بکشند و فرود آورده بعد از آن شکم را از هر دو جانب بجنبانند تا روده بموضع خود رود و علاج
شوربای چرب دهند و اگر درد باقی ماند یکدرم سیماب زنده یا کشته با شوربای میل نماید و بعد از آن شکم و خاصره
از بالای سوی زیر بر رفق بمالند تا سیماب برود [illegible] و شوربای چرب میل نماید و چند قدم راه برود قسم ششم قولنج
ضیق یعنی روده تنگ شده [illegible] فرود آید و هرگاه که دست بر او گذارند بموضع خود رود علاج آن در مرض
فتق گفته آید ان شاء الله تعالی قسم هفتم قولنجی که حادث شود از ضعف امعا قولون علامت آن مدار بیرون آمدن خواهد
[illegible] و با حقنه علاج دیگر ایارج فیقرا و یا معجون سنجرنیا و یا متروديطوس میل نماید صفت ایارج فیقرا در
صداع دموی و صفت معجون سنجرنیا در ضعف الکبد و صفت متروديطوس در وجع مفاصل گفته شد نوع دیگر
طبیخ بلیله و دارچینی هر یک [illegible] و سنبل و تخم کرفس [illegible] نوشته با روغن بادام میل نماید نوع دیگر اندکی شراب

خوردن

حرزان وریش علت فایده دارد تو عدید روغن باردین و روغن بابونه و روغن سوسن ازین روغنها در شکم
و خاصره بمالند صفت روغن باردین در فالج و صفت روغن بابونه در صداع سوداوی و صفت روغن قابض
وات سرد قسم ششم قولنج که عبارت کرده از سبب [illegible] حس امعا بجهت کثرت استعمال چیزهای سرد از غذاها
و شربتها و ادویه [illegible] مخدرات علامت آن درد قوی نبود و لب و شکم نیاید و لیکن در شکم [illegible] علاج آن
استعمال نمایند با ایارج لوغاذیا و سجزنیا و تریاق کبیر و تریاق اربعه و امثال آن میل نمایند صفت ایارج لوغاذیا
در رعشه و حمق و صفت سجزنیا در ضعف کبد و صفت تریاق کبیر در مالیخولیا و صفت تریاق اربعه در سبات بارد
گفته شد غذا یخنی [illegible] کبوتر و عصافیر سازند و اندکی شراب کهنه فایده دارد قسم هفتم قولنج ثفلی و ثفل خشک
شده مثل بنادق گشته یا از سبب [illegible] طعام و یا از کمی طعام و یا از گرمی روده و یا از کثرت حرارت
هوا و یا از سبب [illegible] معده که رطوبت میخورد و ثفل خشک میشود و یا از سبب آنکه سده شده است در معی
که صفرا از مراره به معا میریزد علامت آن قولنج ثقیل دائم دارد [illegible] گویا روده شق میکرده اما آنچه از سبب حرارت
طعام یابس شود چون حب ورس و ارزن و امثال آن تو عدید حب ایارج فیقرا و یک مثقال صبر سقطری و یا حب
استفید میل نمایند صفت حب ایارج در صداع مذکور شد قسم اول قولنج بمشارکت ورم مثانه عارض گردد علاج آن
در ورم مثانه گفته خواهد شد قسم دوم قولنج عارض شود بمشارکت ورم کرده فرق میان ورم کرده و میان قولنج
گفته شده است از علامات دریافت کنند قسم سوم قولنج بمشارکت ورم کبد و طحال و حجاب حاجز علاج آن
اقسام قولنج عاید قسم چهارم بمشارکت رحم عارض گردد از سبب احتباس حیض و عدم حمل علاج آن ورم رحم گفته
و بمکان خود گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی قسم پنجم قولنج عارضی ایلاوس است معنی آن رب الرحم از جمله قولنج
بدترین اقسام است و کم کسی ازین قسم قولنج خلاصی یابد خاصه در آن وقتی که فضل و ثفل [illegible] بیرون آید و
نفس اندر حشا و از اندام اید و این سده است که در امعا دقاق واقع شده است از سبب سوء المزاج گرم و خشک
و سوء المزاج سرد و خشک و یا ماده و یا از ورم و ریح که منفذ ثفل را تنگ نموده و در طبقات امعا [illegible] سده
علامت آن قال شیخ الرئیس رحمه الله علامات ایلاوس ان یکون الوجع فوق السره و لا یخرج شی البته من تحت
و لا ینفع بالحقنة کثیر انتفاع کما قال بقراط و ربما ارتفع ثفله الی فوق و احس خروج الشی من اسفل لازم
[illegible] العلة درد بالای ناف بود و از پایین چیزی بیرون نیاید و حقنه زیاده فایده نیاید لازم اوست
تهوع و قی و گاه گاهی درد عظیم بود [illegible] نفخ برآید و درد حب القرع و حب و عرق بسیار بوی ناک و کرب
و بیتابی و غشی و تشنج و سردی اطراف اکثر سبب [illegible] تب محرقه و بسیار [illegible] عطش و تلخی دهان و در ابتدا [illegible]

صفرا و اگر از سبب کثرت خون واقع شده باشد سبب ضعف و موی و امتلای عروق و سرخی دهان و اگر از
بلغم و نفخ بود مزه دهان شور و بی مزه و اگر از سبب سودا واقع شده باشد مزه دهان ترش و درد خفیف و اگر از سوء المزاج
ورم گرم و یا اگر از سبب ورم بارد و یا از سبب ورم بارد و یا از سبب رطوبت و یا از سبب التواء امعاء حادث شده
بباید دانست که در جمیع انواع قولنج ایلاوس پس از خوردن دوا و مسهل و حقنه اگر ورم گرم بود فصد باسلیق نماید بلکه
صافن الثت که در اینجا و این علت فصد کنند اگر ورم باشد بلکه فصد واجب است اگر ورم نبود بسبب شدت درد
که ورم عارض گردد و ایلاوس بود و بوی بد از جمیع بدن آید زیرا که چون خلط بد در تمام بدن پراکنده شد پس غلظ
روی که در بدن منتشر گردیده واجب است اخراج آن بالفصد و ضماد بر موضع الم گذارند صفت آن [illegible] عنب الثعلب
و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و آرد جو همه را نرم کوفته بروغن بنفشه و یا بادام و یا با روغن کدو مثلث سرشته و طلا کنند
نوعی دیگر انگور شفا سه مثقال و کماکیج و لبلاب از هر یک دو مثقال بجوشانند و در آب آن [illegible] مثقال فلوس حل
کرده و روغن بادام یک مثقال با رغوه سبیل نمایند قال شیخ الرئیس رحمه الله ان علاج ایلاوس یقرب من علاج
القولنج الا انه اقوی و المشروب الفع فیه و لابد ایضا من حقون فانه اذا اشرب من فوق و امتنع فینحقن
من اسفل کان عونا جیدا للمشروب نوعی دیگر من مجاهدیه و درین علت فلونیا رومی سه درم سبیل نمایند صفت
فلونیا رومی در قولنج گفته شد و چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و جوارش سفرجل مسهل و جوارش
شهریاران مفیدست صفت جوارش سفرجل مسهل و ریزش سدن طعام در معده و صفت جوارش شهریاران در درد معده
گفته شد نوعی دیگر من غنا مینا قال محمد بن زکریا علاجه ان یسقی و من الخروع علی ماء الاصول و یحتاج شبیر نوعی دیگر من
منه یضمد بطنه بالبابونج و اکلیل الملک نوعی دیگر منه یجلس فی طبیخ البابونج و اکلیل الملک و الشبث نوعی دیگر من
و سوء العلاج بابونه و اکلیل الملک و برگ کرنب و [illegible] حطمی و بیخ سوسن و سوس مثلث بجوشانند و در آب آن بنشیند
غذا و جاج سمینه و فراریج و حملان و اسفیدباج و زیرباج بخورند الخصوص که در وی شبت و اصل الکراث مطبخ و دهن
اللوز با بار نموده باشند صفت اسفیدباج نخود نموده خواهد شد صفت زیرباج قال صاحب المنهاج ان یقطع
رطل من اللحم صغارا و دجاجة علی مفاصلها و یجعل معه اقطاع دارصینی و سنبل و حمص مقشر و یصب علیه
ما یغمره من الماء فاذا اغلی یوخذ رغوته ثم یطرح علیه نصف رطل من خل خمر و ربع رطل الجلاب او
سکر الطبرزد و اوقیه من اللوز المقشر حلو و بعد ان یداف منع الخل بماء الورد و فی صحن ثم یطرح علی اللحم
و یطرح قبضة من الکزبرة مسحوقه منخوله و عود و سداب ثم یصبغ بالزعفران لمن ارادها ملوثة حتی الزعفران
ان شیخ العصر و مسح القدر بماء الورد و انا اقول الاولی ان لا یجعل فی الزیرباج الزعفران نوعی دیگر

ارباب

زیرباج را و پارچه ها خرد کنند و ماء مرغ برانید چند چند ابسا زند دو بار پارچه ها و دارچینی و روغن کنجد بخورد دهند و مقدار آب کامل اضافه شد

و آب در آنجا بریزند چندانکه او را بپوشد و بجوشانند تا آنکه بر جا بماند بعد از آن نصف رطل شکر که خمر و ربع رطل از جلاب

و یک اوقیه با دوام قشر اتبرین و اگر عوض جلاب شکر و با قند اندازند روا است غذا کشمش تمام قولنج اگر از شدت دود

و کثرت استفراغ ضعف ظاهر شود لیس از روی ضعف بشمر بخشد و شوربا دوام و مغز بادام از نور بانی مثال سبح الرئیس رحمه الله

ان ترکب الغذا اصلا نافع ملوثم العلیم والمرئی وغیر ذلک فهو امر یجری مجری القانون فهو بان حکما رغم قطر

و خور غلیظ یکثیر یضع اکثرهم اولا تصبرهم التین فر الزبیب واللوز و الرطب مثل ذلک اذا کان حلوا

و المطبخ شدید الحلاوة غذا الوزی فالعقاوی المزلقات البارد مثل ماء الشعیر مرقه العدس و اسفناخ

و نحوها و غذا الثعلی والبارد و با ضافة الدیک الهرم والقنابر والفراخ ولا لحم الدیک الهرم و لحم البقر بقلی

در روید آن یعنی کرمها که در امعا متولد شود و لسبب رطوبات بلغمی که متعفن شود در امعا و لطول مکث عادت کند

و آن سه قسم است قسم اول کرمهای دراز که آنرا حیات گویند و در فارسی خراطین نامند حیات از آن سبب

خوانند که شبیه مار باشد و تولد او در امعاء دقاق بود و کلی و باد و باشد و گاه بود که از تنفس بخارات زبالة بود علامت آن

ضعف نبض و سردی اطراف و رفع حکه و کاهلی و کرخی چشم و کدورت و زردی لول و حکه لب مشار و هم ایشان در حلاب

و لیاس رغبت جوع و قلت برار و حکه ظلع و جلیدن روده و غدغده در معده و انفاخ شکم مثل استقا و احساس حرکت

آنها در کر سینک و حالت شبیه بصرع و لورش حلق و خواب پریشان و مکروه داشتن طعام علاج آن ادویه فاتک و کشنده

و اخراج کننده باید چنانچه صاحب شرح کتاب علامات میگوید القاتلة لها و مخرجه ایاها مثل البرنج و الترمس

و الشیح و الفیلی و القرس و حب النیل و القسط و المر و الزید و الملح الهندی و نحوها مما فیه قوة سمیة نافعة

الیها مع قوة مسهله باید دانست که تدبیر کشتن و بیرون آوردن حیات بدینطریق است سه روز شیر تیز

با ماء کاو و تک پیاله باده مثقال شکر اضافه نموده بپیما بند و روز چهارم این دوا بخورند حیات بیرون آیند

مجرب است صفت آن برنگ کابلی مقشر ده مثقال در منه ترکی یک مثقال تخم را از بیرون کرده دو عدد مغز جوز سه مثقال

جوت کوفته وقت خواب بپیمایند و بعد یکی ببقال فی برنگ کابلی است درهم بیز ند دو درم مغز جوز و خرما تخم دور کرده

ده درم نیک بکوبند بوقت جوش سیل بنهد حیات که در شکم باشد بیرون آیند و بعد یک شب بروز یکشنبه نوبت در خشار

از طرف پایین کنی پا بالا و رخت از کار دستر ایشیح بکبرند بجوشانم در سه پاو آب بجوشانند چون چهارم حصه آب بماند

صاف کرده بپیمایند تا سه روز بهمین طریق لاکن شیر تیز با ماء کاو بد سور که بیدا گو شده او لاد بین علت استعمال کنند

اسهال کنند نوع دیگر عصاره برگ نیم و برگ کاج و قنبیل از هر یک دو درم سوده و بخته در عسل سرشته و میل نمایند
انواع کرم دفع گردد نوع دیگر پس بجا دیه بعد میل نمودن شیر بعد گوگرد این دوا بخورند صفت آن درمنه ترکی برنج کابلی
مقشر و تربد و قسط و ترمس از هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر از آن و بیاسامند و اگر از حیات
باقی مانده باشد دو دوا عمل بکرده باشد الکابه ده مثقال و پا آب گرم بخورند نوع دیگر تخم حنظل و انکی قنبیل نیم درم
بکوبند و بزهره گاو سیاه سازند نوع دیگر اگر علیل از خوردن علاج و حقنه اکراه نماید پس ادویه قاتل دیدان
طلا و ضماد بر شکم نهند صفت آن بادام تلخ و قنبیل ترمس و پوست کبر و کرنب پس بر که طلا کنند نوع دیگر ضماد درمنه
ترکی و صبر و قسط و سیاه دانه نمک کوفته با برگ شفتالو بر ناف ضماد کنند نوع دیگر سکنجبین سه مثقال
درمنه ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یک دو مثقال کرکه کهنه و آب برگ شفتالو سرشته و بر ناف طلا
کنند نوع دیگر حقنه که مفید این علت است صفت آن سیاه دانه و ترمس و بابونه پنج درم افسنتین و ... هفت درم
بجوشانند در یک کاسه آب تا نصف بماند صاف کرده الکابه بر روغن زیت بالقوط و در آن اضافه نموده عمل نمایند
نوع دیگر روغن زیت چهار گرم را بیرون ... نوع دیگر اگر مزاج گرم بود ادویه گرم میل نمودن مناسب نیست
سماق را در آب بمالند و آب آن بدهند که شکم بکشد نوع دیگر پوست درخت ساهوت و پوست
درخت انار ترش و بیخ آن از هر یک پنج درم بجوشانند و آب آن را میل نمایند که معده را کلید و بیرون آرد
نوع دیگر گل مختوم با شراب خوردن همین فایده دهد که کرم از معده دفع سازد نوع دیگر حقنه کرم ... را
صفت آن پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش سه روز در آب ... بعد از آن در تنور نهند
تا پخته گردد و صاف نموده آب برگ شفتالو در آن انداخته دو قائق از آن ... حقنه ... کرم بکشد و بیرون آرد
قسم دوم دیدان کبار است حب القرع گویند یعنی کدو دانه و جایگاه او در امعاء غلاظ است علامت
آن ... طعام و بیرون آمدن طعام او از ... مثل تخم کدو و علاج ... آن است که در حمام گرم
نشیند چندانکه بدن گرم گردد و ... بعد از آن ... بر شکم گذارند و بمالند اگر حرکت بالای
ناف باشد حیات است و اگر زیر ناف بود کدو دانه است ... که علاج حب القرع قوی کنند
صفت آن از هر یک ... سه مثقال درمنه ترکی ... حب النیل درمی قنبیل نیم درم افتیمون ... کوفته
بپخته بعد خوردن شیر ۳ روز که مذکور شده و کباب ... که آب آن از گلو فرو رود بعده علاج

میلبانه

مسهلها باید بوبکر حسن یوسفی رباعی از بهر فوده داند به سپوز بلعت حبها و برنگ مغز جوز ارکنک معجون لک و
ملتین فرا کنن ادویه را درین مرض منسب خلط صفرا ان زبک کابلی مقشر و یک مثقال مغز جوز و یک مثقال
خیار چنبر پخته کرده پنج مثقال شربت یک مثقال جدا جدا کوفته بهم امیزند وقت خواب بخورند بوبکر حسن کاملی
فلفل و ورم درمنه ترکی یک درم تخم باذنجم درم همه ناکس کرده یا در نوع ناکرده که برش ببو بخورد تا بیرون شواتر لطایق
بدکور بوبکر حسن مجابدیه برنگ کابلی مقشر و درمنه ترکی از هر یک مثقالی نمک هندی دانکی و نیم برید بکدرم تخم حنظل دانکی
نیم نمک کوفته در شیر بخته مسلها باید و از لبنیات و غذاها احترازو اجتناب نماید قسم سوم در کرم خرد که
شبیه کرم کرک باشد و جای در امعا مستقیم بود علامت ان خارش مقعد و بیرون امدن با جابت و این کرم بال
بسیار واقع میشود و اگر مردم کلان بزرگ بود پدر کفو علاج ان بحقنه و شیاف و سبلها ادویه را باید کرد بوبکر حسن لو
رباعی در ربعه اگر دیدار کم ضعیف خالو همه مرجع مخصوص لیف چون شیاف کند زهر و بهیند اگر کم
ضعیف حسم بمارحیف جاید دانست که علاج این علت بزودی مشغول شود که اگر بدیر باید بشود علاج ان
مشکل است باید که روغن زیت یا روغن دانه زردالو یا روغن دانه شفتالو تا سواب بمیز الوده
کرده در مقعد بنهند و با روغن بمالند و سه قطره ازان زبر ید کرم دفع کند بوبکر فرماید افسنتین
با بابونه برگ شفتالو بنه الوده کرده بردارند بوبکر ابولوند و از برگ شفتالو بطبخ تخم حنظل در مقعد باید
بوبکر حسن شفتالو برگ سد بجتیر که نرم باشد بدست بمالند و اب ان در مقعد چکانند کرم دفع کرده بوبکر
شیله برره کاو و با سفوط و با لعطران الوده کرده بردارند بوبکر حقنه صیان درمنه ترکی و سیاه دانه هم کوفته
در مقعد بردارند بوبکر حسن مجابدیه برای اطفال درمنه ترکی یک مثقال هم سقوطری نیم درم کوفته باب
برگ شفتالو بسرشند و بر ناف کودک طلا کنند باب بیست و هم در امراض مقعد و اسباب و علامات ان و این باب
مشتمل است بر چند فصل فصل اول در بواسیر و این علت منقسم میشود بدو قسم قسم اول در بثرات کوچک و
زوایدکه بر سر رکها مقعد عارض میگردد و این بثرات و زواید بعضی از میان را ورشنج و بعضی را ورم بود
قسم دوم بواسیر و این هفت قسم است و هر یک را نامی است و یکی ازان انست که در سفره بغیر بود و چیزی از روی
شبیه نبود و او را توسانید دوم انکه شاخها و شاخ بود و نام او بحلست سوم انکه بشکل دانه انکور بود و ان
عنبیه است چهارم انکه بود و مشابه انجیر باشد شاهران بثنیه خوانند پنجم انکه جوز و ... هم ... و نحود
بود این قسم را ثولولی گویند ششم انکه دراز و صلب باشد بشکل دانه خرما و این را ثمری گویند باید و ا

که این همه اقسام بواسیر بالقیه باشند یعنی بواسیر دارند که از وی زرداب و خون می آید و درد اندک کند و باشد که
ورم نبود و اگر بود ... و سوراخ نبود و از وی چیزی [illegible] نشاید [illegible] از همه اقسام بدترین اقسام بواسیر [illegible]
پس از آن [illegible] از آنچه بلند بود [illegible] باشد و گاهی درین علت حبس بول شود
و درد [illegible] ورم [illegible] بواسیر در نواحی او بود و اکثر تولد بواسیر از سودا و از خون سوداوی بود و از
بلغم [illegible] تولد جرح دلالت میکند [illegible] قال شیخ الرئیس رحمه الله [illegible] ان یحدث
البواسیر دون ان ينفتح افواه العروق في المعدة على ما قال جالينوس ولذلك يكثر مع الرياح المحبوب و
في [illegible] والبواسير المنفتحة السائلة لا يجب ان يحبس الدم السائل منها [illegible] الى الضعف [illegible]
[illegible] الخفقان [illegible] رنگ [illegible] بواسیر زرد [illegible] صاحب بواسیر [illegible]
روی [illegible] بواسیر [illegible] که تولد بواسیر از غذای غلیظ [illegible] گوشت گاو و آهو و عدس
و بادنجان و کرنب و امثال آن [illegible] سوداوی متولد میگردد [illegible] اسباب تولد این مرض [illegible]
[illegible] این علت [illegible] باشد [illegible] بسیاری خوردن پنیر و [illegible] ماهی شور [illegible] عارض گردد
باز آییم بر مقصود که اگر از خون صفراوی بود علامت آن [illegible] و سوزش [illegible] باشد و اگر از خون
غلیظ بود [illegible] ثقل بیشتر [illegible] علاج آن فصد باسلیق باید و اسهال [illegible]
[illegible] کنند [illegible] حبس خون بواسیر [illegible] زمان که ضعف [illegible] و خفقان و [illegible]
حادث شود [illegible] حبس دم [illegible] سیلان دم [illegible] این امراض است چون آکله و
جنون و مالیخولیا و صرع و [illegible] سوداوی و [illegible] و سرطان و جرب و [illegible] و جذام و ذات الجنب
و ذات الریه و برسام و از حبس [illegible] خوف چندین امراض و استسقا [illegible] حادث گردد و خوف
سل و [illegible] سیاه و وجع الورک و موت [illegible] است علاج منع سیلان دم [illegible] و کهربا و صدف سوخته
و گل ارمنی از هر یک یک مثقال [illegible] سیاه [illegible] کرده [illegible] کنند [illegible] درم
[illegible] تا [illegible] حل [illegible] ادویه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قال شیخ الرئیس رحمه الله [illegible] الکراث [illegible]
[illegible] الکبر [illegible] الکراث [illegible]

مقلو

مقلو بیمن البقر و بزر الرازیانج من کل واحد جزء جزء حرف جزء ان یشرب منه کل یوم ملعقة بشراب بوبکر
من بوقیقی رباعی: در ربح بواسیر علت صادق چون گویش کند قول طبیب حاذق محقق واکیل مقل چندان
کردد کز و بدان جای دلیر خود عاشق صفت حب مقل نوبت بلیله کابلی و بلیله سیاه از هر یک دو درم
سکبینج سه درم خردل سفید دو درم همه را کوفته و بخته پس درم انیسون برگ کنند تا که در وی مقل ازرق حل کرده باشند
بسرشند و حب بندند و درم هر صباح بخورند بوبکر بسته اطریفل مقل ویس علت بیر مجربست صفت آن
مقل سه مثقال در آب کنند تا حل کرده و صاف کرده شش ماه سقال عسل گداخته کف گرفته در وی بلیله کابلی و نوبت بلیله زرد
و امله از هر یک ده مثقال کوفته و بخته بسرشند از یک مثقال تا دو مثقال هر روز میل نمایند بوبکر اطریفل مقل طبعی که
طبع را نرم کند و بواسیر را نفع دهد صفت آن نسخه قرابادین بگیرند نوبت بلیله کابلی و نوبت بلیله زرد و بلیله سیاه و امله
و انیسون و اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل و فلوس خیارشنبر از هر یک سه درم مقل و فلوس را در آب کنند تا
حل نمایند و عسل با قوام کنند و داروها را کوفته بروغن بادام چرب کرده در عسل بسرشند از یک مثقال تا دو مثقال
بخورند بوبکر معجون مقل من قرابادین قریش منفعة تکثر ریاح البواسیر و ریاح الامعاء و ینفع من ورم المقعدة ایوا کان
یجری منها الدم صفته کور هلیلج کابلی و هلیلج و ابلج و حب الرشاد و بزر الکراث و بزر شاهترم من کل واحد خمسة دراهم
مقل خمسة دراهم یحل المقل فی ماء الکراث و یعجن به الادویة الشربة درهمان بوبکر من اختیارات بدیع
سلخ الحیة نوبت ماریست کنجد مقدار یک درم از وی بگیرند و پاره پاره کنند و از دو درم ارد جو بسرشند و در شب از شب
بنهند تا بخته گردد و صاحب بواسیر بخورد و بواسیر ظاهری و باطنی دفع گردد بوبکر بورنجان نیم درم سحق کنند و در
روغن کهنه گاو سفید بسرشند و حبه مدان الوده کرده بر گیرند و شب هم چنین کنند سه سوم محتاج دوا نباشند نجاحی که
در دوست بوبکر منه گل بادنجان خشک کنند در سایه و سحق نمایند و بر بواسیر طلا نمایند نفع بعید بود و اگر گل آن
با روغن بادام تلخ بکوبند و در روغن ممقه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند زایل کند بفرمان خدا تعالی و این مجربست
بوبکر علاج حسن ورم بواسیر و افراط حمت من قانون صفته آن بلیله و بلیله و امله از هر یک ده درم کهربا سه درم
کندر و بحریق صفت درم زاج دو درم مقل شش درم از آب برگ کنندنا و با آب اهکر ان حل نمایند سه شب دو درم
مجربست بوبکر مقل ازرق سه درم در آب برگ کنندنا و با آب اهکر ان حل نمایند و جمع کنند و به سیاه مثقال
عسل گداخته کف گرفته نوبت بلیله زرد و امله با ختبه از هر یک ده درم کوفته و بخته در وی بسرشند شربتی از
یک مثقال تا دو مثقال معلنها بند بوبکر سیاقت که تایده مسید بند صفه ان کندر بغدادی گلنار ما زو و کحل و ثبت و اقاقیا

وصمغ عربی از هر یک اجزا برابر کوفته بیخته بسایند ابوبکر اما که در روی پوست انار و حب الاس و حمص کل و اقاقیا
و گزمازج چون نیم کوفته بپزند و در آن وراند و بر مقعده ریزند ابوبکر بن حسن هندی گفته است مولف گاوزبان شسته قدم شیره ازوی
بگیرند و دو سه قرنفل سحق کرده در آن بار کنند و بخورند و ابو بکر مصنف صدیع گوید روغن کنجد چهار درم افیون مقدار مثقال
تا یک هفته بواسیر جز آنکه دفع کند و در روز اول فایده اثر معاینه باید دید و آنکه در هر بدن و در اول روز بواسیر خطر عظیم
تا توانند باد و بهار بواسیر را حسک کنند و ضعیف رحمه سازند صفت اسقاط بواسیر من شقاق بگیرند با برگ و بیخ و بار
حنظل و او را حسک کنند و کوک لگاونده و در آن کوکه بر آتش بنهند و تمامی اندام از چادر بپوشند و دود آن را در مقعد
گیرند چون عرق اندام ریزان شود بر خیزند که از شیر بر کرده باشد فی الفور در وی نشیند بواسیر در طیب مقعد اگر در
یک دو جمعه بنهند دوم و سوم الله معتد مجرب است و با متحان در آمده است ابوعمر بکر مثل ادویه جام و یکی بر ویک بگیرند
زرنیخ زرد و سحق کنند به وزن نصف رطل و صدف سوخته نصف رطل بروق الطاق بیع از [illegible] باشد و در انگار [illegible]
و سیماب ربع رطل و نوشادر ربع رطل با یک سحق کنند تا آنکه سیماب کشته شود بعد از آن حسک کنند و سحق کنند و در ظرفی بنهند
و بالای آن سرپوشی بنهاده مندرس سازند و یک کوکه کنند زیر و بالای آن با چاپ [illegible] اجزا آتش در وی بنهند
چون سوخته گردد بر آورده و سحق کرده بر بواسیر ذرور کنند صفت [illegible] بگیرند صدف محرق [illegible]
چهار درم زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ از هر یک یک درم اقاقیا دوازده درم [illegible] شش درم [illegible] بیخته بسرکه کهنه
بسرشند و قرص بندند و در سایه خشک کنند و در بواسیر استعمال کنند بواسیر و انگله و ناصور و لحم زاید بر طرف [illegible]
و دو یک بر و یک همین نفع دهد ابو عمر بکر بن شقاقی [illegible] و ناصور [illegible]
[illegible] زنجبیل و نیشو [illegible] زرد آلو [illegible] آلو [illegible]
سندروس [illegible]
دواها مرکب [illegible] در مقعد گیرند [illegible] سوراخ کنند [illegible]
را بسوزند و بالای آن بنشیند و دود آن در مقعد گیرند چندگاه مداومت کنند بواسیر بیفتد ابوعمر بکر بن [illegible]
برگ حنا و برگ مورد و بادنجان و پوست بیخ کبر و مرکی و بیخ حنظل و مقل و پوست انار [illegible] و امثال آن بسوزند
و دود وی در مقعد گیرند [illegible] مذکور شده [illegible] بواسیر فایده [illegible] اکلیل الملک [illegible]
من کل واحد جزء یجمع بیاض البیض و دهن الورد [illegible] ابوعمر بکر [illegible] مقل من کل واحد درهمین [illegible]
درهم افیون نصف درهم و دهن نوی المشمش اوقیه و نصف یجعل الصموغ فیه و یحمل علیها نصف درهم [illegible]

لو تیزیک

نوع دیگر اکلیل الملک و خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان و چربی بط و زردی تخم مرغ و مقل و سپیده بیضه و قاقیا و
کوهان شتر همه را بکوبند تا مرهم گردد بعد از آن ضماد نوع دیگر من مجاهدیه اگر درد و تپ [illegible] بود این ضماد کنند صفه آن
اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت از هر یک وزن برابر کوفته بیخته در عکاب یا با روغن بنفشه
بسرشند و طلا کنند نوع دیگر ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود و بار و عکاب و سفیدی تخم مرغ و طبوخ افیون هم
بباید که مثل مرهمی گردد و طلا کنند و درد را تسکین دهد و [illegible] بر گمان بواسیر با ماده بیرون آید و [illegible] حمل کند
تسکین درد شود باید که فصد صافن و مابض نمایند و بیاید رست که از سبب فصد این رگها خون تنک بید و اگر خون
روان شود اندکی بآب [illegible] برآرند [illegible] نوع دیگر زهره گاو با آب بجوشد هم برآرند [illegible]
تکبید مجرب است صفه آن شحم حنظل درم مغز بادام تلخ چهار درم نرم کوفته شافه سازند و در هیچ ساعت [illegible] شافه
برگیرند خون تنک بید مجرب است قال شیخ الرئیس رحمه الله مما یدر الدم المحتبس ان یؤخذ من شحم الحنظل ثلثة دراهم ومثل
اللوز المر اربعة یعجن منها فتیلة طویلة ویمسک فی المقعدة ویدبات فی کل ساعة بحیث یکون خمس فتائل
فی خمس ساعات وان اشتد الوجع جلست فی المقعد فتقعد من دهن الورد نوع دیگر ورق الکراث [illegible] الاقحوان
یقف یدر الدم ویوسع المسام علاج بخورانید جرب از گوشت مرغ و قلیه کنند یا با روغن بادام کاو [illegible] نمایند
با [illegible] علاج که بار بواسیر ها بیده و بید صفه آن بکیر بند زرنباد درونج عقرب و هلیله سیاه و هلیله زرد
و شیطرج هندی و عاقرقرحا فلفل گرد و دارفلفل و تخم کندنا و مقل از هر یک وزن برابر [illegible] و اندکی همه را
بآب مویز و یا بآب کندنا حب سازند و دو درم بخورانند نوع دیگر سعوط که بار بواسیر را دفع نماید صفه آن پوست بیخ کبر
سعتر فارسی [illegible] کوفته و دو درم میل نمایند فصل در نواصیر المقعد که انرا در هندی [illegible] جراحت
است که حادث شود در مقعد و نواحی آن قال شیخ الرئیس رحمه الله قد یتولد النواصیر عن الجراحات فی المقعد و
حوالیها وقد یتولد عن البواسیر المتآکله و نواصیر المقعدة منها غیر نافذة [illegible] و منها نافذة و هی ارداء نافذ آن را
گویند که از سوراخ آن غائط و باد بیرون آید و میل و انگشت در سوراخ [illegible] در آید علامه آن سیلان چرک و زرد آب
و درد علاج آن را عسر گفته اند قال جالینوس علل المقعد عسر البراء [illegible] جاوه که گوشت را بر
گوشت تازه برویاند و یا دو سنگانی نماید لاکن در هر دو صورت خطر است علاج که ناسور نافذ نشده باشد
در ابتدای ورم مقعد [illegible] و تحلیل ورم کنند مجرب است مرکب [illegible] کرم کرده [illegible] نوع دیگر [illegible] شقاقل [illegible] سپید
و ختمی [illegible] که از صدر [illegible] باشد و زرد چوبه و صندل سرخ و روین و نمک سنگ از هر یک وزن برابر کوفته
و بیخته [illegible] بسرشند و بر ورم مقعد بندد ورم تحلیل نماید نوع دیگر [illegible] هر گاه که از نواسیر ریم و با

مره نمایند باشد و میل داخل نگردد علاج و آن است که او را بالایم بشورانند و از سیاف غریب چند قطره ها در وی چکانند
تا خشک شود چنانچه سیاف غریب بگیرند صبر و کندر و انزروت و خون سیاوشان و زعفران اصفهانی و شب یمانی
و گلنار از هر یک جزو برابر و قدری زنگار یعنی از هر جزو ربعی بعد با آب طرخشقون و یا بگلاب حل کرده و بسیاره
حکها شده هر روز غرغره دو بار چنین معمول چنانکه گفته شد صفت آن مس حجر التجارب بگیرند سنگ بصری دوازده درم ارده باشد
ست چهار درم روغن تلخ سه درم و دو مثقال سنگ بصری را با آب سحق کرده و روغن را بجوشانند بعد از ان ارده باشد
و سنگ بصری را در وی انداخته حل کنند تا مرهم گردد چنانچه طلا که بر نواحی مقعد گذارند و بپیچند و از خود دور کنند
و اگر از خود بیفتد دیگر باره مرهم نهند ان شاء الله تعالی صحت شود نوع دیگر منه اکحوان [illegible] زالوی شتر با آب سوده طلا کنند
نوع دیگر نیز شمشیر [illegible] و اکحوان [illegible] با آب سحق کرده فتیله بدان آلوده ساخته در وی گذارند نوع دیگر [illegible] را
بسوزند [illegible] بیاید و خاکستر هم سفید شود فتیله را با آب دهن ترکرده خاکستر را در [illegible] و [illegible] گذارند
و صحت شود نوع دیگر قال شیخ الرئیس رحمه الله [illegible] اللهم بالیمن یجعل علیه دهن الورد ثم یدیل الجراحة بالادویة
با المراهم المدملة فانه مرهم الرسل فانه مرهم الکتان [illegible] صفت مرهم رسل جاوشیر و زنگار و بارزد و از
هر یک ده درم زنگ [illegible] درم کندر و [illegible] از هر یک سه درم مقل و مرداسنگ از هر یک چهار درم
موم و [illegible] از هر یک ده درم روغن زیت یک رطل [illegible] را [illegible] حل کنند و موم را در روغن بگدازند و ادویه را
کوفته ریخته در وی اندازند و حل کنند تا مرهم گردد [illegible] فصل [illegible] مقعد و این چند قسم است قسم اول
ورم گرم که در مقعد [illegible] بواسیر و [illegible] قطع کردن [illegible] عارض میگردد و علامت آن ورود [illegible]
و [illegible] علاج آن [illegible] و قی کنند و [illegible] و روی تخم ریحان و اسفغول [illegible] باشند میل نماید
نوع دیگر مرهم اسفیداج [illegible] تخم مرغ با روغن گل بروی نهند صفت مرهم اسفیداج موم ده درم روغن گل [illegible] اسفیداج
سفیده [illegible] ده درم اول روغن را بجوشانند و موم در وی انداخته بگدازند بعد از ان فرود آورده سفیده [illegible]
حل کنند نوع دیگر اکلیل الملک و [illegible] سفید و عدس مقشر و [illegible] از هر یک وزن برابر گرفته کوفته [illegible]
[illegible] و در روی تخم مرغ و آب کاسنی و آب حی العالم [illegible] طلا کنند نوع دیگر اگر ورم سخت باشد این طلا [illegible]
عدس مقشر [illegible] با [illegible] و روغن گل طلا کنند نوع دیگر نان [illegible] با اندکی آب بجوشانند و در روی
تخم مرغ و روغن گل [illegible] حل کرده طلا سازند نوع دیگر [illegible] سفیده [illegible] و سفیدی تخم مرغ [illegible]
و [illegible] بگیرند [illegible] طلا کنند نوع دیگر [illegible] اسفیداج [illegible] کندر [illegible] و [illegible]
ده درم [illegible] با روغن گل و موم [illegible] و مرهم سازند و طلا کنند قسم دوم ورم [illegible] علامت آن

[illegible]

سیستی و ورم هم رنگ جلد بدن باشد علاج آن بحسبین [illegible] کنند و فصد نمایند و علاج حبس [illegible] طلا گذارند مثل شحم حنظل و شحم مرغ
و روغن گل و زفت و ران بکار برند و ورم صلب مقعد را تحلیل نماید قال شیخ الرئیس رحمه الله [illegible] شد بدانکه بنوع دیگر
مرهم باسلیقون و با مرهم داخلیون مفید است استعمال کنند صفت مرهم داخلیون مرداسنگ ده درم روغن زیت یا روغن
کنجد بیست درم بجوشانند و مرداسنگ سحق کرده در وی ریزند و از چوب حرکت دهند بعد از آن لعاب حلبه و بزرکتان
و خطمی از هر یک بیست درم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد فرو دارند و مرهم سازند و بکار برند صفت مرهم باسلیقون
زفت و راتیج و شمع از هر یک [illegible] درم [illegible] و [illegible] و زراوند مدحرج از هر یک [illegible] درم [illegible] روغن
زیت یا روغن کنجد پانزده درم مثل مرهم داخلیون بسازند و استعمال کنند فصل در شقاق مقعد و این [illegible]
که در سفره مقعد میبود و سبب ورم حار و سبب غلظ ثفل میبود و سبب [illegible] خون بواسیر عارض میگردد و شقاق
هم جراحت است و یا از جهت عفونت میگردد و این چند قسم است قسم اول شقاق مقعد که از ورم گرم بود علامتش آن
درد و سوزش علاج آن بحسبین فصد باسلیق و یا صافن و یا [illegible] و یا حجامت بر قطن و مرهم کافوری طلا کنند بنوع دیگر
سفیده تخم مرغ و روغن گل حل کرده طلا کنند صفت مرهم کافوری بگیرند موم سفید ده درم و نیم روغن گل ده درم سفیده ارزیر
ده درم مرداسنگ [illegible] شسته از هر یک [illegible] درم افیون [illegible] کافور [illegible] روغن را گرم کرده موم را در وی بگدازند
بعد از آن ادویه را کوفته در روی [illegible] و بکار برند بنوع دیگر موم سفید [illegible] روغن گل و یا [illegible] موم را در روی
بگدازند و کافور و حنا بسوده بحسب اندازه بالای آن [illegible] حل کرده طلا کنند بنوع دیگر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] کرده طلا کنند بنوع دیگر درد و التهاب در شقاق مقعد باشد بگیرند سفیده و ارزیر [illegible] کافور [illegible] سفیده تخم مرغ [illegible]
نام مرهم گرده طلا کنند بنوع دیگر آب عنب الثعلب و کاسنی و تخم بارتنگ و خطمی و خبازی و کتیرا از هر یک جزو موم را در روغن بنفشه
بگدازد و آب بارتنگ اندازند و ادویه کوفته در آن انداخته حل نمایند که مثل مرهم گردد طلا کنند بنوع دیگر اگر ورم گرم بود
و التهاب و سوزش بود مرهم مثل اسفیداج نمایند که نفع دهد صفت آن موم و روغن کنجد و تخم کتان و مغز ساق گاو و کوهان شتر
و مقل هر یک اجزا برابر بگیرند مقل را در لعاب کتان حل نمایند و موم و تخم کتان و مغز ساق گاو و کوهان شتر را در روغن
کنجد بگدازند و همه را مخلوط کرده بکار برند بنوع دیگر مغز ساق گاو و [illegible] گاو با آرد جو حل نمایند نام مرهم گرده طلا کنند بنوع دیگر اگر علت
سرد بود برگ کرنب را کوفته با چربی ماکیان و مقل و کوهان گاو در مقعد دود کنند قسم دوم شقاق مقعد که حرارت [illegible] صفرا
و یا از خون سوخته علامت آن گرمی مقعد و سوزش علاج آن بحسبین تنقیه معده به مطبوخ هلیله و مطبوخ خیارشنبر نمایند صفت
مطبوخ هلیله در صداع صفراوی و مطبوخ خیارشنبر در [illegible] گفته شد بنوع دیگر [illegible] و یا نیلوفر و [illegible] خرفه
و یا اسبغول [illegible] هر روز [illegible] غذا نخود آب قسم سوم شقاق مقعد از سبب شقاق بواسیر و امتلاء
عروق مقعد که [illegible] بود و از کثرت [illegible] حرارت [illegible] بنوع دیگر مرهم کافوری و مرهم مقل و روغن

و از سفیدآب طلا کنند صفت مرهم کافوری و صفت مرهم سفیدآب در رساله مذکور شده صفت روغن خسته شفتالو و روغن خسته آلو
[illegible] خراید شد غذا صاحب شقاق المقعد من البقول اسفاناخ و اسفاناجات و الوجبات و لحوم
الدجاج والبط و صفرة بیض نیمبرشت و اللوز الهندی و الجزر الفانید [illegible] ویجتنبوا عن الحوامض والقوابض
والمحققات للطبیعة فصل دوم در حکه مقعد و آن چند قسم است قسم اول که از سبب دیدان و کرم که در روده می شود علامات
و علاجات آن در فصل دیدان گفته شد دیگر حکه مقعد در مقعده [illegible] عارض شود و علامت آن شوری حکه
علاج [illegible] فصد باسلیق و حجامت [illegible] و اسهال به مطبوخ افتیمون و مالیدن روغن [illegible] آلو
که در وی سقل حل کرده باشند نوعی دیگر شب یمانی و زرنیخ [illegible] کرده به حریر [illegible] و فتیله بدان آلوده
[illegible] قسم سوم حکه مقعد که از سبب اخلاط [illegible] شود علاج تنقیه بدن از اخلاط [illegible] و مالیدن
روغن [illegible] که در مقعد مفید است نوعی دیگر صبر از شراب حل کرده طلا کنند نوعی دیگر روغن [illegible] سفیدآب و روغن
دانه [illegible] فصل در بیرون آمدن مقعد و این دو قسم است قسم اول که به سبب ورم بود
علامت آن درد و ورم مقعد [illegible] علاج اگر مقعد اندرون نرود باید که [illegible] گرم و [illegible] که در مازو
و گلنار و پوست بلوط و برگ مورد و تخم گل [illegible] پخته باشند از آب آن استنجا نمایند و در آب آن نشینند و ثفل را
بکوبند با مرهم [illegible] کنند نوعی دیگر سفیده ارزیز و گلنار و مازو و گل [illegible] و اقاقیا از هر یک برابر
کوفته [illegible] اول مقعد را به روغن گل چرب کنند بعد از آن این دارو بپاشند و محکم ببندند
چند روز استعمال کنند فرصت [illegible] نوعی دیگر اگر ورم عظیم باشد و مقعد بیرون آید و اندرون نرود باید که [illegible]
و گل [illegible] و بابونه [illegible] نوعی دیگر [illegible] روغن بابونه [illegible] روغن [illegible]
و طلا کنند نوعی دیگر قال [illegible] رحمه الله یوخذ الورد و [illegible] و عنب الثعلب و سماق فیطبخ فی الماء و یستعمل و هذا
نافع نوعی دیگر [illegible] این علت طفلان را عارض گردد علاج آن [illegible] مقعد را به روغن کتان چرب کنند
بعد از آن سفیده ارزیز و مازو [illegible] برابر گرفته سوده و بیخته [illegible] باشند و مقعد را به جای خود برند و ببندند
[illegible] قسم دوم بیرون آمدن [illegible] مقعد که بی ورم بود علامت آن
هر گاه که [illegible] بیرون رود علاج آن مقعد را به روغن گل چرب کنند و [illegible] بعد از آن مازو
و گلنار [illegible] و سفیده ارزیز و [illegible] و پوست انار و صدف سوخته و اقاقیا و لحیة التیس مثل غبار کوفته بر مقعد
بپاشند و محکم ببندند نوعی دیگر [illegible] و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آب آن نشینند نوعی دیگر مقعد را
به آب [illegible] کنند و [illegible] و اقاقیا و [illegible] مازو و صدف سوخته همه را بکوبند و مثل غبار
سازند و بر مقعد [illegible] بندند نوعی دیگر [illegible] سفیده ارزیز و [illegible] اقاقیا مرکب با [illegible]

آرد

کرده بحسبش مقعد را بروغن گل چرب سازند بعد از آن بروی باشند چندگاه مداومت کنند مقعد برون آید
فصل در استرخای اسرخ که ثقل و یا بغیر اراده بیرون آید و این دو قسم است قسم اول سبب آفتی که بعضله
مقعد رسیده باشد علامت آن عقیب ضربه و یا سقطه ظهر و یا قطع نوربسیر بمقعد واقع شود آن را لا علاج گفته اند
قسم دوم استرخای مقعد که از سبب سردی عضله عارض گردد علامت آن اندک اندک حرارت شود و رطوبت
و سردی مزاج بود علاج تعینه علاج فالج است و باید که روغنهای گرم بمالند چون روغن قسط و روغن
ناردین و امثال آن استعمال کنند صفت روغن قسط در ضماد سرد صفت روغن ناردین در فالج گفته شده
نوعی دیگر من شرح اسباب علامات الجلوس فی ماء القمقم الذی طبخ فیه الادویة الحارة القابضة مثل
سنبل الطیب والمرو القسط و جوز السرو و نحوها باب نوزدهم در امراض کلیه و مثانه و این باب مشتمل است
بر چند فصل فصل اول در سوء المزاج گرم بی ماده در کلیه که از سبب ریاضت مفرط و از خوردن ادویه و اشربه
گرم شود و در میان جامه گرم خفتن خاصه چون سمور و روباه و مانند آن علامت سرخی بول و یا زرد رنگ
کنند و بدبوی و سرعت برخاستن برای بول و قادر نباشد در حفظ بول و گرمی در مجری و موضع کرده باشد و
بالای بول روغنی بود از سبب که احتکی جرمی گرده و گاه گاهی تب و حرارت غالب گردد و تشنگی و کثرت باه
و سرعت نبض علاج آن شربت صندل و شربت نیلوفر میل نمایند نوعی دیگر سکنجبین و شیره خرفه میل نمایند نوعی دیگر
دوغ ترش بخورند و آب برگ خرفه و آب خیار میل نمایند نوعی دیگر من شرح اسباب علامات سقی الاشربه
الباردة مثل شراب الرمان و الانبرباریس و الحماض و العنابات مثل لعاب بزرقطونا و لکها قوی تاثیر
عظیم فی تبرید الکلیة نوعی دیگر من مجاهد یه قرص طباشیر با شیره تخم خیار میل نمایند نوعی دیگر صندل و گلنار و
سماق از هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر و حماض و کشنیز و گلسرخ و گل ارمنی از هر یک سه درم تخم کاهو و تخم
کدو از هر یکی هفت درم کوفته و بیخته با آب کاهو و یا کدو سرشته و قرص بندند شربت یک مثقال نوعی دیگر ضماد
کنند بگیرند بقول علاجه چه و آب کشنیز و اندکی سرکه و روغن گل طلا کنند نوعی دیگر اقاقیا و صندل و گلنار
کوفته با آب برگ مورد ضماد کنند نوعی دیگر من ذخیره شیره تخم خرفه با سکنجبین میل نمایند نوعی دیگر سینه آب برگ خرفه
و آب خیار و دوغ ترش خوردن مفید بود نوعی دیگر قال شیخ الرئیس رحمه الله یعالج بشرب الالبان
اخذ
والاغذ المعروف البقول الباردة و بجمیع البقرات لم یخف تولد الحصاة و ان خیف

باء المحيض فانه شديد النفع للكلية وكذلك جميع العصارات واللعابات التي تعرفها بوعلی بکر حقنه بات خيار
وآب البقلة الحمقا وآب حب الثعلب ودر دو حقنه نمایند علاج آتش غیره و اسفاناخ و عدس مقشر بخورند قسم دوم
در سوء المزاج سرد کلیه که بسبب خوردن آب سرد و بسیار اشربه و دوای سرد میل نمودن می شود علامت آن
بیاض بول و سفیدی رنگ روی و سردی ظهر و قلت عطش و ضعف شهوت باه شود علاج گلقند عسل و گلاب
وآب سیر گرم میل نمایند بوعلی بکر فندق و پسته و حبة الخضرا و بادام با شکر بخورند بوعلی بکر حرارتش کمونی مثلها بگیرند که
مفید این علت است صفت حرارتش کمونی در دوا در کتب معده گفتیم بوعلی بکر روغنهای گرم بمالند مثل روغن
قسط و فرفیون و روغن جند بیدستر و روغن بادام و روغن خستق و فندق بر کلیه طلا کنند فایده دهد صفت روغن
قسط و فرفیون در صداع بلغمی و صداع سردی ماده مذکور شد صفت روغن بادام در صداع سوداوی گفته
بوعلی بکر اگر طبیعت قبض بود زیت زر خیص میل نمایند بوعلی بکر دوا المسک بخورند صفت آن در بیان ضعف
دماغ گفته شد غذا اسفیدباج و نخوداب و گوشت کبک و کبوتر و عصافیر با دویه های گرم مثل فلفل
و دارچینی و دارفلفل بود و خوردن نارجیل و خستق و فندق با شکر مفید بود و از حموضات و فواکه و اشیاء
بارده احتراز نمایند قسم سیوم در سوء المزاج گرم کلیه که از غلبه صفرا و خون شود علامت آن غلبه خون و
سرخی در لون ادرار است و درد گران علاج آن فصد باسلیق و اگر ماده صفرا غالب بود علامت آن تشنگی و
سوزش و زردی قاروره علاج آن اسهال صفراوی مطبوخ هلیله و حقنه کنند و شربت بنفشه و آب انار ترش
و ترخشت و مغز قلوس میل نمایند صفت مطبوخ هلیله در صداع صفراوی مذکور شده فصل در لاغری کلیه
بباید دانست که لاغری کلیه بسبب بسیاری جماع بود و از بسیاری خوردن چیزهای مدر که بول بسیار آرد علامت آن
سقوط شهوت باه و بقیه بول و کم داشت سرد باشد و هرگاه که پیه کلیه کم گردد جسم ضعیف شود و بول را نگاه
نتواند داشت و درد سر و درد کلیه اندکی بود معه ناقت بدان علاج آن قال شیخ الرئیس رحمة الله
ينفع من ذلك كل الحبوب مع السكر مثل لب اللوز والنارجيل والبندق والفستق والحبة الخضراء والباقلی
واللوبيا والشحوم مثل شحم الدجاج والوز ومخ كل الاعضاء و نان به پیه مرغ و پیه بطبخه و بادیان و زنجبیل
و کثیرا اضافه نموده بخورند بوعلی بکر من ذخیره گوشت گرده را بکوبند و با پیه مرغ و پیه گرده بپزند
قرنجل و بادیان یار نموده میل نمایند بوعلی بکر از گوشت کبوتر بچه در روغن دنبه و پیه گرده بیا

ساتزا

سازند بوبکر قال الشیخ الرئیس رحمه الله ینفع شرب لبن البقر و اللبن المطبوخ معه بلته واربعه ترنجبین
غذا اسفیدباجه و باجه و تخم مرغ نیم برشت و حلوا که در وی خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه باشد و غذای که گرده را فربه کند
میل نمایند بجای بید دارد سبب ضعیف گرده بسیاری جماع و زیاده نشستن در آب سرد را بدانند از علامات و ترجیح الیبس للبلاد
و ازالیبس ترطیبها و برطبها تجفیفها لاکن قلیلا فی ضعیف کلیه اثر آن بود که کلیه از فعل خویش باز ماند و فعل کلیه آنست که آب
اندکی رقیق از جگر بدو آید و بشیرینی از آن خون بگذارد و بخورد بغذای خویش بکار برد و باقی آن خون را با آب
مثانه فرستد تا مثانه آن باقی خون را بگذارد و بغذای خویش بکار برد و آب را دفع کند و هر گاه که کلیه
ضعیف شد آن خون را نتواند گذارید و غذای خویش نتواند گردانید لاجرم آب همچنان که بدو آمده باشد با خون
از وی جدا گردد و بیرون رود و بود و اگر درد بود ضعیف و اندک بود علامه آن بول غسالی باشد مثل آنکه
گوشت تازه در وی شسته باشند و گاه رطوبتی غلیظ چسبنده باشد و اگر زیادتی لحاظ دارند بر گمانی و سر بول
مثل کف دریا پدید آید علاج آن اگر بالغ بود رگ باسلیق کشایند و شراب لیمو که در وی حموضت
غالب بود و شراب فواکه و شراب سیب و صندل و شراب ریباس و شراب مورد و لعاب جو و لعاب گندم
و قرص طباشیر و قرص گلنار میل نمایند که مفید بود صفت شراب لیمو در صداع حار و صفت شراب فواکه
در صداع مشارکت معده و صفت شراب سیب در دوار صفت شراب صندل در رساله ضعف روح
صفت شراب ریباس در صداع سر صفت شراب مورد که حب الاس است در ضعف مثانه گفته آید لعاب جو گندم
معروف و مشهور است صفت قرص طباشیر در رعاف صفراوی و در اسهال صفت قرص گلنار در اسهال شیخ
مذکور شد بوبکر ضمادی که مفید است این علت را صفت آن بگیرند گلسرخ و صندل سفید و خرنوب و برگ حب الاس
از هر یک سه درم پوست انار و شاه بلوط و اردجو و سنبل از هر یک چهار درم همه را کوفته و بیخته با آب
مورد تر و با آب سیب سرشته و بر خرقه طلا کرده بر کلیه راست گذارند بوبکر ضماد من ذخیره
صفت آن بگیرند گلسرخ و طباشیر و برگ سماق و گل ارمنی و صندل سفید و گل مختوم و عصاره لحیه التیس
از هر یک دو درم کوک بغدادی سه درم بنفشه دو درم قسط تلخ درم از و جو ۳ درم همه را
کوفته و بیخته با آب مورد تر و یا با آب سیب سرشته و خرقه بدان آلوده کرده بر پشت و کلیه بندند
بوبکر منه قرص که مفید بود صفت آن بگیرند نشاسته دو درم الدخرین و گلنار و صمغ عربی از هر یک

یکدرم تبراد و درم کوفته و بیخته قرص بندند شربتی دو درم با شراب عنزره و با شراب حب الاس بیاشامند
نوعدیگر حسن یعنی رباعی چون کرده شود ضعیف بی بلکت و درنگ از بهر دوا فلونیا از یحیی کرسیح کر
قضیب چون موم شود از قوت کرده بخت کردد چون سنگ صفت فلونیا در قولنج گفته شد فلونیا با شربتی
بیاشامند نوعدیگر من دستور العلاج فی کردن و بر جمیع امراض کلیه نفع دارد نوعدیگر خربزه و ناز بوت و
گل بیخ و خربوت نبطی بجوشانند و در آب آن نشینند و بر زهار و کمرگاه بریزند نوعدیگر محمد بن ذکریا میگوید
اطراف و زیر را میزند و در آب آن اندکی نمک بار کنند و نه روز بخورند همه بیماریهای کلیه دفع گردد غذا گوشت
کبک و تیهو و گوشت گوسفند جوان و زردی تخم مرغ و نخود آب و از میوه‌های الو و زعرور خورند فصل
در باد غلیظ که در نواحی کلیه بود و از آن باد دردی در آید و در گرده عارض شود علامت آن درد در نواحی کمرگاه
امسکر دو و بر بر فروحی آید علاج آن تخم بادیان و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کبر کرفته و بعد شربتی نموده
بیاشامند نوعدیگر شربت بزوری حار بیاشامند صفت آن در وجع الفواد گفته شد نوعدیگر من ذخیره بابدله
علاج های محلل که او را کنند بکار برند چون بادیان و تخم سداب و زیره و بابونه العسل و با جلاب بیاشامند نوعدیگر
روغن قسط بر کمرگاه بمالند نوعدیگر ضماد و حقنه‌های محلل بکار برند صفت ضماد سنبل و قسط و مرو و [illegible] را
طلا کنند صفت حقنه بابونه و شبت از هر یک ده درم سداب و حسک [illegible] و سیوس و زیره و [illegible] از هر یک
هفت درم سکنجبین سه درم مقل چهار درم سحم حنظل یکدرم بوره پنجدرم [illegible] ده درم روغن زیت پانزده درم
بدستور بیاشامند فصل در درد کلیه که از سبب ورم بود و یا از باد و یا از حصاة و یا از ضعف و یا از قروح باشد
علامت آن سقوط شهوت و غثیان علاج آن قال شیخ الرئیس رحمه الله اذا اشتد الوجع فعلیک بمثل
فلونیا واقراص الکوکب و ما یجری ذلک المجری حتی لکین ثم یعالج و الاشربات بشدید المنفعة
فی اوجاعها صفت فلونیا در قولنج گفته شد صفت قرص کوکب بکیرند جند بیدستر و مر و سنبل و گل مختوم
و بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون و زعفران و قسط و کوکب الارض که [illegible] از هر یک
پنجدرم انیسون دو درم فو و بسبایج و بزر الیخ و میعه سایله و تخم کرفس از هر یک شش درم صمغ عربی را
در آب ریحان حل کنند و بآن داروها را کوفته در آن سرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند شربت
یکدرم بسل بیاشامند فصل در اورام کلیه و فرق فی الفصال بباید دانست که اورام کلیه حار از ماده [illegible]

من قانون اقراص الکوکب نافعة من اوجاع الکلیة والمثانة [illegible]

بعد

بعضی را از ورم غلیظ بود و بعضی را از ورم رقیق صفراوی باشد و حال آماس از دو وجه بیرون نباشد یا
تحلیل پذیرد و یا ریم کند و یا صلب گردد و گاه باشد که اندر تک گرده افتد و گاه باشد که ورم پی
تجویف کلیه افتد و گاه باشد که بجانب تجویف کلیه که مقعر دارد و آب اندرونی از جگر بدو آید و گاه باشد
که میل بجانب مجریهای بول دارد و گاه باشد که میل بجانب غشا دارد که در وی پوشیده است میل بسوی لیف.
و گاه باشد که ورم اندرون دارد و بباید دانست که اسباب ورم چهار قسم است یکی آنکه در کلیه سنگی تولد کرده باشد
و از آنجا بجنبد و گوشت کلیه را بخراشد و سحج کند دوم آنکه بسبب ضربه و سقطه و اسبی افتد سیوم چیزی گران
مثل همیان و غیره بر میان بسته باشد چهارم آنکه حبس بول باشد علامت ورم کلیه حار که از ورم بود درد و
گرانی در پشت و حرارت و تب مطبقه و گاهی تب نرم گردد و باز افزوده شود و درین تب نبض صغیر بود
و اطراف سرد شوند و قشعریره و التهاب و احساس کند و ثقل در نواحی کلیه دایم و گاه باشد که نوبت تب
رانگیخته دواهای و غذاهای مدر ورش و نفخ زیان دارد اگر ورم کلیه نزدیک است جاصنه نزدیک معالیق کلیه بود درد
عظیم باشد و سرفه و عطسه خواند کرد لیب را است نتواند نمود و بهمه شکل جفتی بلغا آسان تر بود و بسیار باشد که از
سختی ورم اختلاط عقل پدید آید از جهت مشارکت غشا با دماغ و قی صفراوی بود بمشارکت معده و کبد و باشدار
حبس شکم گاه بسبب ورم کلیه که روده را اینک بیازرد و بول بحسین سفید بود و بعد از آن زرد ~~[illegible]~~ ناری
و پس از آن سرخ گردد و اگر مدتی بول سفید باید معلوم توان کرد که آماس صلب خواهد شد و یا دبیله خواهد گشت
ورم خواهد کرد قال مسیح ان امتد الوجع الی ناحیة الکبد فالورم فی الیمنی و اذا امتد الی ناحیة الطحال
فالورم فی الیسری فایده من عجایبها قال ابن ماسویه لا ینبغی ان یدخل الحمام صاحب الورم فی الکلی و المثانة
الا بعد انقضاء الفتح و الحمرة علاج ورم کلیه دموی بحسب فصد باسلیق و یا فصد صافن و اگر ورم مزمن شده باشد
رگ سالبق کشایند بعد از آن شربت بنفشه بیاشامند بعد از آن عناب پنجاه عدد سپستان سی عدد سفید [illegible] مثقال کم [illegible] ده درم
تمامی بشکنند ده درم بجوشانند و صاف کنند و بیست مثقال قند بر آن اضافه نموده بقوام آرند شربت ده درم
بنزد خرفه و یا شیره تخم خیارین بیاشامند بعد از آن سفوف تخم خرفه و مغز تخم خربزه و تخم کاسنی و تخم کاهو اجزا
برابر کوفته بوزن جمله قند اضافه نموده دو مثقال خشک بیاشامند بعد از آن ... بقراط میگوید
که خیار شنبر در علاج کلیه سخت مفید است چه در حقنه و چه در مسهل و ماء الجبن شیرین مسهل است ماده را

بجانب روده‌ها ارد و ورق‌ها را بشوید و مزاج گرم را بدل کند و رس را پاک سازد و نیز مشکو بد که ادویه محلل بکار برند
و هیچ ادویه سوزاننده اندر ورم گرم بکار نباید داشت و اگر بضرورت از چیزی سوزاننده صاحب احتیاج حرب
نرم در روی بیامیزند تا حرقت و سوختگی از وی باز دارد و همچنین ضماد باید کنند چون بنفشه و ارد باقلا و خطمی
و صندل و سیب و ماش با میبا و برگ کدو و تره و آن عنب الثعلب و برگ عکال طلا کنند و در آخر این ضماد صفر آن
اکلیل الملک خطمی بابونه تخم حلبه تخم کتان اضافه کنند و طلا سازند نوع دیگر ضماد منضج بگیرند ارد گندم ما نجه
و ارد حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن کوفته خیرو و شبت و بابونه کوفته و بیخته بروغن کنجد و عسل سرشته
و شیر گرم طلا نمایند نوع دیگر جهت تفتیح این شربت مفید بود بگیرند تخم کتان نقوع داده دو مثقال انیسون
یک مثقال صاف نمایند و این یک شربت است نوع دیگر چون الم باقی ماند حب مصطکی یک سرکنگبین بنوشند و عنبار
اسپاناخ با آب پیاز سرسته ضماد کنند و چون التصاق و چرک روان گردد و بعد در بول ... حیض و
شربت بنفشه و شیره تخم خیارین با شیر خرسنطا نمایند علاج اسهال و علاج قسم دوم ورم کلیه که از صفرا بود
علامت آن تب تیز و شدت عطش و زردی قاروره و در آخر بول غلیظ و رسوب بود مثل سبوس
علاج آن فصد باسلیق نمایند و مطبوخ هلیله تنقیه بدن نمایند صفت مطبوخ هلیله زرد هیچ مثقال تمر هندی
پانزده مثقال عناب و سپستان و آلوی بخارا از هریک بیست عدد بنفشه دو مثقال تخم کشوث و تخم
کاسنی نیم کوفته و انکوشفا از هریک سه مثقال مغز فلوس دو مثقال شیرخشت پانزده مثقال روغن
بادام در وی درده و روز دو نوبت اختیار نمایند نوع دیگر شربت سکنجبین و شربت بنفشه و شربت عناب
میل نمایند نوع دیگر آب انارین و شیره تخم خیارین میل نمایند و ضمادهایی که در ورم کلیه دموی مذکور شده
بعینه کنند قسم سوم در ورم کلیه سرد که از بلغم بود علامه آن ثقل محسوس در کلیه و کمرگاه و نبض و چهره
چشم و بول و براز سفید و در ابتدا آن عوارض مثل مشایخ و نبض سرد بود و نبض لطی باشد و از هوای
گرم راحت یابد و قوام بول غلیظ بود هم چو گل که در ابتدا باشند علاج آن و درین علت چندانکه
ممکن باشد قی کنند و گلقند عسلی پیوسته بکار برند نوع دیگر حب ایارج فیقرا یکدرم در محل خواب
اختیار نمایند و بالای آن چهار قاشق آب بنوشند و اگر ازین کفایت نشود این حب بکار برند
صفت آن بگیرند ایارج و گل از هریک ... مصطکی درمی ... دو درم با آب بابونه و

بطلا

و بکلات جوشانیده سبل نماید بدن را از رطوبت و از باده دم پاک کنند ابوعلی گوید که در و بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی
و شبت جوشانیده باشند و راند ابوعلی گوید ضماد که این علت را سودمند است حنظل آن بگیرند بابونه و حب الغار
و مرزنجوش با سرکه نرم کرده طلا کنند نخود آب اندر گوشت طیهو که پخته بود و [illegible] جماع و در ورم
صلب سوداوی کلیه که سبب علاج با صلابت [illegible] شود خواهد و ورم گرم بود خواهد و ورم سرد بود علامت آن که بسیار
و کم بود از ورم بلغمی بود و بول تیره و اندک و رقیق باشد و لیکن خم هیچ کمال کرده و راست نتوانند نشست و بسی
و درانها لاغر گردد و جمله اندامها ضعیف شود و باشد که سبب سده و ضعیف قوتها کلیه که از کیلوس جگر آید از
خون جدا نگردد و با خون اندر رگها بگذرد و به اندامها رسد و به استسقا باز گردد و هرگاه که سودا با خون آمیخته
بود و بول رنگین شود علاج کلی آنست که کشکاب مطبوخ افتیمون سبل نماید و اگر مانع نباشد فصد باسلیق کنند
و شربت [illegible] و [illegible] بخورند صفت مطبوخ افتیمون در صداع سوداوی گفته ام ابوعلی گوید اگر قوت ضعیف بود
با ریحان با سکنجبین مسهل دهند ابوعلی گوید ضماد [illegible] ابوالحسن طبری رحمه الله میگوید که بسیار طبیبان اندر
ورم کلیه این ضماد را بکار برده اند ابوعلی گوید تراشه خیار و شکوفه [illegible] برگ خیار [illegible] همه را کوفته اب از وی
بگیرند و در هاون [illegible] و [illegible] چندانکه رنگ او کبود گردد و چیزی از شراب حل کرده و در آن [illegible]
و مقداری روغن بنفشه در وی چکانند و باز [illegible] تا همه یکسان گردد بر موضع کلیه طلا کنند و خرقه کتان
تر کرده بر وی گذارند و هرگاه که خشک شود باز تر کنند و در این ضماد اگر [illegible] و اگر [illegible] تر افزوده کنند
سخت نافع بود ابوعلی گوید ضماد تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت و خرفه [illegible] کرده بر [illegible] طلا کنند ابوعلی گوید
پیه بط و پیه مرغ و مغز [illegible] کاو طلا کنند ابوعلی گوید تخم کتان و تخم خبازی و حلبه از هر یک [illegible] و بابونه
و خطمی از هر یک چهار درم مقل و اشق و علک البطم از هر یک سه درم صمغها را در آب [illegible] حل نماید و ادویه را
کوفته [illegible] و در وی [illegible] ضماد کنند علاج [illegible] سفاناخ و شیره [illegible] گندم [illegible] روغن بادام و اگر حرارت بسیار بود
مسکه و عسل [illegible] بخورند فصل در قروح کلیه بباید دانست که اول [illegible] کلیه است و مثانه مجری میان
هر دو است و اسباب ریش کلیه و مثانه و مجری بول یکی است و علاج همه [illegible] یکدیگر لایق [illegible] علامتهای
هر یک جداگانه [illegible] اسباب قرحه [illegible] یکی از اسباب تفرق الاتصال بود و مثل خلط [illegible] سوخته
[illegible] و [illegible] را بسوزد و بجراحت شود و ریش کند و بسیار باشد که بر اندام دیگر که بالای گرده است
ریش بود و ریم [illegible] از وی فرود آید و بر اندامها بگذرد و آن را بیازارد و بسوزد و ریش کند دوم آنکه

اما سنگ کرده بجبه گردد و ریم شود و سر کند سوم آنکه رگی بترقد و یا بگسلد و خون را بیراند و غذا و بد علاج تا صواب شکنند
و با انفعال در علاج نماید و موضع رگ بدین سبب ریش گردد علامت آن خاصه قرحه کلیه آنست که درد در
تهیگاه بود و درد در ناحیت کلیه تا ازلوی و گاهی درد تا کعبین باشد و از سنگ و عسر بول خالی بود و اگر قرحه
در گوشت کلیه باشد پس گاه گاهی در بول قشر گوشت بیرون آید و اگر در غشا کلیه باشد بیمار را درد
سخت و درد بود و از درد بیقرار باشد و نبض صلب بود و اگر قرحه در مجاریهای بول بود پس درد تا ناف و تهیگاه
و مغولهای ران بود و بول اندک اندک و بدشواری آید و وقت بول کردن درد سخت تر بود و در بول پوست
پاره های رقیق و کوچک بیرون آید همچون سبوسه ماهی خرد و اطراف و همه تن سرد شود و بیدل ماند که
تب سر اگر قرحه است و اطراف نان پای بحگه گرم شوند و اگر قرحه در مثانه بود درد اندر قضیب بود تا بعهولهای
ران بازرسد و بول بی ریم و خون نباشد لاکن خون رقیق بود و اندک آید و تیز فرق میان قروح کلیه
و مثانه آنست که در قروح کلیه قشور سرخ بود و در قروح مثانه قشور سفید باشد و عسر بول لازم اوست
و در قروح کلیه سلسل بول لازم اوست علاج آن اگر درد کلیه جانب راست بود رگ باسلیق جانب راست
بگشایند و اگر درد بهر دو جانب بود بهر دو دست رگ باسلیق بگشایند و اگر قرحه در مجریها بود رگ صافن
بگشایند بیاید و آنست اگر غذا و تدبیر علت راست نباشد باین علاج قرحه را پاک کند مثل خرزه
صفه آن بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و از هر یک دو درم این همه را بجوشانند و پالایند و با ماء العسل
بیاشامند نوع دیگر منه سفوفی که ریم را پاک کند صفه آن بگیرند خطمی ریاسوس و تخم کرفس و انیسون و دو درم از هر
و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه همه را کوفته و بیخته یک درم با ماء العسل بخورند نوع دیگر سفوف که قرحه را پاک کند
صفه آن بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و فطراسالیون و زوفا خشک از هر یک دو درم کندر
سه درم شربتی دو درم با ماء العسل و در تب درم بیاشامند غذا گوشت کبک و تیهو و عصافیر و مانند آن
و اگر تب باشد و مزاج گرم بود بنشره تخم خیارین و تخم کتان با عسل کوفته بیاشامند نوع دیگر منه مغز
تخم خربزه و مغز تخم خیارین با تخم کتان بکوبند و بجلاب بسرشند و با ماء العسل بیاشامند نوع دیگر منه اندکی
تخم کرفس با ماء العسل بیاشامند قرحه کرده و مثانه را از ریم پاک کنند نوع دیگر قرص که قرحه را پاک کند
و نیک نماید قرص کاکنج است صفه آن ... بیدی ... بزر البنج سته و ثلثون مثقالا افیون
سبعة مثاقیل بزر البنج الابیض و بزر الکرفس و بزر الحماض ... مثاقیل بزر المسوکر لان و

بزر الکراث

بزر الکرفس ثمانیة عشر مثقالا بزر الرازیانج وحب الصنوبر المقشور زعفران ولوز المر من کل تسعة مثاقیل
حب الکاکنج حبلی خمسة وسحوق جمیعه ویرق ویعجن بعصیر العنب والقرص الشربة منه مثقالین الی ثلثه
نافع من اوجاع الکلی والمثانه وبول الدم والمدة ومن جرب المثانه نوع دیگر قرص کاکنج من ذخیره و
دستور العلاج بگیرند گل ارمنی وصمغ عربی وکندر وخون سیاوشان وتخم خشخاش ومغز بادام ورب السوس ونشاسته
وکتیرا از هر یکی ده درم تخم کرفس وافیون از هر یکی درمی کاکنج هفت درم همه را کوفته وبیخته بلعاب
دانه اسپغول سرشند وقرص میزنند وشربتی دو درم با شربت بنفشه بیاشامند صفت دیگر منقول از عیسی بن صهاربخت بگیرند
بزر البنج وتخم کرفس از هر یکی شش درم تخم بادیان دو درم زعفران وبزر الحماض ومغز جلغوزه وافیون
ومغز بادام تلخ از هر یکی سه درم از هر یکی سه درم کاکنج عنب وپنج علوه ومغز تخم خیار دوازده درم سعدانج
شش درم همه را کوفته قرص سازند ودر بعض نسخه کاکنج بجای عنب الثعلب وکندر دو درم یافته شود نوع دیگر
منه اقراص خشخاش بجهت پاک کردن ریم وفراهم آوردن جراحت مثانه بود من ذخیره بگیرند خشخاش سفید
وسیاه از هر یکی دو درم بزر البنج چهار درم کتیرا وصمغ عربی ونشاسته وگل ارمنی وگل مختوم وگل قبرسی
وگلنار وسماق از هر یکی یکدرم طباشیر وکهربا از هر یکی یکدرم ونیم کندر نیم درم ریوند چینی دو دانگ
همه را کوفته وبیخته باب برگ لسان الحمل سرشند وقرص سازند شربتی یک مثقال با دو درم سکنجبین سفرجلی واندرین قرص
دم الاخوین وحب الآس و طین محرق افزود کنند قوی تر بود واگر قرحه در مثانه بود اندر سفوفهای
و... محرق وسید ومروارید ناسفته افزود کنند نوع دیگر سفوفی که قرحه را پاک کند وگوشت برویاند بگیرند
تخم خیار وخیار بادرنگ وزیره از هر یکی یکدرم گل ارمنی وگل مختوم وگل قبرسی وکتیرا ونشاسته وصمغ عربی
وکهربا از هر یکی درمی ریوند چینی یک درم ونیم کوفته وبیخته سه درم بشراب ریواج بیاشامند نوع دیگر منه
قرصی که قرحه را پاک کند وگوشت برویاند صفت آن صمغ آلو وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وتخم خرفه وطباشیر
وگل مختوم ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ از هر یکی اجزا وزن برابر بگیرند ونیک کوفته باب لسان الحمل
قرص سازند وبا لعاب اسپغول وبا آب لسان الحمل بیاشامند نوع دیگر قرص کهربا قرحه را پاک کند من ذخیره
صفت آن بگیرند کهربا وکتیرا ونشاسته وصمغ عربی ومغز تخم خیارین از هر یکی سه درم گلنار دو درم اقاقیا
یکدرم ونیم کوفته باب سماق وبا آب لسان الحمل قرص سازند شربتی دو درم بشیر خر که چهار دانگ

سر با مداد او سلیما ینه تو علاء تکر فایده بس ذخیره و دستور العلاج بیاید و اینست که لبن اتن و سیر اب فرخه را نیک سازد
و سکون درد کفته اند چون با دواهای موافق بیاشامند علا آ قال الشیخ الرئیس رحمه الله یجب ان یکون
الغذا و حسن الکیموس من لحوم الطیر التی بذری و السمک او باقل الجیدة الکیموس البارده ملکا القرع
والبقلة الثمانیة و با دام الفروج رویة فیجب ان یعطی سوزینه و افضلها لحوم الطیر والعصافیر الجبلیة مسوقة
و مثل صفرة البیض النیمبرشت و تدرج الی الدجاج السمین و الاطریة و الالبان بعضهم اوا مغولها
فما کان مثل لبن الاتن و لبن اللقاح فینفعهم لانها البان تصلح مواد الفروح و تغسلها فصل
در جرب کلیه و بثور آن اسباب وی آنست چیزهای که حرارت را کرم نماید و با مواد صفرا و بلغم شور بود
میل نموده باشند اگر بثور اندر کلیه باشد علامت وی آنست که سوزش لازم باشد و در کلیه دراز شب
و لیکن خالی بنود اگر در مجری بول و اندر قضیب بود درد و سوزش در وقت بول کردن در قضیب
مغولهای ران و لیس از نیک عست ساکن شود بیاید دانست ذکر علاج بروی کنند تنگ کرده
و زحمت شود اگر تغافل و اهمال در علاج نمایند قرحه شود و به سوری علاج پذیرد علامت جرب کلیه آنست
که خارش اندر کلیه بود و در بول ثقالی غلیظ همچون کل در آب گداخته باشند و اگر جرب در مجاری
قضیب بود لیکن حکه در اصل قضیب و عانه و مغولهای ران بود علاج آن تحسین فصد باسلیق نمایند
اگر قوت بر جا بود و سبح نافع بود و با حجامت بر موضع کرده نمایند وقی تا سه روز کنند که درین
علت مفید بود و مسهل بخورند که ماده از بالا الفرود و می آرد حقنه بکار برند صفت آن بگیرند خسک
و بابونه و اکلیل الملک از هر یک مشتی اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یک مشتی تخم معصفر
نیم کوفته و تخم کتان و حلبه و سبوس گندم و خطمی و سپستان و عناب از هر یک مشتی جو نیم کوفته دو
مشت بپزند چنانکه رسد مقدار هفتاد درم آب از و بگیرند و روغن بنفشه با شیره درم اضافه کنند
و ده درم شکر سفید و نیم درم نمک سوده اندازند و تا سه روز عمل نمایند و سبح طعام و شراب
بخورند بعد گلاب کرم با شیره درم بیاشامند علاج بعد از آن اسعد باج که جرب بود صفت آن اسعد
در قوالیح مذکور شد اسغاناج ولیکن بعقفه و آنچه بدین باشد تو علاج کر صاحب ذخیره میکوید که
بعد از استفراغ و حقنه این شربت بیاشامند بگیرند مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه از هر یک دو درم

بزر قطونا نا کوفته با رب سوده شربت سه درم بر آب انار دوغ بیاشامند نوع دیگر ابوالحسن رازی رحمه الله میگوید
که مردی را این علت عارض گردید و معالجتی صعب ازان کنید و اورا حکم کردیم که با آب گوگرد در آبزن
ودر وی بنشیند و آب وی بخورد خداوند علت همچنان کرد پس از ده روز که بازآمد رنج از و
زایل گشته بود و میگوید که اگر آب گوگرد نباشد پس گوگرد در آب نهند و در شراب بجوشانند و
ازان شراب اندک بخورند همین فایده دهد نوع دیگر ابوالحسن رازی رحمه الله روایت میکند
که زنی را این علت عارض گردید ابوالطیب ابو ماهر بفرمود که بنفشه از راه احلیل ان تر کرده بر رحم
بر دارد کنیزک همچنان کرد و آن علت وی زایل گشت فصل در دیابیطس علامت این مرض
ان بود که بسیار تشنه شوند و اندک زمان بیرون آید اسباب او در این علت چهار قسم است یکی آنکه
از ضعف کلیه بود که بسبب ضعیف و عاجزی آب را نگاه نتواند داشت تا بجهه بیرون دهد دوم آنکه
فراخی رگهای مجری البول آب را نگاه نتواند داشت تا بجهه بیرون دهد سوم سوء المزاج سرد که همه تن
و بر جگر مستولی گردد پس گرمی نگاه نتواند داشت تا بجهه بیرون دهد چهارم سوء المزاج گرم که بر کلیه
مستولی گردد آب از جگر میکشد و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده آب میخواهد و بدان سبب
مدام آب میخواهد و این کشیدن آب که اندر امعا از یکدیگر میکشند بلغت یونان دیابیطس گویند یعنی
دولاب از این علت کاهش تن و گداختن تولد کند علامت آن بول ریختن بی سوزش شبیه آب
علاج این بحسب مقدار باغی کند بعد از ان شربت لیمو و آب انار و غوره و قرص طباشیر و قرص
کافور و با شیره خرفه و شیره تخم خیارین و لعاب اسپغول در رب اب بیاشامند صفت شربت تمر در صداع حار
سالم صفت قرص طباشیر در حمیات صفراوی و صفت قرص کافوری در مرض سل مذکور شده نوع دیگر
قرص دیابیطس صفت آن طباشیر و رب السوس و تخم خرفه و تخم کاهو از هر یک سه مثقال کافور نیم درم
کوفته با آب انارین ترش و با شیره خرفه بسرشند شربت یک مثقال مغز بنفشه و با بذر خرفه بیاشامند
نوع دیگر سفوفی که مفید این علت است صفت آن بگیرند صمغ عربی گل ارمنی و گلنار از هر یک دو مثقال
سماق نیم مثقال نشاسته و کثیرا و تخم کاهو و خرفه و صندل سفید از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته دو درم
با آب انار ترش و با شربت لیمو و با آب غلاب بیاشامند نوع دیگر جواری که نافع برای این علت است

ضعف آن بگیرند صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو و رب الیه سرشند و بر کلیه ضماد نمایند نوع دیگر محلب
و آرد جو بگلاب و سرکه و روغن گل بر کمرگاه و کلیه و مغز لهار ران طلا کنند نوع دیگر خرفه را باب یخ تر کرده
بر کلیه گذارند نوع دیگر آرد جو بگلاب سرشته بر کلیه طلا کنند غذا آش سماق و یا آش از آب انار و غوره
و چیزی که سرد و قابض باشد بخورند قسم دوم فیابیطس که بسبب برودت مستولی گردد بر بدن و بر کلیه
از جنس جزو اب سرد و غیره علامت آن عدم تشنگی علاج بخنین تنقیه بدن به حقنه و قی و گلقند عسل و گلاب
و ارسیر گرم معطیا نید و روغنهای گرم و بر کلیه دیگر و نیز مالند نوع دیگر آب زن که در او آب گوگرد باشد
در اسهال فایده تمام دارد نوع دیگر با اسک البول اضیا رنمایند فتقه ان کندر و شاه بلوط و سعد و حب نخاتی
و فرفه از هر یک وزن برابر کوفته و بخته به عسل سرشته شربت دو مثقال غذا گوشت عصافیر و قلیه خشک
از گوشت طیور فصل در بول الدم بباید دانست که بول غایط و خون خرق یا از کلیه آید و یا از مثانه
و یا از همه اندام آید بسبب بریک گفته شود آنکه از همه اندام آید بسبب امتلای خون بود یا از گرمی مزاج
و دهنهای عروق گشاده گردد خون را نگاه نتواند داشت صاحب ذخیره میگوید که شخصی را دیدم
که مزاج حار بود از سبب سوء المزاج از ضعف باه پیدا شد در قوت باه نقصانی یافت مگر این
مرض مرضی دیگر ندانست از طبیب شکایت کرد پس طبیب برای او دو درم دارچینی با زردی
تخم مرغ هر بامداد میداد و نقصان باه و ضعیف هر روز زیاده میشد طبیب علاج مذکور را هر روز میکرد
تا که گاه دهنهای عروق گشاده شد بول خون میکرد تا چهل روز بر این حال ماند اگر خون اندک اندک آید
تنبیه نو کرد و نیز میگوید که شخصی را اسهال مزمن میشد و تشنگی غالب بود حکیم او را طباشیر با بذرآب
و سفوفی داد چند روز استعمال کرد شفا یافت از جزو مسهل گرم دهن رگ ها گشاده شده بودند
علامت گشاده شدن دهنهای عروق آنست که در بول و یا در برابر خون عرق آید و اندر همه اندام الم
و ابتی باشد و از مثانه خون بسیار میاید از بهر آنکه در وی رگها بزرگ نیست بدان سبب خون
اندک آید و بعد روزگاری زیاده بود و اگر از کلیه بسیار آید سبب آنکه خون بدو بیشتر بود و از امتلاء
عروق کلیه خون اندک آید و اگر انشقاق عروق بود خون بسیار آید و از سبب ضربه کرده و جزو
ادویه گرم مثل دار فلفل و سپندان سفید و فرفیون و سداب و چند بیدستر چیزی که ادیگر و سوزان بود

دونه

و خونی که آید گرم و سوزان بود و خونی که از جرحه کلیه آید با ریم آمیخته خون صرف نباشد علاج آن بحسب
ورم و دو وست فصد باسلیق کشایند و بر اندازه قوت خون بگیرند و اگر مانع نباشد حجامت میان
دو شانه نمایند و فصد صافن درین علت نیز مفید است بعد ازان شربت انجبار و قرص کهربا
بیاشامند صفت شربت انجبار و قرص کهربا در نفث الدم گفته شد و این سفوف که گفته میشود بکار برند
صفت آن تخم خرفه بگیرند کهربا یک درم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر و گل
مختوم و گل قبرسی نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک درمی نیم کاکنج صمغ الکلکلام دو درم
و این داروی است که از چین می آرند و این را جز و سرخ گویند و لسد و عقیقی از هر یک یکدرم نیم سا
کوفته بیخته یکدرم با پانزده درم شربت مورد یا شربت ریواج یا شربت غوره بیاشامند صفت شربت
مورد در حب الآس در ضعف معده گفته شد و صفت شربت ریواج در صداع صفت شربت غوره بگیرند آب
غوره یکمن و آن را بجوشانند تا نصف بماند کف از و بردارند بعد ازان یکمن قند اضافه نموده باز بجوشانند
تا بقوام آید بکار برند نوع دیگر شاخ گوزن کوهی سوخته و کهربا از هر یک سه درم سوده بآب برگ مورد یا با
با آب انار ترش قرص سازند هر قرص دو درم با آب سرد بیاشامند نوع دیگر تخم کاهو تخم کاسنی و تخم خیار زه
و تخم خربوزه و مغز تخم هندوانه و گلنار و بادیان و تخم انجره و حضض از هر یک وزن برابر کوفته
نمک سحق نموده با آب خرفه قرص سازند سه درم با آب خرفه بیاشامند نوع دیگر شاخ گوزن سوخته و کهربا
و گل ... و برگ مورد از هر یک وزن برابر بگیرند و کوفته بیخته دو درم بیاشامند نوع دیگر ~~شاخ گوزن~~ سوخته
مورد و مازو و گلنار و پوست انار و گل سرخ از هر یک نیم انار ... در دوازده سیر آب بجوشانند
چون نصف آب بماند در نیم گرم آب بنشینند نوع دیگر آب مورد و گلاب و لعاب اسپغول در احلیل چکانند
نوع دیگر با گل ارمنی صمغ عربی هر یک یک مثقال بگیرند کوفته بیخته یک مثقال ... زند و با سرشت
بیاشامند نوع دیگر شاخ گوزن کوهی سوخته با شیره خرفه و گلنار در احلیل چکانند نوع دیگر ضماد گل ارمنی
و اقاقیا و حضض و صبر و ورد گرفته بسرکه و گلاب سرشته بر کمر و تهیگاه طلا کنند نوع دیگر ... درین علت
منافع است مقعدیت قسم دوم بول الدم که از کثرت رطوبت یا بسبب نفخ که در حوالی کلیه بود علامات
آن با وجود حوالی کلیه بود و خون از کلیه بسیار آید گاهی مثل پاره گوشت آید و الم ... بود و اگر خون



از مجاری بول اید اندک اید و دام در منشاء و کشی ران بود علاج فصد باسلیق از هر دو دست و منع از غذا و
غلیظ و اد و یه مدر نوع دیگر اطفار الطیب و دانک اقاقیا و دانک گمنر شاه بلوط و زن بر بر کوفته
سچنه شربت دانکی باب سرو سطنابند و از حمام و حرکات سخت و جمیع مسیح و از شاول اطعمه حریفه
و شیرینی و ترشی پرهیز نمایند غذا اسفناج و شوربای کبوتر و مرغ بعض و پاچه و کله و زردی تخم مرغ
بود فصل در قروح مثانه اسباب قروح مثانه و قروح کلیه بعینه است و ترجیح فرق در میان قروح
در قروح کلیه یاد کرده است اکثر قروح مثانه از سحج غلط مراری بود و یا ورم منفجر گردد و ریم بیرون
اید و یا از سنگ ریزه که از مثانه بیرون گذرد و ادرش کرده و یا بول حار تیز بگذرد تا فرو گذرد
و بعدان حال باند قروح مثانه علامت شود صاحب ذخیره میگوید هر گاه سوراخی در مثانه شود مستنفر
هلاک گردد و در لحم سوراخی افتد باز بر و بید و ان به بال بد بود علاج آن احتساب از خوردن اشیاء
تیز و شور و ترش و شیرین در ریاضت و حرکات های قوی که بدن را گرم کند و اخلاط را بجنباند
ازان احتراز باید کرد لاکن ریاضت معتدل فضله های را تحلیل کند و اندام را قوت دهد علاج
این علت در همه مجاری الات بول نافع و مفید شربت چنانچه شیخ الرئیس رحمه الله میگوید
شرب الالبان فانها علی الشرط المذکور نافعة لقروح مجاری البول خصوصا البان الحلیب الغنمه
تنال لها الادویة المشروبة و تمثل الاسقوس بدهن الورد و مثل لبن الاتان والماعز والرماک
شرب علی الدوام ایاما بمقدار الهضم والکثره الی ثلثة اواق نوع دیگر اگر ریم بسیار بود خاکستر
حب الجبیر و یا خاکستر شاه بلوط و یا در سنه ترکی در اب حرکت بدهند و نیک شبانه روز بگذارد
و اب صاف کرده بکار دارند و قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با روغن
بادام و یا روغن گل حل کرده در احلیل چکانند نوع دیگر لعاب اسفغول و زرد و عشکل ممزوج
کرده در احلیل چکانند نوع دیگر همین نوع رباعی از ریش مثانه رست چو گردد حاصل دارد که
علاج ان نماید مشکل چو ن پاک شود مثانه از مده و رید هر شربت ریواج سغوف مشکل حبقه
سغوف مدمل بگیرند مغز تخم خیارین و مغز تخم خرفه و طباشیر از هر یک نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال
همه را کوفته و بیخته هر روز دو مثقال در دو مثقال شربت ریواج حل کرده سلفابند صفه شربت ریواج

دارصنات

در صداع بیضه سر گفته شد نوع دیگر شربت حب الآس و رب [illegible] جلاب الثلج و ز کشک جو میلیمایند
نوع دیگر فصل در جرب مثانه علامت آن خارشی دایم در مثانه و بول با سوزش بیرون آید و در وی
مثل سبوس و نخاله بود و لاغری بدن و گاهی رطوبتی در بول مثل لعاب آید و گاهی خون و درد قوی
بود علاج آن نخستین فصد باسلیق و یا حجامت بر پشت و چهار بندگاه نهند و شربت ماء العسل و کشک جو
میلیمایند نوع دیگر شیره تخم خرفه و شیره تخم خیارین با نبات بخورند نوع دیگر شربت بنفشه و شربت خشخاش
و بنادق بزوری بگلاب میلیمایند صفت بنادق بزوری بگیرند مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و خرفه و
حسک سفید از هر یک سه مثقال انیسون و کثیرا و رب السوس از هر یک یک مثقال بزر البنج و مغز تخم
خربوزه و کندر و صمغ عربی و خون سیاوشان از هر یک شش مثقال تخم کرفس یک درم گل ارمنی دو درم
کوفته و بیخته شربتی یک مثقال تا دو درم میلیمایند نوع دیگر در احلیل لعاب اسپغول [illegible]
و یا روغن بادام و یا روغن گل و یا شیاف ابیض چکانند صفت شیاف ابیض در زیر گفته شد
نوع دیگر درین علت قی کردن فایده کلی دارد محمد بن یوسف [illegible] از جرب مثانه
گرفته بول باید [illegible] ریحان کرد و بول بخورد لیکن [illegible] تا آن که شود [illegible] بول [illegible] از علاج
[illegible] لبن شیر [illegible] غذا [illegible] و نخوداب چرب و هریسه از گوشت مرغ و [illegible]
تخم [illegible] و برنج [illegible] و شکر و کشک گندم و روغن بادام و بادام مغز بخورند فایده دهد فصل
در بسته شدن خون اندر مثانه علامت آن جالینوس اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه
میگوید خون اندر مثانه و یا در امعاء و یا در معده و یا در سینه بسته شود عفن گردد رنگ روی زرد
بود و نبض صغیر و ضعیف و اطراف سرد شود و غشی شود و عرق سرد آید و [illegible] لازم بود
و از جمله علامات یکی آنست که [illegible] بول خون بوده باشد علاج آن شربت سکنجبین بزوری
حار [illegible] میلیمایند صفت سکنجبین بزوری حار در وجع الفواد گفته شد نوع دیگر شیر مایه
خرگوش بمقدار دو دانگ و نیم با [illegible] طبیخ [illegible] و بابونه [illegible] و با آتش طبیخ [illegible]
و یا از طبیخ [illegible] و قیصوم [illegible] سود دارد نوع دیگر روغن [illegible] الاصول میلیمایند
مفید است نوع دیگر علاج آنکه خون بسته را [illegible] صفت آن بگیرند شیر مایه خرگوش [illegible]

یکجو ابوده خشک تخم خربزه کوفته و بیخته شربتی یک مثقال در یک روز سه بار تا چهار بار با سکنجبین بیاشامند
نوع دیگر خاکستر عقرب زنده و خاکستر خرگوش ده ... خاکستر اینها در ماء الاصول حل کنند و در مجری بول چکانند
مفید بود نوع دیگر از آن خاکسترهای مذکور در احلیل چکانند همین فایده دهد نوع دیگر پودنه و فودنج
و ابهل و اشق و حلتیت وزن برابر کوفته و بیخته حب سازند و یک مثقال بماء الاصول بخورند و در احلیل
چکانند فرصت باید نوع دیگر سنجرینا بیاشامند که درین علت مفید است نوع دیگر در حمام زمان طویل
نشینند تا عرق بسیار آید و مثانه را بروغن بابونه و روغن ترب و شبت و امثال آن چرب سازند
نوع دیگر آبی که در و سداب جوشانیده باشند بنشینند که بر مثانه ریزند غذا نخود آب از نخود سیاه که دارچینی
در و با کرده باشند فصل دوم در درد مثانه و این چند قسم است قسم اول که از سبب ریاح مثانه شود
بجهة خوردن غذای بادناک علامت آن درد مثانه علاج وی سکنجبین بزوری و شربت ماء الاصول
بروغن بید انجیر بیاشامند و در مثانه روغن سداب که در و فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و
در احلیل چکانند نوع دیگر ضماد از سداب و پودنه و شبت و ضمادی سازند نوع دیگر سداب کوفته
و مثلث بیاشامند غذا گوشت کبوتر و گنجشک و گوسفند و گوشت [illegible] قسم دوم درد مثانه که از سوء المزاج
گرم بود علامت آن درد بموضع مثانه و سنگ و گزیدن مجاری البول علاج آن شیره تخم کاهو و شیره
تخم خیارین و بادام و قند بزوری و شیره تخم خشخاش شربت سکنجبین بیاشامند نوع دیگر ضماد سرد بکار برند
از آب حی العالم و آب انگور شفا و کدو و آب بنفشه و نیلوفر طلا کنند نوع دیگر روغن بنفشه و نیلوفر
و کدو و ازین روغنها در احلیل چکانند و بمالند غذا از قلیه اسفاناخ در روی [illegible] مرغ و یا گوشت
مرغ یا قلیه خیار کدو با آب انار ماهی و از غذای گرم اجتناب نمایند قسم سوم سوء المزاج مثانه
که از برودت شود از جهت خوردن غذای و شربه علامت آن سپیدی بول و عدم تشنگی علاج آن
معجون ... با اطریفل صغیر و تریاق اربعه بیاشامند نوع دیگر معجون اذخر و مویز درین علت فایده دارد
نوع دیگر روغن سوسن و روغن نرگس و روغن فرفیون در مثانه بمالند نوع دیگر در آبی نشینند
که در و بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه جوشانیده باشند غذا نخود آب و گوشت
کبوتر بچه خورند فصل چهارم در ورم صلب در مثانه اگر دموی و یا صفرا باشد علامت آن

سرخی

شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار و سردی و قی و احتباس بول
و ادرار علاج آن فصد باسلیق و جلاب با لعاب بنفشه و تخم کاسنی و عناب و سکر و ترنجبین تناول کنند و شربت بزوری فایده
و بعد صفرا آن در مانحو لها مراقی الکلیه بشه و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر پانه
بربندند و ثفل آن بر زهار بنهند بعد از آن ضماد صندل و عدس و باده نرو کدو و صندل و کافور با آب کشنیز افروز
ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم خیار سه درم با ده درم جلاب بیاشامند بعد از آن تخم خرفه و کدو
و بنفشه هر یک پنج درم تخم خطمی و خبازی و برسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب
بنفشه و حب السمنه بیاشامند بعد از آن ورق کنجد تر بکوبند و با کنجد مقشر با سرکه سحق کنند و ضماد سازند و چون
ورم نضج یابد مسهل شود شراب بنفشه با لعاب اسپغول بیاشامند صفت شراب بنفشه در صداع حار ساده مذکور شده
بعد از آن بنفشه و خطمی و خبازی و برسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و برگ کدو و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند
غذا اسفاناخ و مغز بادام و کباب با شیره حب الصنوبر و شراب بنفشه خورند قسم دوم در انتفاخ مثانه و این مثابه ورم است
هر چند که ورم نیست و حدوث از ریاحی که متولد از رطوبت بود علاج شربت ماء الاصول ضماد اسدک
روغن سداب و اصحاب از آنچه ریاح متولد گردد و ناف و عانه را بروغن سوسن و روغن بان و
بابونه که در وی چند بیدستر و حلتیت و مشک و غالیه حل کرده باشند بمالند صفت روغن سوسن در صداع بلغمی
گذشت فصل اندر سنگ مثانه و ریگ مثانه و سنگ کلیه علامت سنگ کلیه آنست که درد در گرده
در پشت پدید آید همچون خار یا درز و در کلیه گرانی بود و باشد که چون طعام بسیار بخورد درد
آید کلیه درد کند خاصه در آن وقت که ثقل بکلیه فرود آید و کلیه لاغر شده باشد و چون روده از
ثقل خالی گردد درد زایل شود و خداوند سنگ کلیه را هر گاه که درد پدید آید یک حقنه که در آن
حاجت است و سنگ در روده و درد و باشد که ران آن طرف را خدر شود و قولنج پدید آید
در بول خداوند علت ریگ سرخ بود و فرق میان درد قولنج و درد کلیه در قولنج گفته شده
بباید دانست که سنگ و ریگ مثانه اکثری کودکان را عارض شود و عورات را سنگ
مثانه نادر افتد و اسباب تولد سنگ در جمله از رطوبت غلیظ است که طعام غلیظ می خورند
علامت سنگ و ریگ مثانه بول سفید و صافی و رقیق و در بول چالکی و سفید بود و هر گاه که

درد در کلیه مشغول بران بود پس ازان ساکن شود نشانه ان بود که سنگ بمثانه فرود آمده و سنگ مثانه
درد کنند که گاه سنگ در مجرا افتد و راه ادرار بول را باز دارد و هر گاه که پیاده رود و بر بارگی رسد
قضیب خارش کند و خداوند سنگ مثانه پیوسته دست بر قضیب جنبش میدارد و بمالد من غیر سبب قال
اهرن الحصاة فی المثانة ابیض ولون الحصاة فی الکلی احمر واکثر ما یتولد فی الانسان الحصاة فی الکلی
وفی الصبیان فی المثانة قال محمد بن زکریا قد یکون فی المثانة عدد کثیر من الحصی وارجا بلغ عشره
فقد اخرج من مثانة رجل تسع حصاة کل واحد کالبندقة اخر حصاة اعظم ما یکون بیض الدجاج
علاج آن نخستین بدن پاک کنند از قی و مسهل لایق قی کردن اولا از مسهل بود زیرا که قی ماده را از
بیخ بر کند و هم ازان راه باز دارد باید دانست که خداوند این علت را که از تولد سنگ باز دارد
یکی آنست که در میان طعام آب سرد بخورند و گاه گاه طباشیر مقدار و ورم میلغا خورند و بر سر نو
بخشند و اگر بزرکتان بر سر انداخته بخشند نباشد مفید بود مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند
و بیرون آرد و بعضی سنگ شکنها است و بعضی مسهلها است و دیگری ادویه است که سنگ را بگدازد و بیرون
آرد اما از شربت ایشان کرفس و ماسبع و پودینه و کشوث و بادیان و خسک و آب برگ ترب
و دو قسط و ریحق و از میوه های چون خربزه و خیار بادرنگ و انجیر و انگور سفید و تر و بادام تلخ
و از عرق و ریحق و از عرق را قوتی عظیم است مجری بول را پاک کنند و سنگ را بیرون آرند علاج حصاة الکلیة
قال شیخ الرئیس رحمه الله ینفعهم الحمیات والمرد و ایوس نوع دیگر من ذخیره که سنگ کردها و مثانه را بشکند
و بیرون آرد صفت آن بگیرند فاکستر ریشه شلغم و فاکستر پوست خایه مرغ که بچه ازان بر آمده باشد
و حجر الیهود اجزا برابر کوفته و بیخته شربت یک ملعقه با آب خسک و با شراب کهن میل نمایند نوع دیگر
منه که سنگ گرده را بیرون آرد بگیرند مغز تخم خربزه و زیره و نانخواه و سعد و تخم کرفس و تخم ترب
و بادام تلخ هر یک وزن برابر کوفته شربت یکدرم با طبیخ ریشه بادیان میل نمایند نوع دیگر حب البان
و حب البان و حب القلقل و مغز تخم خربزه و سنگ اسفنج وزن برابر کوفته بیخته شربت یک ملعقه
با آب حب القلقل میل نمایند نوع دیگر در اختیارات می نویسد که شربتی کتب خری
که علف آن تخم کتان بود هم سنگ آن شکر طبرزد بار کنند یکدرم با آب سرد بخورند سنگ گرده

و مثانه

و مثانه و سنگ ریزه ها و ریگ مثانه را بر آرند و پاک کند و کودکان را هم نیم درم بدهند نوع دیگر
سنگ [illegible] و فلفل و تخم شبت وزن برابر بگیرند کوفته یکدرم بستانند با طبیخ [illegible]
همین فایده دهد نوع دیگر همین فایده دهد [illegible] فلفل بکوبند و [illegible] روز
بخورند علیه و مثانه از سنگ پاک کند نوع دیگر [illegible] در عسل سرشند و با آب بخورند
بستانند و در هر سه روز مثانه را پاک کند نوع دیگر از اختیارات بدیعی عقرب [illegible] بگیرند
و سر او جدا کنند و شکم خالی سازند و سه درم تخم سلجم در وی داخل نمایند و عقرب را داخل کرده
و سر عقرب همان نهاده و در خمیر آرد بند کنند و در تنور بنهند تا پخته گردد چون از او سوخته گردد عقرب
برآرند و همه بخورند تا سه روز بهمین نسخ بستانند سنگ گرده و مثانه دفع گردد و اگر [illegible]
استعمال کنند نهایت فایده دهد [illegible] عسل از هر یک یکتوله در ابتدا
بعد از آن هر یک شش درم بستانند سنگ مثانه دفع گردد نوع دیگر [illegible] دوازده درم بکوبند
و [illegible] آن را بستانند و با [illegible] سفوف سازند و دو درم با آب کم بستانند سنگ مثانه دفع گردد
نوع دیگر [illegible] اگر علت مستحکم شده باشد ادویه [illegible] بستانند [illegible] ده درم
[illegible] از هر یک سه درم بکوبند و به عسل سرشند
و بعد از شش ماه [illegible] نوع دیگر اگر [illegible] حرارتی بود این ادویه بستانند
[illegible] آن مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه و تخم خشخاش از هر یک ده درم تخم [illegible] تخم کرفس و رازیانه
و انیسون از هر یک سه درم کوفته بیخته با سکنجبین ساده و یا بزوری بستانند نوع دیگر [illegible] و
می باید بکوبید که [illegible] نوع گنجشک هست که اهل یونان او را [illegible] گویند و آن را
[illegible] که دنبال دراز دارد و بر بدن او اندک [illegible] زرد و زود [illegible] دنبال می جنباند
در دنبال او نقطها بود و این مرغک را قاضی مرغان گویند و این مرغ را خام و پخته و [illegible]
بریان کرده بخورند سنگ گرده و مثانه و دیگر اندامها را بیرون می آرد نوع دیگر [illegible]

همین فایده دهد چون با ادویه های مدر ممزوج نموده دهند مثل سنبل و دارچینی و نانخواه و وج و دوقو
و اسارون و کاشم و سیسالیوس و اذخر و فودنج و تخم فنجنکشت و این ادویه با سنگ باد بار
بول زود بیرون آرند نوع دیگر نیز از بهر عقرب درین علت مفید بود صفت آن سرخره
بگیرند خاکستر عقرب سه درم و تخم حسطیانا یک درم و تخم زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم
کمافیطوس چند بند بیشتر چهار دوانگ و بعضی گفته اند چهار درم کفته اند همه را کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربت
دانگی و کودکان را نیم دانگ مقرر است بعد از شش ماه بیلیا ید نوع دیگر معجون حجر الیهود نافع بود
و هر سنگ کلیه و مثانه را بیرون آرد و پاک سازد صفت آن من مجاهده بگیرند مغز تخم خربوزه
و مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و حب کاکنج از هر یک چهار درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یک مثقال بیلیا ید نوع دیگر روغن عقرب سنگ بریزاند چون در احلیل چکانند
صفت روغن عقرب بگیرند زراوند مدحرج و حسطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یک یک اوقیه
همه را نیم کوفته و یک رطل بغدادی روغن بادام تلخ بگیرند و داروها را در وی اندازند و بجالند
و ثفل از وی جدا سازند و ده عدد کژدم دران روغن اندازند و یک هفته در آفتاب بنهند بعد از ان
بپالایند و بکار برند برای این علت مفید است نوع دیگر خاکستر عقرب همین فایده دهد سنگ مثانه را
بریزاند صفت آن بگیرند کژدم چند انکه باشند در شیشه محکم گل حکمت کنند و در تنوری گرم بنهند سر شیشه
بگل بگیرانند بعد از ان بیرون آرند چون سرد شود سر شیشه را باز کنند اگر خاکستر شده باشد چنانکه توان
سود نگاه دارند و اگر نه باز در شیشه کرده دو ساعت دیگر در تنور بنهند تا بیک بار شوند باید که
نه خاکستر گردد و نه خام ماند بلکه چنان شود که توان سود و بعضی در دیگ ابنی کرده و سر محکم نموده
شش ساعت در تنور بنهند اما تنور بسیار گرم نبود نوع دیگر زجاج سوخته مقدار دو دانگ همین فایده
دهد سنگ از مثانه بریزاند صفت آن بگیرند آبگینه سفید و در کف کیر ابنی کنند و بر سر آتش گذارند
تا سرخ شود و بعد از ان در آب افکنند تا بطرقد چنان بود نوع دیگر من دستور العلاج حب که

بلاد

سنگ و ریگ در مثانه بریزاند و مثانه را پاک کند صفت آن بگیرند حب البلسان و تخم ترب و قشر بیخ کبر
و بادام تلخ و حب الغار و اذخر و سعد و فو و مانا و ابهل و فو و سکنج و مغز تخم خربوزه و مقل و فلفل و سلیخه
و حرمل و راوند مدحرج و حسطا یا و اسارون و عود خام هر یکی اجزا برابر بسنگ کوفته بروغن
حب سازند شربتی یک درم میلیانید نوعی دیگر حجر الیهود نیم مثقال یکبینه سنگ گرده و سنگ مثانه و ریگ
مثانه باب بادیان یا باب ترب و یا باب کرفس و یا باب نخود سیاه میل نمایند سنگ بریزاند
و کلیه و مثانه را پاک کند نوعی دیگر من شفا بگیرند پوست درخت بیخ خسک کرده بسوزد و از
خاکستر آن نمک کنند و نمک بدگور باب چندگاه میلیانید سنگ از گرده و مثانه و ریگ مثانه
را بیرون آرد و پرهیز درین علت که سنگ تولد کند چون هریسه و کله و پاچه و گوشت خر و گوشت
شتر و پنیر و خرگوش و بط و ماهی و شیر و حبوبات و نیز و عصیده ارد و فالوده و سیب و امرود
و شفتالو و زردالو و آلو و اینچه بدین مانند ازان اجتناب نمایند فصل در سوزش بول که بتازی
حرقة البول خوانند و اسباب آن سه قسم است یکی آنکه در مثانه و گرده جراحت بوده باشد علاج آن
در ریش و جرب مثانه گفته شد دوم آنکه رطوبت تلخ در مجری بول آید و بیرون شود از بسیار
جماع و بسیار خوردن طعامهای تیز و شور و تلخ مجری بول رطوبت را بیرون دهد ریش گرداند
سیوم سوزش بول بسبب حدت بول بوده شود علامت آن گرمی مزاج و قاروره رنگین شود علاج آن
اگر بول رنگین بسیار باشد فصد باسلیق کنانید و اگر مانع باشد حجامت ساق نمایند و قی بروغن بنفشه
بعد ازان شربت بنفشه و شربت انار ترش و قرص کافور میل نمایند صفت شربت بنفشه و صفت شربت انار در
در صداع حار گفته شد نوعی دیگر سفوف بزوری درین علت مفیدست صفت آن در جرب مثانه گفته شد
نوعی دیگر مغز تخم خربوزه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین مقشر و کتیرا و نشاسته و رب السوس
و گل ارمنی و تخم خشخاش همه را کوفته دو مثقال با شربت بنفشه میلیانید نوعی دیگر من شفا بگیرند خسک
و هلیله و کشنیز و نشا و بیخ سنگر و بیخ کاسنی و بیخ و اناهه از هر یکی ده درم در یک سیر آب
بجوشانند هر گاه که چهارم حصه بماند پالایند و ده درم عسل و یک درم ... بران افزوده کنند
و بخورند مجربست نوعی دیگر خسک سوده و پخته چهار درم با شیر گوسفند هر روز میلیانید نوعی دیگر

خشک با برگ و بیخ و بار با بیده بابونه سلیمانیا بید نوع دیگر مغز تخم خیار با درنگ و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو
و مغز پنبه دانه و تخم خسک هر از هر یک یک درم در یک من آب بجوشانند چون چهار حصه بماند بپالایند
و ده درم نبات با یکشند و سیلیمانیا بید نوع دیگر نبات سفید شیر عورت حل کرده با روغن گل بدما
بادام در احلیل چکانند نوع دیگر از خرالبحار ب اصل السوس و ده درم کوب کرده در یا و انار آب
بجوشانند و در صمغ سفید باید او را درست بر وزده بپالایند و بخورند بروز اول منفعت معلوم کنند نوع دیگر
برای سوزاک مجرب بهترین دواست بگیرند ریوند چینی و بلیله زرد و سیر دانه از هر یک جزو برابر
بگیرند کوفته بختیره باشد علی الصباح بشیر باره و بیخ بالشه و وقت خفتن همراه بسستر ماکما بخورند
تا سه روز صحت شود نوع دیگر بگیرند ریوند خطائی و اگر نباشد ریوند چینی ده درم کوفته بعسل
حب بندند و بخورند و بالای آن شیره خیارین بپیمایند و اگر خیارین نباشد پس شیر خام یعنی یک حصه
شیر و دو حصه آب ممزوج کرده بخورند سوزاک لعل دفع شود نوع دیگر برای سوزاک شدید مجرب گندم
صاف نیم پاو تا یک پاو و ده درم نبات چیار روام همه را در شب از آب تر کنند و هر گاه تشنه
شود همان آب بخورد و اگر آب نماند دیگر آب داخل کنند تمام روز موافق تشنگی بخورد و شب
دیگر را آبی تازه گرفته عمل آرد بهترین دواست غذا اسفاناخ با گوشت مرغ و زردی تخم مرغ
و فالوده ازان نشسته و کدو آب و گوشت بزغاله مفصل در احتباس بول که اسر و عسر گویند یعنی ارتکاز
و دشواری بول بیاید و آنست که عسر بول علامت که بول بسیار نیاید مقداری به دشواری ها بچکد و
باشد که …… گرد و مثانه تنگ در آری گردد شکم ورم کند و …… حدوث این علت
بچند قسم است قسم اول ورم از سبب حصات مثانه می شود علاج آن گفته شد قسم دوم از سبب
استرخا عضله مثانه عسر بول پدید آید و گاه باشد که سبب استرخا سلسل البول تولد کند و اگر
…… شده شود عسر بول پدید آید بجهت سلسل البول …… مثرودیطوس و سنجرنیا و دوا الکرکم
سعد و دار و صینی مثرودیطوس و جرع …… و سنجرنیا و صنوف …… و دوا الکرکم
و روح الکبد مذکور شد نوع دیگر سعد و کندر …… آن سود دارد قسم سوم احتباس بول
از سبب زیادتی گوشت که در مجرای بول پیدا شود سبب وی آنست که بعد از قرحه واقع گردد

ساقف

ثقل در مثانه و دردی در عانه بود علاج آن باید که در آبزن نشانند و ضمادهای ملین از بنفشه و خطمی و
و بابونه بجا آرند و مرغ مزوری بکار برند قسم چهارم دشواری بول از سبب غلظ ریح در مجری بول
از مثانه تقصیر آید و موجب حبس بول بود باعث غذاهای غلیظ ریح چون هریسه و پاچه و امثال
آن خورده باشند بولی کم رنگ و خام بود علاج آن انجیر پخته می کنند و حقنه نمایند و بعد از آن شربت بزور
بیاشامند و بعد بکر حسک و آب مرغ حسک مرده یکدام یا یک مثقال و نمک هندی یکدرم با آب گرم بیاشامند
و بعد بکر آب تره و آب کرفس و روغن بادام بیاشامند و در آبزن در آیند و بول بکشاید و بعد بکر روغن
و یا روغن عقرب بمالند و در احلیل چکانند فایده کلی دارد و مجرب است صفت روغن قسط در صداع
بیمار گفته شد صفت روغن عقرب در سنگ مثانه گفته شد قسم پنجم دشواری بول و حبس آن از سبب ورم
امعا که نزدیک امعا باشد و ریح گرد و در راه گذر بول بسته شود و درد و درنجی منتشر باشد قدری درد
زیر مثانه بود و احتباس بول و غایط پدید آید و اگر قدری بول جدا شود حسک باشد علاج آن تریاق حنظل
و ورم سوده با آب گرم بخورند شکم و بول بکشاید و بعد بکر روغن بید انجیر در آب سیر بر انداخته چند روز
بیاشامند بشایب نفع دهد قسم ششم دشواری و حبس بول از سبب ضربه که بر پشت و مثانه واقع گردد
و قوت مثانه زایل گردد و بصورت جلد حلق اندکی متصور است علاج آن رگ باسلیق بکشایند
و یا دو نوچه بسیار بر زهار چسبانند و روغن ها بمالند و اگر بول بکشاید و در عقب آن حمل بسیار آید
دیگر بار فصد باسلیق کنند و باز بر زهار چسبانند و تریاق فاروق و مثرودیطوس بخورند صفت
تریاق فاروق در باب چوبها صفت مثرودیطوس در مرجع بلغمی مذکور شد بعد بکر آنکه حدید با بوقه
اکلیل الملک و فودنه و شیح و بنفشه و گل بادران و سبوس گندم جوشانیده باشند در آیند قسم هفتم از
حرارت مثانه و دشواری بول بود علامت آن تشنگی و قلق و بول اندک با درد شود علاج آن
تخم خیار و خشک و بهدانه و تخم خیار از هر یک سه درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند
بپالایند قدری نبات یار کنند و بیاشامند و بعد بکر شربت بزوری(?) با شوره قلمی و خردل از هر یک سه درم
سائیده در یک قدح آب سرشتند علاج دیگر آن است بعد بکر تخم خیارین از هر یک شش درم

ریوند خطائی و باریوند چینی و بوره و بیخ پنج از هر یک دو درم اول خیارچنبر را در یک پیاله آب گرم بشکنند

بعد از آن علاجها کوفته بیخته در وی انداخته بخورند نوع دیگر در کتب المومنین مجرب نوشته بوره قلمی

ربع درم با شکر بخورند نوع دیگر منه گل معصفر و تخم خیار هم وزن او بوره اضافه نموده ضماد نمایند

رفع احتباس بول شود نوع دیگر مغز تخم خیارچنبر ده درم تخم خربزه کاهو هر ده درم صلایه نمایند بول بگشاید نوع دیگر

برگ گل نرگس بر زهار بمالند همین نفع دهد نوع دیگر منه الابحی و خطمی با علیله تخم جاز و حسک دو درم

و بیخ هویج از هر یک یکسان درم در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند بپالایند و بخورند بول بگشاید

نوع دیگر من دستور العلاج بگیرند سرطان سوخته دو درم بعسل ملیده نمایند بول بگشاید نوع دیگر منه مغز تخم خربزه

ده درم صلایه نمایند و دوا را که برگ کرفس و نخود سیاه جوشانیده باشند بخورانند نوع دیگر منه تخم خربزه ده درم

تخم کرفس سه درم ریواس دو درم قند سفید دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام یک مثقال

صلایه نمایند بول بگشاید نوع دیگر اگر از ضعف باشد در احلیل آب نمک و بوره بچکانند بول براند

فصل در تقطیر البول و این دو قسم است قسم اول تقطیر بول از سبب حرارت که در مجاری بول بود

بود علامت آن سوزش و زردی بول و هر لحظه برخاستن این علت از کثرت جماع و استعمال ادویه

و اغذیه گرم و تعب و ریاضت واقع می‌شود و بیشتر جوانان را و کسانی را که مزاج گرم بود و در ایام گرما

اکثر می‌بود علاج آن شیره خرفه و شیره تخم خیارین با شربت بنفشه و با شربت خشخاش با آب کدو

و آب کدو صلایه نمایند نوع دیگر طباشیر دو درم با لعاب اسپغول بخورند قسم دوم در تقطیر بول که از سبب

ضعف جرم مثانه و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه بود علامت آن بول سفید و بی سوزش و گاه گاه

نه اختیار بول بیرون آید علاج معجون گرم مثل تریاق کبیر و سنجرنیا صلایه نمایند صفت تریاق کبیر در

مالیخولیا و صفت سنجرنیا در ضعف الکبد مذکور شد نوع دیگر ماسک البول گرم در این علت فایده

دارد صفت آن شاه بلوط سه مثقال کندر پانزده مثقال کشنیز و ماسیه و گل ارمنی و صمغ عربی هفت مثقال

کوفته بیخته دو درم صباح و دو درم شام صلایه نمایند نوع دیگر ماسک البول صفت آن بگیرند شاه بلوط

و کندر از هر یک نه درم سعد و قرفه و خولنجان و دارفلفل و عود خام و کهربا از هر یک سه مثقال

نرم کوفته و بیخته با شراب کهنه یا انار ملین هم وزن دو درم صلایه نمایند نوع دیگر یک مثقال قاقله هر روز

صلایه نمایند

مفید باشد بوعلی گوید سعد و سیاه دانه اجزا برابر کوفته بیخته و قند یار نموده هر روز یک مثقال از این سفوف مستعمل باشد
بوعلی گوید سداب و تخم گزر کوفته سفوف سازند همین نفع دهد بوعلی گوید مومیای بروغن زنبق و با عسل در روغن با هم حل کرده
و در احلیل چکانند بوعلی گوید جالینوس اطریفل صغیر و آنکه از وی قوت باه زیاده شود درین علت جوز رقی
مفید است گفته است بوعلی گوید من و جزو که در تقطیر البول چون ابتدا این علاج کنند صفت آن بگیرند برگ مورد و
برگ سنبل و برگ چنار و گلنار و کندر و نشاسته و بلوط از هر یک اجزا برابر در شراب انگوری بجوشانند
و پالایند و با آن حقنه مستعمل باشد غذا نخود آب که در وی دارچینی و فلفل زرد و شیر و بیار و کنند تا دمویز لیمو
مستعمل باشد فصل در سلس البول و بول کردن در فراش یعنی در بستر بوقت خواب و درین چند قسم است قسم اول
سلس البول که بی اراده از سستی سردی مثانه و سستی عصبهای بسیار حرکت بود علاجهای بیرون شراب رقیق
علامت آن سفیدی بول و بیرون آمدن بغیر اراده و با شورش علاج آن ادویه که مستعمل باشد چون کندر و سعد و جوزبوا
از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته در آلود مثقال عسل بسرشند و دو مثقال هر روز بخورند و با شکر آب گرم
در تقطیر البول مذکور شد فایده کلی دارد بوعلی گوید این سفوف مفید بود صفت آن عاقرقرحا و تخم شبت
از هر یک دو درم تخم کرفس یکدرم کوفته بیخته نیم یک مثقال با آب سرد بوعلی گوید مغز جوز کوش بریان
با شراب بخورد مجرب است بوعلی گوید من شفاخانه گندم بریان کرده و کمی سیاه و مغز تخم معصفر و تخم کتان
از یک علاج کند دو جزو زنجبیل یک جزو همه را کوفته بیخته سکنجبین برابر همه ادویه جلاب کنند و شیاف
انداخته کف زنند و بعد از پس ده درم حب لیبه یکی ناشتا و دیگری بوقت خفتن بخورند سلس البول منقطع
گردد بوعلی گوید پوست بیضه ماکیان در روغن بریان کنند و لب باشد و هر روز یک مثقال
مستعمل باشد و جست باید بوعلی گوید فرفیون شونیز و نانخواه و کندر و کمی سفید و زنان برابر بکوبند
و هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد درین علت نهایت مفید است بوعلی گوید منقی هر بامداد گل ارمنی
و هلیله سیاه و مغز بلوط و عدس مقشر از هر یک دو درم کسه خشک بریان نموده ده درم هلیله کابلی
و بلیله و آمله مقشر هر یک سه درم کوفته بیخته مستعمل باشد بوعلی گوید گوشت بریان کرده روباه بخوردن
درین علت سلس البول و درد پشت دیگر در البول سفید و تا زکی جسم زائل کند قسم دوم سلس البول که از

بسبب زوال غضروفات که برابر مثانه است منقطع گردد و رباطات مثانه سست گردد از این سبب فالج رسیده
در ضبط بول علامت آن بالا آمدن غضروفات مع جهت غیب علاج این اشکال و عسر تمام دارد مگر
که غضروفات را بجای خود نشانند و طلاها و ضمادها قابض بر وی کنند قسم سوم سلسل بول از سبب حرارت
مزاج واقع گردد علامت آن زردی بول و حرارت فتق از جرقانی گرم علاج آن قرص طباشیر
و قرصی که در وی گل ارمنی و گلنار و طباشیر و تخم خرفه و تخم کاهو باز کرده باشند بخورانند قسم چهارم
بول در فراش است سببش ضعف عضله مثانه باشد و بیشتر این مرض کودکان را از سبب رطوبت
مزاج ایشان واقع شود علاج آن باید که طفل را پیشتر از خواب بیدار سازند و جلغوزه خرما
که مغز بود نوع دیگر زیره و حب الآس از هر یک یک درم کوفته چند چل مثقال عسل سرشته بیش
دو درم میلهانند نوع دیگر بازوی خروس کوفته بسیار تخم ریحان میلهانند نوع دیگر من بول سفید را
در خواب کنی چو بول آن که خواهم بر بستر کنی زکثرت سیل طعام از بهر مداوا از برشتن در آنکه دم صبح
و اکنت دیگر دم شام ... در قولنج گفته شد نوع دیگر من شفا خلا سیاه دانه بریان کرده
با سرگین کبوتر دو مثقال مردم کلان بوقت خواب میلهانند و یک مثقال کودک بخورد بولی که در
فراش کنند دفع گردد نوع دیگر شاه بلوط دو درم بار و بیشتر تلب دو درم بوقت خفتن میلهانند
بمدت شفا یابند نوع دیگر کسی در هوای گرم بول در خواب زیاده کند گشنیز خشک بکوبند سکر
سفید چهار درم سه روز بآب سرد میلهانند فرصت گردد نوع دیگر روغن سوسن که در وی مشک
و زعفران حل کرده باشند در احلیل چکانند بعد ازآن قلیه خشک قبل الخواب از خوردن این بنمایند
باب ششم در بیماری قضیب و خصیه و فرق آنهم در دو نوع و علامات و علاجات آن قسم اول
در ورم گرم سرانه از سبب ضربت و یا خوابیدن و یا از بسبب حبس منی در محل جماع و بانجمهای درمیان آید
که از دوار زود داشته باشند منی بحرکت آید و از عدم حاجت و نایافتن مراد در جایگاه خود نشیب
نماید و آماس خصیه و قضیب عارض شود حبس گویند و بیان حالتی که گرانی در رخا به معلوم کنند مراو
مرد دیگری بر آرد تا منی بیرون آید و آماس نکند و چون آماس پدید آید به درد و اندوه و گرمی علمس

و طرفی

سرخی و ثقل علامت و موی ظاهر بود و گاهی ورم خصیه نرم باشد و ثابت بود از سبب بزرگی که بدل وارد
علاج فصد باسلیق یا صافن کنند اگر بالغ نباشد والا حجامت بر ساق و پشت و بر کمرگاه و برابر
کرده نمایند که مفید است من یوسفی رباعی در خصیه ز صفرا حجاب آن گشت ورم باید که حقنه بی منضج و
مسهل آن هم بسیاری خون اگر بود موجب آن فصد و طلب کن که کند خون ... کم ... اگر
ورم خصیه باشد فصد و حجامت و در رو دست نمایند و خرقه بخلاف و سرکه تر کرده بر موضع الم گذارند و از
آن سینه و ناف عنب الثعلب خرقه تر کرده گذارند یا کاسنی ... و سردی طلا کنند نوع دیگر اگر ورد ... سوده
با خرمای با باشد این ضماد کنند صفت آن برگ کاهو و برگ حسمای سایده طلا کنند نوع دیگر من ذخیره
عصاره کشنیز تر وارد جو وارد باقلا واندکی زعفران و روغن گل هم سرشته و ضماد کنند نوع دیگر قال الشیخ الرئیس
رحمه الله ... ورق الکاکنج و دقیق الشعیر و دقیق العدس والکرنب ورق القصب و دقیق الباقلاء و البنفسج
المسحوق اجزاء یخلص ویضمد به والقرب المنضجات من درجة الابتدا دقیق الباقلا والبابونج
والخطمی بلعاب بزر الکتان والشمع والکافور ورق الکرنب بدقیق الشعیر و مح البیض و دهن الورد واما
اذا احتیج الی التحلیل فمن المجرب الجید زبیب بزر والعجم وکمون ... ویتخذ منها ضماد نوع دیگر
ضمادی که تحلیل دهد بگیرند آرد باقلی و زبیب بزر والعجم و کمون در شراب ممزوج بجوشانند و طلا کنند نوع دیگر
که تحلیل دهد بگیرند بابونه واکلیل الملک و کمون و زردی تخم مرغ ادویه کوفته بلعاب تخم کتان و روغن گل
و زردی بیضه با همدیگر سرشته و ضماد کنند نوع دیگر من شفائی ... بلاس را بجوشانند و آب گرم آن
بر خصیه بریزند و بلاس بگرم بر خصیه بندند جمیع انواع ورم دفع گردد مجرب است نوع دیگر من دستور العلاج
برگ کرنب و حلبه با عسل و ... سرشته طلا کنند و ورم را تحلیل کند قسم دوم که از کثرت بلغم و
رطوبت شود در خصیه اکثری در حال سوء القنیه و استسقا بود علامت آن سفیدی رنگ و ثقل و ورد
ملمس گرد علاج این علت ... نمایند ورم صلب گردد علاج آن ... تنقیه کنند و اخراج بلغم نمایند
... فوقا یا صفت آن در صداع بلغمی ذکر شد نوع دیگر که ورم را تحلیل کند صفت آن آرد باقلی
و آرد حلبه ... سرشته و طلا کنند نوع دیگر ضماد کرنب ... نوع دیگر ...
... تا آنکه مرهم گردد و طلا کنند نوع دیگر قال الشیخ الرئیس رحمه الله علیه دهن الزنبق یقطر فی الاحلیل

مراة فانه عجیب کما فی النفع ویدهن الفروج بالخروع تا بتبرفی اورامها الخاصه او القیطر فی الاحلیل نوع دیگر
ضماد محلل بگیرند آرد گندم با نخنه وزرده تخم مرغ واکلیل الملک وبابونه کوفته بخته بسرشند وضماد
کنند غذا آب نخود آب قسم سوم ورم صلب سرد ودر حقیقه از سودا بود علامت آن صلابت ورم و
کمودت وعدم درد علاج آن تنقیه کنند بعد از آن ازین ضماد محلل نمایند صفت آن مقل وبابونه
واکلیل الملک وبرگ کرنب ومغز قلم گاو وزهره مرغ طلا کنند نوع دیگر ضماد محلل من ذخیره بابونه
واکلیل الملک وآرد باقلا وآرد نخود واندکی بریزه وهمه کرده بنر وموم روغن ادویه ها را کوفته وبخته
بسرشند وبهم سازند وطلا کنند نوع دیگر منه ازروت مصطکی کوفته در ماء العسل حل کنند وطلا
نمایند نوع دیگر منه آرد باقلا وآرد حلبه از هر یک ده درم زبیبه وآرد نخود وکشنیز خشک از هر یک دو درم
مقل هفت درم همه را کوفته بماء العسل عصیده کنند وضماد کنند ورم صلب خصیه را تحلیل نماید نوع دیگر
من قانون علاج جید مجرب لذلک یوخذ النخاله والارز یدق ویحل به مقل ضعیف حتی یتحلل
ویحل الاشق بالسکنجبین ویعجن به ویضمد الموضع وهذا ضماد معتدل الحرارت ویعاد علیه دایما وهو
نافع بکل صلابة نوع دیگر منه لورم الصلب یوخذ بابونج وحلبه وباقلی وسمن ویضمد العنب او لبن الهرا
یضمد فصل در عاقرها واسباب آنها واین نادرست وزنان را ... وبتر بود اختلاج و درد کمر و ورم
رحم ... وراو عیبه منی از حدت ورم والتعاظ شدید بواسطه بخار ... این علت بسبح عاقر
شود وعلاج صواب نکند او عنه منی یا سرخ گردد ویا منسلخ کنند وهلاک شود ... ورم شکم ونفخ بود وعرق
سرد باشد علاج آن فصد باسلیق نماید یا بر حرزان حجامت کنند ویا دلوچه بر ران ... کنند وتلیین
طبیعت بچیزهای سرد مثل ترنجبین وشیرخشت کنند ویا به مطبوخ خیار شنبر ویا خیار شنبر با عنب الثعلب
طبیعت را نرم نماید نوع دیگر طلا بر روی قضیب گذارند چون صندل وبنفشه ... گل ارمنی
وافیون وگلاب عوارب کما هو ... نوع دیگر قال شیخ الرئیس رحمة الله علیه مما ینفع فی الاحلیله
المبرده جدا علی اعضاء الجماع وعلی الظهر حتی ... القیلیا واصل نیلوفر واصل السوس موافقه
لصاحب هذه العلة نوع دیگر شیره خرفه با آب شعیر وبا سکنجبین مسهل نماید غذا اسفاناخ وکدو و
امثال آن بخورند ... علاج هر دو یکی است

[illegible]

بخارهای سرد مخدر نماید مثل افیون و بیخ یبروح و نیلوفر و شوکران با آب کشنیز طلا کنند بغایت فایده دهد
نوع دیگر پوست و خیره بگیرند سنگ آسیا و سنگ فسان که کارد بروی تیز کنند هر یک جزو برابر گرفته سوده
با آب کشنیز یا بگلاب سرشته و طلا کنند مفید بود نوع دیگر ضمادی محلل اورام خصیه ان بگیرند مویز
دانه بیرون کرده و پیه مرغ و یا پیه گرده بز و موم زرد از هر یک ده درم و از زردی تخم مرغ یک عدد
مصطکی یک درم سوده اول پیه و موم را در روغن کنجد بگدازند و زردی خایه مرغ در وی بیامیزند
و در هاون بسایند بعد از ان مصطکی و مویز کوفته در وی بیامیزند و طلا کنند فصل در درد خصیه و قضیب
و این علت از سوء المزاج مختلف از بارد و حار و از ورم و از ضربه و صدمه بود علامته ان اگر از باد
غلیظ باشد انتقال درد از موضعی بموضعی دیگر کند و علاج ان طلاهای گرم محلل نماید مثل بابونه و اکلیل الملک
و بابونه و سداب طلا کنند نوع دیگر روغنهای گرم که در وی چند بیدستر و فلفل [illegible] حل کرده باشند و با
روغن سوسن و یا یاسمین باشند و بر قضیب و خصیه بمالند مفید بود قسم دوم که از سوء المزاج گرم شود
علامته ان اشتداد التهاب و حرارت علاج ان آب کشنیز و کاهو و کاسنی و عنب الثعلب و قدری افیون
در وی حل کرده بکار برند نوع دیگر اگر درد و سوزش قوی بود کافور و افیون حل کرده در اکلیل [illegible] نهند
غذا سرد بخورند قسم سوم درد قضیب و خصیه که از سبب ضربه و سقطه باشد علاج ان بحسب ان فصد باسلیق کنند و
تلیین طبیعت به مطبوخ هلیله و فواکه نماید حقنه مطبوخ هلیله در صداع صفراوی حقنه مطبوخ فواکه در صداع
دموی گفته شد نوع دیگر طلاهای که در زاوج غیر قابض کنند چون بنفشه و خطمی و نیلوفر و کدو و عنب الثعلب
و کرنب از هر کدام که دست دهد طلا کنند فصل در ارتفاع خصیتین یعنی بالا رفتن خصیه از سبب استیلای
برودت و ضعف غالب میگردد و بالا رود و سوی مراق بطن و بول بدشواری بیرون آید و موجب
درد و حبس تقطیر البول حادث میگردد و این علت بیماران را در آخر بیماری حادثه عارض میگردد و
منذر نشان را نیز حادث می شود و بیماران را علامت [illegible] مذموم بود و منذر نشان را خطر ندارد
و این را الا علاج گفته [illegible] اند باید که [illegible] حمام کنند و در آبزن درآیند که
در و بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و سبوس [illegible] نشسته نوع دیگر [illegible] بخور بگوش و بابونه

و حلبه و اکلیل الملک کوفته و بیخته به عسل بسرشند و طلا کنند نوع دیگر من ذخیره خواجه بو علی سینا میگوید
مائیره را در مجری بول قضیب نهند تا در مثانه حشفه فرو دواند قال الشیخ الرئیس رحمة الله علیه یدخل
فی الاحلیل انبوبة و ینفخ حتی تنتفخ به مجری البیضة فصل در استرخای صفن بسیار باشد که پوست
خایه مسترخی شود و فرو دراویزد و باید که بوقت آب تاختن نگاه باید داشت که بر زمین نیفتد و گاه باشد
که آن پوست در زیر پای آید و محل بر نشستن نکنند و درد کند نوع دیگر طلاهای سرد و ضمادهای قابض
گذارند و آنچه در سبب(؟) آن معقد گفته شده است بعینه بکنند نوع دیگر صاحب ذخیره میگوید که بعضی
طبیبان چنین معتبر کرده اند که پوست افزونی را ببرند و باقی را بدوزند لاکن اولی تر آنست که
اول استخوان(؟) بدوزند بعد از آن باقی را ببرند فصل در دوالی صفن و صلابت صفن صلابت خصیه بود که از
باد و نفخ ز سبب سودای غلیظ و رعروق آن ظاهر شود و بیشتر این صلابت از قسم ورم بارد در خصیه
بسبب(؟) از ضعف و نقصان حرارت بود و عروق زاید بر ورزد علاج آن آنچه در اورام خصیه گفته شد(؟)
بعینه بجا آیند چون مقل و شیح برمانی(؟) وزن برابر به مثلث حل کرده و قدری ارد باقلا در روغن
باده بکار و روی با ربود و ضماد کنند آن ورم دفع گردد نوع دیگر ضمادی که ورم صلب را نفع دهد
صفت آن بگیرند بابونج و حلبه و باقلی و روغن الخیر و عصیده هست به بپزند که مهرا گردد و طلا کنند نوع دیگر
سرگین نمر وارد و حلبه و تخم ترب سحق کرده به روغن زیت سرشته طلا کنند نوع دیگر من ذخیره ثمره الوفا
و سرگین نمر و ارد و حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته و بیخته در روغن زیت سرشته ضماد کنند نوع دیگر قال الشیخ الرئیس
رحمه الله علیه یوخذ قلقطار و زوفا رطب و شمع و دهن الورد و مخ ساق الایل و ورق العلیق اجزاء
سواء و یتخذ منها لفوح فصل در قروح ذکر و خصیه و حوالی مقعد باید دانست که ریشهای این جایگاه
بیشتر بهن می شود و این را بتازی قروح ساعیه میگویند و در هر اندامی که باشد بد بود خاصه در این
اندامها از بهر آنکه این اندامها گرم اند و عروق بسیار گشتند و لذ هوا پوشیده اند بدین سبب
زود عفونت پذیرند نوع دیگر اگر ریش تازه باشد بهتر از این نیست بگیرند صبر و مرداسنگ
و اقلیمای مغسول بشیر آب خواه ضماد کنند خواه ذرور نمایند نوع دیگر کدوی خشک سوخته
و ماش کوفته

نحاس سوخته و سادج معسول و گلنار ضماد کنند و یا ذرور سازند نوع دیگر اگر ریش پهن بود و تری بسیار بود باید
بگیرند خبث الحدید و مرداسنگ و دم الاخوین و قرطاس محرق و شب یمانی محرق و روغن گل سرشته سازند و بکار برند
نوع دیگر من قانون ذروره که ریشهای پلید و خوره و بواسیر را مفید بود صفت آن بگیرند عدس سوخته و کندر و
شب یمانی از هر یک چهار درم پوست باریک که در میان انار ترش باشد و زراوند و قلقطار از هر یک
هشت درم همه را کوفته و بیخته بشراب شیرین بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند وقت حاجت بسایند و طلا
کنند نوع دیگر هم بگیرند قرطاس محرق سی و دو درم آهک آب نارسیده و زرنیخ زرد از هر یک اوقیه
همه را بسایند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت بسایند و طلا
کنند نوع دیگر من شفاء خانی سماروغ نام گیاهی است که در برشکال می روید شاخ و برگ ندارد و چون خشک شود
پخته گردد اندر وی خاکستری بود سیاه و او را کلین و مول گویند قضیب را بروغن چرب کنند و خاکستر وی
بر وی افشانند و از بار مغیلان و پوست آن را جوشانند و از آب آن بشویند قروح قضیب دفع گردد
مجربست فصل در خارش قضیب و خصیه سبب آن ماده تیز بود که بدان جا فرود می آید علاج آن تنقیه
استفراغ کنند و فصد باسلیق نمایند بعد از آن بگیرند اقاقیا و ماميثا از هر یک یک درم توبال و زراوند زعفران
مرداسنگ و اسفیداج برابر جمله ادویه همه را کوفته بیخته بروغن گل بسرشند و طلا کنند مجربست نوع دیگر سرکه
و روغن گل چند و برابر حل کرده طلا کنند لعاب کرفس و با آب طلا کنند و بآب گرم بشویند خارش قضیب
دفع گردد نوع دیگر اگر خارش قضیب سخت بود بر آن جا حجامت کنند و دیوچه افکنند و سرکه و روغن گل
و بوره ارمنی حل کرده در حمام طلا کنند فصل در کوفتگی قضیب علاج آن موم و زهره روغن سوسن
و با روغن نرگس بمالند و در حمام چند بار استعمال کنند مجربست کوفتگی قضیب دفع گردد صفت روغن نرگس
در صداع بلغمی و صفت روغن نرگس پیشتر بالوان گفته شده است نوع دیگر پیه مرغ و پیه بط بمالند نوع دیگر
موم را گداخته زرنیخ در وی بسرشند و طلا کنند و مغز ساق گاو و کوزه همین فایده دارد فصل
در ثالیل و بثور که بر قضیب و نواحی آن بود علاج آن بوره محرق و خاکستر چوب رز طلا کنند نوع دیگر سیاه دانه

افتاب
ورگه بحر البط یا مرغ رسته طلا کنند نوعدیگر مروارید ناسفته وزاک وزن برابر بابادبید طلا کنند و در
نشیند تا لیل وقع گردد نوع دیگر کوکرد ستری و بانجی هر دو را اجزا برابر و در کمیز باده گاو بعد شبانه روز تر بدارند
بعد از ان بیرون آرند و با کبریت بیند و طلا کنند تا لیل دفع گردد مجربست نوعدیگر اگر بسیار شود قطع کنند
وزنگار و زاج مرهمی باشند فصل در سده که در مجری بول بود علامت آن سوزش بول بود دشواری بیرون آید
علاج بخشیدن فصد باسلیق کنند و شربت بنفشه بلعاب اسبغول بیاشامند نوعدیگر شیره خرفه و با شیره تخم خیار
و تخم خربزه با شربت خشخاش بیاشامند نوعدیگر شیاف ابیض افیونی بشیر عورت در احلیل چکانند
نوعدیگر زعفران و با روغن بادام بشیر عورت حل کرده در احلیل چکانند و روغن بر قضیب بمالند
نوع دوم آنکه سده در قضیب بسبب خلط باشد علامت آن دشواری بول کنند و گلاب بیاشامند و سنجر نبات
نبات مفید است صفت آن در ضعف کند بعضی نوعدیگر در احلیل که در درد و سوزش ناخواه و مرزنجوش
و بابونه جوشانیده باشند چکانند نوعدیگر روغن زنبق در احلیل چکانند فایده دهد صفت آن مرزنجوش
سعتر و بابونه و بنفشه در آب بجوشانند و بر قضیب ریزند فصل در فتق و قیله بباید دانست که حق سبحانه تعالی
شکم آدمی را دو حجاب آفرید یکی از اندرون است و او را حجاب الداخل خوانند و بتازی مماس معده و رودها است
و بتازی عطف الامعا گویند و دیگر حجاب از پوست آفریده که بیرون شکم است او را حجاب الخارج خوانند
و در لغت یونانی باد لیطون گویند و بتازی ممند خوانند و او بمنزله دیوار خانه است مر شکم را منفعت
هر دو آنست که حرارت را نگاه دارد و رها نکنند که حرارت از وی بیرون آید و منتشر گردد تا همیشه
احشا گرم باشد و قوت های آن داخل بقوت آن حرارت مرتب کارهای خویش تمام کنند و حجاب
داخل که معده و رودها را فرو گرفته است افعال او بر مجری طبیعت میرود و آفات را از بیرون آنها
باز میدارد و قوت او را حجاب خارج است یعنی بقوت پوست است و حجاب الداخل از معده و
رودهای فرو داده نا ... راه آمده است و چون ... هر دو خانه فرو داده و بر جوده
باز شده تا چون کسی که سنه و هر دو خانه را گرفته نگاه میدارد و این حجاب داخل ... است بیرون وقت

...

بزود فراخ تر می شود چنانچه اعانت اعصاب است و آن موری که باز کرده شده اگر بر جولش فراخ شود بسبب
رطوبت که بدو رسد و او را تنگ گرداند سستی در وی پدید آید در آن وقت بر تحی عظیم بوی رسد و از بر جستن
و حرکت عنف و بانگ بلند و با سرفه سخت و یا از بر داشتن بار گران و مانند آن قوتی که بدو رسد از آنجهت
قوت این حجاب بازربطون بشکافد و سوراخ شود اگر برابر ناف این علت افتد و یا فرود تر روده بود
و ثرب بیرون سوراخ بیرون آید و از جایگاه بیرون خرد و آنرا بتازی فتق مراق البطن گویند یعنی
فتق پوست شکم و اگر این منفذ که از حجاب بازربطون ساخته شده است شکافته شود ثرب و روده در آنجا
فرود آید و این شکاف کوچک باشد و اگر کوچک نباشد روده از بغوله ران فرودتر آید از آن
فتق الاربیات گویند یعنی فتق بغوله ران و اگر بزرگ باشد و روده بجمله فرود آید آن را بتازی
قیله الامعا گویند یعنی فرود آمدن روده به بغوله ران و کیسه خایه و اگر شکافتن بازربطون نباشد لکن
رطوبتی باشد که رخا کرده باشد و از این منفذها یکی یا هر دو سست و آهسته شود و یا بدان یا بقوتی فراخ باز
شوند و روده بدین منفذ فرود آید و کیسه خایه چون دبه شود آن را بتازی قیله الریح گویند و دیگر آنکه
آب در خایه فرود آید آنرا بتازی قیله الماء گویند بباید دانست که فتق مراق البطن و فتق
اربیات زنان نیز عارض شود باز آییم بر سر مقصود اندر بیان مراق البطن و فتق الاربیه و فتق
قیله الامعاء و علامت و علاج آن علامت فتق مراق البطن و فتق الاربیه یکی است هر گاه که
خداوند علت پشت باز خسپد و دست بروی گذارد بعسرت بجای رود و فراق در ناف و خایه
و در فتق قیله ظاهر شود و در ابتدا اندک اندک پیدا گردد و باسانی بجا باز رود تا که سخت شود و
چون دست بروی فشارند بجای خود باز رود هر گاه که دست بردارند و راست بنشیند بر آید
علاج آن وقتی که روده فرود آید آب گرم در وی ریزند و با روغن شبت و روغن بابونه گرم
کرده بمالند تا نرم شود علاج آن وقتی که روده فرود آید اسپغول گرم بپزند و ثقبت را بخیه در روی نهند
و رفاده بر او و محکم ببندند تا روده فرود آید همه نوع فتق و قیله مفید است و دیگر ضمادی که مفید
این علت است مر و خبره صدف آن زرنیخ و کندر و صبر از هر یک ... درم مقل دو درم اقاقیا دو درم

از هر یک یکدرم همه را کوفته بیزند که تر کنند و یک شبانه روز خیسانند و فرزجه از اصل کوفته و بیخته در آن یار کنند و ضماد و
نمایند و در فتاده به بندند نوع دیگر ضماد من و خیره و سبوس العلاج صفت آن بگیرند مصطکی و انزروت و کندر و جوز
سرو و برگ آن و گلنار و اقاقیا و مرو و خون سیاوشان و صبر و ابهل و ... برابر از همه کوفته و بیخته بسریشم ماهی
گداخته در روی بسرشند و لته را آلوده کرده بر روی نهند و محکم به بندند و روز دیگر باز لته آلوده کرده در روی بنهند
و محکم ببندند چند روز بدین قسم طلا کنند و حرکت نمایند تا منفعت ظاهر گرداند جمیع قسم مراق البطن و فتق را همه
را فایده دهد نوع دیگر معجون کمونی و سنجرینا و حب الغار بطلبانند معجون کمونی درد و اثر برکت معده و صفت
معجون سنجرینا در ضعف کبد صفت معجون حب الغار در بعض بجیه گفته شد نوع دیگر روغن سداب که در وی جندبیدستر
حل کرده باشند بمالند صفت روغن سداب در صداع سرد بیاده مذکور شد نوع دیگر روغن زنبق
و یا روغن که در وی جندبیدستر و مسک حل کرده باشند در احلیل چکانند و در فتق بمالند نوع دیگر ضماد
که بچه طفلان مفیدست صفت آن بگیرند سماروغ خشک بکوبند و بیزند و بسریشم ماهی گداخته در روی
و بر روی گذارند بغایت مفید بود باقی آنکه باید که از غذا مثل باقلا و عدس و لوبیا و امرود و سیب
و خیار و بادرنگ احتراز کنند بخصوص از جماع و بانگ کردن و پیاده رفتن و بر ستور سوار شدن
و کمانها بازه کردن احتیاط باید کرد و بر خط نگاه باید داشت قسم دیگر اندر فتق الریح علامت آن
قراقر بسیار و کشیدن خایه چون و بر شود و این علت آسان بجای باز شود از فتق الامعا علاج آن
بگیرند روغن زنبق یک اوقیه مسک نیم مثقال جندبیدستر یک مثقال در روغن حل کرده در احلیل
چکانند نوع دیگر روغن یاسمین که در وی جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و داروها که در باب
استسقا طبلی یاد کرده شده است در این علت نیز مفید بود نوع دیگر حبی که بادها را بشکند بگیرند تخم کرفس
و انیسون و سپند و مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم هلیله کابلی و بلیله و املج از هر یک دو درم سکبینج و مقل
از هر یک یکدرم و نیم جندبیدستر و فقاح اذخر و فطراسالیون و زرانباد و درونج و اسارون از هر یک نیم درم کوفته
و بیخته یک مثقال هر بامداد و شب بخورند و ضمادها که در فصل گذشته یاد کرده اند بکار برند و از همه
حرکتها پرهیز کنند خاصه بر شکم سیری جماع نکنند قسم سوم اندر فتق الماء که نازل شود از ... و رطوبت

در خصیه

ر

در خصیه علامت وی آنست که پوست خایه روشن بود و قراقر نکند و گاه بروزگاری سخت بزرگ
شود و چون بجنبانند آواز آب آید و بالا نرود علاج آن که موضع بزرگ باشد و نزول آب از آن
موضع بشکنند داغ کنند که مفید بود و اگر آب بسیار باشد به سنبه و در سه روز آب را بیرون کنند بیکبار همه
آب را بیرون نیارند که موجب غشی گردد باید که قوت مریض را نگاهدارند و اگر طفل بود
علاجی که در استسقاء زقی یاد کرده شده و جهت دفع رطوبت و آب تعبیه استعمال نمایند مثل
خاکستر کرنب و خاکستر بلوط بروغن زیت سرشته طلا کنند نوع دیگر سعد و آرد جو و سرگین گاو طلا کنند
نوع دیگر حنا و تخم کندر و آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره و برگ مورد و سرگین گوسپند کهنه هر یک اجزا برابر کوفته
با آب مورد و سرکه سرشته ضماد کنند نافع بود و هم نوع دیگر بزر ذخیره تخم کندر آرد جو و آرد حلبه و سرگین
کبوتر از هر یک یک جزو سرگین کبوتر از هر یک یک جزو و سرگین گاو دو جزو علک البطم را با آب بگدازند و قدری لحتی
روغن زیت درو افکنند و داروها بدان سرشته ضماد کنند فلفل و حب الغار و بوره ارمنی و زیره
و روغن زیت طلا کنند یا شراب سرکه جایز بود قسم چهارم از غدد صحیح حدوث این مرض از ماده غلیظ
سوداوی بخصیه نازل گردد علامة آن غلظ و صلابت و بند خصیه علاج آن استفراغ سودا نمایند
به مطبوخ افتیمون و سایر آنچه در ورم صلب سوداوی گفته شده است طلا کنند ضعه مطبوخ افتیمون
در صداع سوداوی گفته شد نوع دیگر جندبیدستر و روغن بابونه هم در اصل بجوشانند و بمالند
نوع دیگر گلنار و برگ مورد و مازو و جو و کندر و جوز السرو و زفت و مقل در اهل با سرگین
ماهی طلا کنند در جمیع شقوق مفید بود نوع دیگر کندر و مادة الحیوة اگر مداومت نمایند در همه اقسام
فتوق و قیله نفع تمام دارد فصل در نقصان باید دانست که مجامعت کار طبیعی است همه انواع
حیوانات را از جهت بقاء نوع بدین سبب قضیب را و اوعیه منی را از جمله اعضای رئیسه
شمارند و اعضای رئیسه چهارند یکی دل دوم دماغ سیوم جگر چهارم قضیب و اوعیه چنانکه بقای
نوع تعلق بقوت این چهار دارد بقای شخص بقوت آن سه عضو است و هرگاه که از آن عضو
یکی ضعیف باشد در قوت مجامعت نقصان و ضعیفی پدید آید و این چند قسم است قسم اول نقصان باه

که از ضعف بدن و قلت غذا بود علامتش آن زردی رنگ و لاغری بدن باشد علاج آن بحسبی
ترک جماع نمایند چند مدت تا قوت پدید آید غذا گوشت گوسفند جوان و کباب و گوشت مرغ فربه
و زردی تخم مرغ و هریسه که در وی دارچینی و خولنجان و دارفلفل و فلفل کرده و شراب مثلث سلیمانیه
و نوم و سرود و سازهای و نغمهای و طیب نماید دارو معجون تیوب کبیر نفع کلی دارد دل و
دماغ را قوت دهد و منی زیاده پیدا کنند و منی بفزاید و گرده و لثه را محکم گرداند و قوت
مجامعت تمام بدهد و قضیب را سخت گرداند صفت آن بعن اختیارات بدیعی بگیرند مغز بادام
و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب القلقل و مغز حبة الخضرا و مغز کوکان و نارجیل و مغز دانک اورونک
که اهل فارس دنگک گویند و مغز چلغوزه و مغز تخم خربوزه و مغز حب الزلم و تخم بقشر و حسکی سفید
از هر یک دو درم کبابه و قرفه و قرنفل و شقاقل مصری از هر یک چهار درم مصطکی و لسان و
لسان العصافیر و سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید و تخم بلیون و تودری زرد و سفید
و سرخ و بوزیدان و مغاث و تخم گزر و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم پیاز و تخم گندنا از هر یک شش
درم خصیة الثعلب فرزده مثقال کرسنه و خسک تر و کشن خرما و قضیب گاو خشک سوده از هر یک
چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که بوقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران و زنجبیل و نارمشک
و فرنجمشک و دارفلفل از هر یک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی بقدر دو مثقال علاج قلیه و
زردی تخم مرغ نیم برشت و کباب و پیاز خام بود عدیل معجون تیوب صغیر صفت آن بگیرند مغز بادام
و مغز پسته و مغز فندق و مغز نارجیل و مغز چلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز حب الزلم و مغز
حب القلقل و تخم بقشر و تودری زرد و سرخ و تخم شلغم و تخم گزر و تخم اسپست و تخم پیاز و لسان
العصافیر و بهمن و زنجبیل و دارفلفل و کبابه و دارچینی و خصیة الثعلب و قرفه و شقاقل مصری
و خولنجان و بلیون از هر یک شش درم کوفته بیخته و از عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک
تا دو درم ناشتا بخورد عدیل معجون زرعونی خاصیت این معجون بسیار است اگر کشته شود طلا باید
و در دوستی کار تمام نکند از الجمله قوت باه و گرده بدهد و منی زیاده کند و نعوذ افزاید دل و دماغ

و جگر را قوت

و جگر را قوت تمام دهد صفت آن تخم کرفس تخم گندر تخم اسپست سوسن را ریانه مغز تخم خربوزه مغز
تخم خیار بادرنگ تخم کرفس از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه عاقرقرحا هر یک سه درم
قرفه زعفران مصطکی عود خام کندر از هر یک چهار درم تخم بلیون [illegible] فلفل بوزیدان بهمن سرخ
بهمن سفید تودری زرد و سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم جرجیر تخم تره تیزه
تخم پیاز حب الرشاد تخم گندنا خولنجان گرسنه جوز الطیب دار فلفل از هر یک سه درم بصل الفار
یک درم و نیم حب فلفل و مغز حب الزلم و مغز چلغوزه و مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال خصیه الثعلب و
ذکر گاو خشک و مغز دماغ گنجشک نر خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند و خشک کرده
و کس خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم کوفته بیخته باشند که آنرا
کعب الغزال خوانند بوزن ادویه عسل شربت یک مثقال مؤلف اختیارات بدیعی خواص
این را مشاهده کرده و بغایت پسندیده و مجرب نوشته نوع دیگر مفرح مسیحی نسخه مؤلف اختیارات
بدیعی خاصیت آن قوت دل و دماغ و جگر و قوت لثه کرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی
بیفزاید و باه را قوت دهد و رنگها پدید آرد و هاضمه را [illegible] دهد صفت آن قرفه پنج درم خولنجان کبابه
قرنفل و جوز الطیب و قاقله کبار و صغار و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه از هر یک پنج درم سنبل و دارشیشعان از هر یک چهار درم ساذج هندی سعد هندی یک درم لسان
العصافیر سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم بسل [illegible] و مروارید ناسفته از هر یک
دو درم کهربا و بسد از هر یک یک درم ورق طلا و نقره از هر یک نیم مثقال اجزا را نرم کوفته بیخته
سه مثقال آن عسل خواهند دو وزن ادویه عسل و قند یا [illegible] کنند و اگر [illegible] بسه وزن ادویه
قند باز کنند و اگر معجون خواهند [illegible] درم روغن بادام چرب کنند شربت بقدر حاجت یک مثقال
نوع دیگر معجون فلاسفه که آن را بادق المحبوه گویند خاصیت وی آنست که بلغم را دفع کند و مقوی نفس و روح
بود و هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام باز دید کند و مقوی بدن باشد و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز
گرداند و سردی جگر [illegible] بول را دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب را مستحکم سازد و درد پشت

و درد مفاصل را که از باد باشد عظیم نفع دهد و دوام آن را محکم نماید خاصیت این معجون اگر فوت شود
کنابها کرده و این معجون اصحاب بلغمی را مخصوص است صفت آن فلفلین و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله
و بلیله و املج مقشر و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و مغز چلغوزه و نارجیل و خصیه الثعلب از هریک ده درم
عاقرقرحا بابونه بجدرم مویز منقی بیست درم عسل کف گرفته بوزن جمله ادویه و در بعضی نسخها زرنباد نیز
داخل کنند نوع دیگر بگیرند پیاز سفید پاک کرده صد عدد در ظرفی سنگین کنند و شیر تازه بر روی اندازند
چندانکه چهار انگشت بالا باشد سر آن را مهر کرده از آتش فرود آرند چون سرد شود یک پیاله روغن گاو
در وی کنند و باز بجوشانند و هم سنگ روغن گاو شهد پاک کنند و بجوشانند تا بقوام آید فرود آرند شقاقل
و خولنجان و ثعلب از هریک بیست درم کوفته بیخته در وی اندازند و کفچه زنند تا بیامیزد و نگاه دارند و بقدر کفایت
میل نمایند نوع دیگر بگیرند گنجشک نر در وقتی که جان گرفته باشند چهل عدد و جوز بویه غیر مقشر ده عدد
هریک چهار پاره کنند بعد از آن بگیرند چهل عدد خرمای تازه خسته دور کرده پاره جوز در وی نهند و خرما
در شکم هریک گنجشک نهاده از رشته محکم ببندند و دیگ پر از روغن زرد بریان کنند تا که سرخ شوند
نه سوخته گردند و نه خام باشند بعد از آن گنجشک را در ظرف چینی یا ظرف گلی چرب سبز روغن اندازند و بالای
آن یک سیر عسل خالص قوام ساخته اند که مشک و عنبر و زعفران سرشته اندازند و بعد از ده و دوازده
روز گذشته یک گنجشک برآورده مع خرما و جوز بخورند در امر قوت باه بغایت مفید است و خوردن
عسل و روغن هم خالی از منفعت نیست در معجونها ترجیح دارد نوع دیگر معجون فخر السرور در قوت باه
و افزودن منی بغایت مفید است صفت آن بگیرند حب الصنوبر سه درم مثقال قرنفل چهار درم زعفران و اذخر
و خولنجان و فلفلین و دار فلفل و جوز بویه و بسباسه و اسپند و عنبر لاذن و عاقرقرحا از هریک چهار درم
کوفته بیخته در یک سیر شهد خالص پاو بالا کف گرفته معجون سازند چهار درم هر روز میل نمایند نوع دیگر
معجون حب چینی برای رفع بلغم و باد و ضعیف جگر و قوت باه سود مند است صفت آن حرف خشخاش یا و
دارچینی شش درم الاچی سفید هشت درم زعفران دو درم جاوتری یک درم مغز بادام دو درم شکر طبرزد نیم سیر
عسل خالص پاو سیر روغن بادام گاو شش درم همه ادویه را کوفته بیخته معجون را بقوام نماید و شهد بالای آن

۱۲۱ ۸

اندازند و بقوام ارند بعده ادویه ها انداخته کفچه زنند و بالای ان روغن ماده گاو اندازند و بسرد ساخته
بکار برند چهار درم مستعمل نمایند نوع دیگر معجون حب چینی از مخترعات حکما متقدمین و متاخرین مجرب بیین است
که بر اجزاء فلاسفه ادویه معتبره کالبه افزوده نموده ترتیب کرده اند بسیار مستحسن است صفت آن حب چینی
پنجاه مثقال مصطکی و عود خام و زعفران و سنبل و ساذج هندی و لودری سرخ و سفید و دارچینی و قلفل
و زنجبیل و کلنجان و شقاقل و فاقله و جوزبویه و سعد کوفی و افتیمون و بادرنجبویه و خصیة الثعلب و جدوار
و طباشیر و اشنه و وج و اسطوخودوس و خولنجان و ریوند چینی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب و مشک از
هر یک یک مثقال قند سفید بوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت اقل دو مثقال اکثر
سه مثقال است نوع دیگر معجون حب چینی از حکیم عماد الدین محمود شیرازی صفت آن بگیرند زر انباد و جدوار
زراوند مدحرج و خولنجان ماهی زهره و ریوند چینی و افتیمون و هلیله سیاه و تربد سفید و دارچینی و سنبل و مصطکی
و جوزبویه و زعفران و بسباسه و قرنفل و سنبل از هر یک مثقال پنج حب چینی تا بیست مثقال کوفته بیخته
سه چندان عسل سرشته شربت هر روز پنج مثقال مستعمل نمایند نوع دیگر بسم حب چینی از صدر الشریف کیلانی
بجهت الکیت سینه و نفع معده و درد پهلو و درد مفاصل را مفید بود و قوت باه و قوت اعضا و توالد و
تناسل بغایت مفید مجربست صفت آن بگیرند حب چینی سیصد مثقال سلیخه و کبابه چینی و بهمنین و دارچینی
و سنبل و اسارون و عود خام و مصطکی و قرنفل و ساذج هندی از هر یک سه مثقال فلفل و مشک
و عنبر اشهب از هر یک مثقال عسل سه چندان ادویه معجون سازند و هر روز ده مثقال ناهار مستعمل نمایند نوع دیگر
معجون حب چینی از اهل هند بجهت قوت باه تارک خشم و تقویت اعضا رئیسه اثری در تجربه در آمده
صفت ان حب چینی بیست و ده درم کبابه چینی قلمی و جوزبویه و مصطکی رومی و دار فلفل و فلفل
و موچرس و بیخ بند و متوچم اونگی و تخم کونچ و تخم اهل و نالکلکی و اسپند سوخته و ماجوپهل و بیدمشک
و سیاه دانه و نوعی سلونچی و سطح و موسلی چیر بلاه و ناگیسر و بیخ بل و گوکهر و لساسه و زعفران و
موصلی سیاه و سفید و قاقلی از هر یک دو درم کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند شربت چهار درم

بخار معده و بولا و کم کند و احتباط نزلات و بادی و عسل بابت ارم نوع دیگر جوارش سقنقور مقوی باه و جلد
نوبه صفت آن تخم هلیون و پیاز و شلغم و زردک و کندنا و جرجیر و تخم ترب از هر یک سه درم حبة الخضرا
لسان العصافیر تخم جلغوزه حب الرشاد عاقرقرحا بریان کرده از هر یک سه درم زنجبیل سفاقل خولنجان
دارفلفل از هر یک پنج درم مغز بوا بهمن از هر یک دو درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند
و بعسل سرشند شربتی دو درم نوع دیگر معجون عنبری صفت آن کندر کبابه سافج اسنه سنبل الطیب
از هر یک یکدرم نارجیل کل سرخ مغز بوا تخم سپاخش اشنان زرنباد کرنا خلنجان ریوند از هر یک سه درم
قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل سعد هندی زنجبیل از هر یک یکدرم دروغ عقرحا جدوار خطائی از هر یک
نیم درم مصطکی بهمن سفید مغز حب الزلم صندل سفید از هر یک سه درم زعفران سفاقل زرنب از هر یک
یکدرم عنبر اشهب نیم درم بابت چند عسل معجون سازند شربت یک تولد نوع دیگر معجون ترکندی مخترع اهل هند
باه را زیاده کند و منی بیفزاید و قوت حافظه بدهد و نسیان را دور سازد و روشنی چشم زیاده کند و بلغم
و اخلاط فاسده را دفع گرداند و بهق و کلف را دور نماید و اشتها زیاده کند و قوت باه و بدن بخشد و
رونق چهره بدهد و ورم شکم دفع کند و قروح و جراحات را به سازد و غم و خوف ببرد و وسواس و درد پهلو
دور کند و گرمی جگر و جرب شود و منافع بسیار دارد صفت آن ترکندی هندی هلیله اسپغول و ستاور ازهر یک
نیم آثار پسکله تاکوری و صیح و بده بارا و ملاکنده و تخم کونچه و کوکهر و بهلی نالکپانه و جنس از هر یک پاو آثار
تبنر یک نیم پاو همه را جوکوب کرده در ظرف کند و آب چندان او و به آب انداخته بالش چوب و خاک
بپزند اما اول باید که ظرف را کل حکمت نماید و پارچه لک بچید و پارچه در کل حکمت گرفته خشک نماید بعده
دوا را داخل سازد و بپزد تا نیم آب شود بدست مالیده و صاف کرده آب بگیرد و ثفل دور کند باز
روغن گاو نیم آثار با آب ادویه آمیخته با آتش نرم بپزد تا آب برود و روغن بماند باز بگیرد و در آثار شیر گاو
کهوه کند و گلاب و عسل هر یک نیم آثار مصری یکنیم آثار هر سه را قوام کند و روغن و کهوه بیامیزد
بعده مشک دو ماشه داخل سازد و بعد از آن مغز نارجیل و خرما تخم دور کرده و چرونجی و مویز منقا و
موزنه

مغز پسته و مغز بادام از هر یک ده درم مشک حلایه کرده انداز و بازرنجبیل سفید [illegible] و دار فلفل
و ناگیسر از هر یک ده درم زعفران نیم درم طباشیر سفید و مصطکی رومی و قرنفل و جوزبوا و دارچینی قلمی
و دانه قاقلین و صندل سفید و عود غرقی از هر یک یک درم کوفته در قوام ابریشم در ظرف چینی نگاه دارد
شربتی از یک درم تا دو درم نوع دیگر معجون ترکیب ان اختراع کاتب است اکثری تجربه کرده اند
صفت آن قرنفل بسباسه جوزبوا از هر یک پنج درم زعفران سه درم مشک نیم درم عاقرقرحه اجوائن
خراسانی از هر یک سه درم زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز تخم اوگتن
از هر یک پنج درم مصطکی قاقله صغار و کبار و کوبیجن از هر یک سه درم خولنجان سنبل الطیب و اسپند از
هر یک چهار درم دارچینی کباب چینی بادرنجبویه تخم خشخاش سفید مغز تخم خربوزه مغز تخم پنبه و دانه کنجد
مقشر هلیله بلیله املج از هر یک پنج درم سادج هندی ده درم تخم گندنا تخم ترب تخم شلغم سقنقور موصلی
موصلی سیاه موصلی سفید بهمن سپید از هر یک سه درم صندل سفید و سرخ کهربا بسد عنبر اشهب از هر یک
یکدرم تخم خرما دور کرده مغز نارجیل مغز چلغوزه مغز بادام مغز پسته چرونجی از هر یک بیست درم خصیة الثعلب
پانزده مثقال قند دو چند ادویه به قوام نموده و سه روز در ظرف گذارده بعد از آن ده درم تا دوازده
درم رغبت نمایند نوع دیگر معجون قوت باه صفت آن قرنفل بسباسه دارچینی قاقله [illegible] مصطکی طباشیر
از هر یک چهار درم جوزبوا دوازده درم مشک و عنبر از هر یک پنج درم بهمن سرخ ناگیسر صندل سرخ
و سفید از هر یک بیست درم فلفل [illegible] چهار درم اکرکره از هر یک ده درم زنجبیل [illegible] از هر یک سه درم خرما
تخم دور کرده منقا تخم دور کرده کشمش مغز چلغوزه هر یک ده درم مغز بادام نیم آثار سقنقور [illegible]
از هر یک بیست درم مغز تخم کدو نه درم مغز تخم اوگتن [illegible] تخم کنگنی از هر یک بیست درم کوکهر دوازده درم
کشنیز دوازده درم کندر سه درم [illegible] درم هلیله بلیله و املج از هر یک تخم دور کرده سه درم سنبل الطیب
و قلنجن از هر یک ده درم قند سفید سه چند ادویه کوفته بیخته در گلاب و عرق انار و عرق بید مشک
بقدر حاجت قند را به قوام آورده معجون سازند و سه درم بخورانند نوع دیگر معجون از اختراعات در
قوت مجامعت و قوت [illegible] و کرده [illegible] سودمند بود و هضم طعام کند و اشتها باز آورد گویند صفت آن
عاقرقرحا سه درم فلفل سفید [illegible] درم زعفران سه درم قرنفل قاقله کبار ده درم مصطکی [illegible] درم

قرفه شش درم حب الزلم سه عدد روغن بادام ده درم قند سفید صد درم شربتی بقدر حاجت نوعی دیگر
معجون از لقمان حکیم بجهت قوت باه و دافع باد غلیظ و قوت دل و دماغ و جگر و گرده اگر ده کس در سه شب باشد
همه را جماع کند صفت آن تا خواهد جماع کند تخم پیاز سیاه دانه بادیان زیره سیاه تخم اسپند تخم تره تیزک
تخم حلبه مصطکی لونگ عاقرقرحه کبابه از هر یک هفت درم عود غرقی کباب چینی زنجبیل فلفل دراز فلفل
گرد از هر یک سه درم همچنین از هر یک یک مثقال عود بلسان زعفران انبه خربزه حب الزلم بوزیدان از
هر واحد یک مثقال پنج یکدرم کوفته بیخته در سه چند عسل معجون سازند نوعی دیگر قضیب گاو سوهان کرده معجون
سوده بوزن یکدرم سر بیضه شکافته سفیدی دور کرده در وی ریزند و نیم برشت بخورند تا یک هفته
مداومت کنند نوعی دیگر فلفل گرد و تخم ترب و دارچینی و زنجبیل وزن برابر یکبرند باریک سوده در هر بیضه
سفیدی دور کرده دو سرخ ازان مایده ادویه انداخته نیم برشت هفت عدد بیضه بخورند نوعی دیگر من
اختیارات بدیعی کسی را که شهوت باه منقطع شده باشد یکدرم بزر الکراث با شراب [illegible]
دیگر میگوید که اگر خواهد مجامعت بسیار کند هیچ ادویه بهتر و بیش نیست بزر الکراث از شراب تا یک مثقال
تا دو مثقال میل فرمایند و خصیة الثعلب شراب همین فایده دارد و بتجربه رسیده است نوعی دیگر کسی را که
ضعف باه بسیار بود و تنگ سینه دیگر مجامعت نتواند کرد باید که بجد و انزال بلا فاصله هیچ سرشی عسل بخورد
و عسل تلبینه یکی بدل کفایت میکنند قوت رفته باز می آید نوعی دیگر حلوای گزر در فربهی و قوت باه
و تازگی بدن مفید است صفت آن گزر را پوست دور کرده و استخوان دور کرده پنج آثار بگیرد و در آفتاب بنهند
بعد ازان در نیم من شیر تازه گاو بپزد چنانچه تمام شیر در خورد و گزر مثل حلوا گردد بعد ازان شکر
پنج آثار و عسل خالص پنج آثار جلاب سازند و گزر را اندازند کفچه زنند تا که تمام در آمیزد بعد ازان فرود آرد
و این ادویه ها را مایده ساخته بالای آن ریزند قرنفل بسباسه دارچینی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کبابه چینی
خصیة الثعلب مرصلین تخم کوچ مغز تخم ادکلن از هر یک یکدرم مغز بادام و نارجیل و پسته و چرونجی
و مغز چلغوزه و فندق و موبر سماکی از هر یک بوزن دو درم زعفران و مشک از هر یک نیمدرم اول
مایده ادویه انداخته بعد ازان مایده عطریات اندازد نوعی دیگر حلوای گوکهرو بجهت قوت باه
نفع عظیم دارد گرده و کمر را قوی میسازد و بی حد [illegible] و رقیق منی را دفع کرده اند صفت آن بیارد گوکهرو

بمقدار

خوب صاف کرده باید نیم پاو و دو نیم پاو روغن ماده گاو بریان کنند بعد از ان پنج اثار شیر تازه گاو انداخته
آتش دهد تا که تمام شیر در خورد مثل حلوا گردد بعد از ان مصری سه پاو و شهد نیم پاو در ان اندازد بعده باید
این ادویه داخل سازد فلفل لسباسه زعفران دارچینی طباشیر مصطکی جوزبوا خاقلی تالکباته موصلی
سمندرسوکه کافور بهمنین از هر یک یکدرم ساریته دارچک کشته وسن کشته و ملغ کشته از هر یک دو درم
اندازد و کفچه زنند چون حلوا تیار شود هر دام تا یکماه می خورده باشد نوع دیگر حلوای چوب چینی صفت آن چوب چینی
ربع سیر کوفته بیخته سورنجان مصری شش درم زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم مغز بادام دوازده درم
نارجیل بیست مثقال باید گندم نیم سیر اول آرد باید در روغن برشته نماید و دو سیر نبات و نیم سیر عسل
صاف معقوم بر آن ریخته ادویه مذکور باید ان بر آن اندازند بعده در جوشش مغزها را داخل نمایند و دو درم
عنبر و سه درم زعفران داخل کرده و قدری روغن و ادویه فرو دارد در طبق زرده مصری یا شیر نمایند
بعد از ان که سرد شود نگاه دارند بقدر بیضه مرغ تناول نمایند که بغایت سود مند و مجرب بود و فربهی ارد
حضوص را سود مند بود قسم دوم تفصیل باه که بسبب حرارت غالب باشد بر آلات منی علامت آن قلت
رب منی نزدیک بیرون آمدن و غلظ منی و منفعت از حمام و ازبعد آنها مرطب مثل گوشت مرغ فربه
و نخوداب و شراب و دواء التمر هندی صفت آن تمر هندی تخم خشخاش شصت مثقال در یک آثار شیر گاو حل نموده
به پزند تا غلیظ گردد بجنبد روز میل کنند و خوردن ماهی تازه فایده مند است و لهو ولعب و بر او نشستن حمام
و استعمال روغن بنفشه و یا بادام و روغن کدو که در موم حل نموده باشند مفید است قسم سوم نقصان باه
که حادث شود از باعث سردی که بر آلات منی غالب باشد علامت آن قلت منی و بدشواری بیرون آمدن آن
و نفع یافتن از گرمی و ضعف عصب و حفیه و در هوای سرد فاتر باشد بر جماع علاج آن زنجبیل پرورده و معجون
حلبیت طلب کنجد بل بارند و یک مثقال بیک پیاله شراب میل نمایند صفت آن و رحمی لیلی و نهاری مذکور
خواهد شد نوع دیگر معجون لبوب کبیر فایده کلی دارد صفت آن مذکور شد نوع دیگر زهره گاو و نعل و بلور
با عسل در قضیب مالند چربی کما دوبیح نرگس و عقرقرحا باخردل نرم کوفته در روغن گل یا با قوت حل ساخته
طلا کنند نوع دیگر سه سیر با عسل طلا کنند نوع دیگر روغن زنبق ده مثقال در دو مثقال موم حل کنند و دو درم
فرفیون و سه درم عقرقرحا مثل غبار ساخته و یک دانگ مشک داخل کرده روغن مذکور آمیخته مالند
غذا قلیه مدار چینی و کبابه و خوخجان و نخوداب با ادویه گرم و گوشت گوسفند جوان و پیاز لازم خورند

قسم چهارم ضعف باه از سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات منی علامت آن غلظت منی و زردی آن و بیرون
آمدن بسهولت و عظیم خفیف و گرمی ظاهر و بر آمده ترقیب شیره خرفه و دوغ از شیر گاو و دیر بار ترنجبین
و شربت سکنجبین و شراب لیمون و صندل خورند صفت مربای ترنجبین براقم نوشته صفت شراب صندل در
سابت ضعف دماغ صفت شراب لیمو در صداع حار رساله و شربت سکنجبین نیز در صداع بلغمی مسطور شد
نوعی دیگر من فخره واردی که مردم محرور را باید صفت آن بگیرند شیر تازه از گاو جوان دو رطل بغدادی دو کف
ترنجبین به جنس دخار و اگر نباشد شکر طبرزد در وی بار کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربت یک اوقیه
تا شامل نمایند نوعی دیگر سنه علاج جمیعی و مقوی محرور مزاج از هیچ دوا شکر گذاره و شاخوان گند نکرد از من
حب صفت آن بگیرند تخم خیار سفید و سقاقل و مغز پسته تر که در وقت هیجان گرفته باشند و کس خرما
و خسک مربی لعین باید کوکنار و که نقف لعفه از آب برگ عناب کوکنار و سیر داده باشند بعد از آن لعفه
از آب کوکنار تازه داده باشند و نقف لعفه از آب نخود سیاه جوشانده داده باشند بعد از آن مغز پسته را
با آب سرد گرم حل کرده در تمامی دواها مخلوط کنند و بقدر نخود حب بندند پیش از سه ساعت از جماع یک حب
بخورند غذا گوشت گوسفند و بزغاله و قلیه حار و اسفاناخ و گوشت مرغ با ترشک و لیمو و قلیه از اسفاناخ
و گوشت مرغ زردک و خفه را با روغن بفته با دام چرب سازند و پرهیز از اغذیه حار و عفص و عقب فرمایند
قسم پنجم در نقصان باه که سوء مزاج رطب که غالب بود بر آلات منی علامت آن کثرت منی و فساد رغبت
در جماع در هوای رطب و در حالت مستی قضیب اوست باشند علاج حلاب از تخم گزر و تخم شلغم از هر واحد
سه درم هیچ مشک بخورم تخم پیاز تخم هلیون فلفل دار فلفل زنجبیل از هر کدام سکنگبین ده درم تناول نمایند
نوعی دیگر فلفل دار فلفل زنجبیل از هر کدام سه درم هیچ مشک بخورم تخم پیاز تخم هلیون از هر یک چهار درم
نخود سفید ده درم کنجد مقشر نصف درم کوفته بیخته به عسل سرشته و بکار برند نوعی دیگر حب الزلم و حب
فلفل و تخم شلغم از هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند غذا قلیه مخوله و پرهیز از
چیزهای رطب قسم ششم در نقصان باه که از برودت آلت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند
و گلنگبین و شراب بالنگو و زنجبیل مربا و زنجبیل و قبل مربی تناول نمایند غذا نخود آب با زعفران
و دارچینی بخورند نوعی دیگر لسان العصافیر تخم گزر تخم شلغم هلیون از هر یک چهار درم بوذری سرخ و بوذری سفید از

از یک

از هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز گنجشک نر دو درم بکوبند و با عسل بسرشند و دو درم با دو مثقال
تناول کنند و دیگر نقصان باه از برودت و یبوست شود علاج آن مرکب نمایند و غیر از حرارت و رطوبت
و از حرارت و یبوست عارض می شود تدبیر آن از معجونات و طلا و اشربه و اغذیه مناسب فرمایند قسم سیم
نقصان باه از سبب قلت حرکت و سکون منی می باشد علامت آن غلظت منی و کثرت آن علاج آن آن
آنچه منی را کم سازد بنمایند از تحلیل مرطب و تجویز ماده الجیده و حقنه گرم و سافه از حرف لبا و عقرقرحا و این حقنه
در کرده گرمی پیدا میکند و باد و بواسیر را مفید بود روغن کنجد روغن حبة الخضرا و ارب گندنا و تخم ریحان و تخم ترب
نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجرده عدد بادیان دو مثقال تخم شبت سه مثقال ادویه را بجوشانند و
روغنها بدو آمیخته نمایند و مقدار ده مثقال بدو نوبت عمل نمایند و اغذیه باهیه می خورده باشند و دیگر نقصان باه از
سبب ترک جماع مدت دراز و خود را باز داشتن از این کار واقع شود باید که کتاب الفیه و غیره که در این باب
نوشته شده مطالعه نمایند و حکایات این مقدمه در میان دارند دیگر اگر از لقوط ضعف باشد این عمل بکار برند برگ
حلبه قرطم نیم کوفته شلغم پاره کرده از هر یک بیست درم نخود و گندم نیم کوفته از هر یک پنج درم شبت و سلق و جرجیر از هر یک
کف تخم پیاز و بلبوس از هر یک سه درم انجرده عدد موبرطانیع (?) ده درم بجوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه
از هر یک ده درم بر سر آن کنند و حقنه نمایند دیگر ضعف باه بسبب ضعف دل باشد علاج آن تقویت قلب
بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدل کنند صفت شربت های مذکور
در صداع حار ساده و صفراوی مذکور شده و صفت شربت صندل در بیان ضعف روح مذکور شده و دیگر ضعف باه
بسبب ضعف معده و کبد عارض شود باید که در تقویت هر یک کوشند قسم سیم ضعف باه و نقصان آن که از سبب
زهد یا از جهت امور ی که اعتقاد آورده که او را سحر کرده اند در جولیت (?) و قدرت بر جماع ندارد
علامت آن نقصان حرارت و رجیع (?) بدن و لمس نبض علاج آن تقویت دل و بدن بمعاجین و مفرح و یاقوتی
که دل را تقویت و بدن را فربه و حقنه نماید و وسواس زایل کند صفت آن مروارید ناسفته لعل الشیه یاقوت
و زبرجد از هر یک دو مثقال قرنفل مثقال بهمن سفید و سرخ و کبابه و سافح هندی از هر یک سه مثقال درونج عقربی
پوست بیرون پسته صندلین و زرنباد از هر یک دو درم دار چینی تک (?) اطریفل (?) از هر یک چهار درم خولنجان
خصیه الثعلب از هر یک پنج درم زعفران مثقال مشک نیم درم ورق نقره و طلا از هر یک مثقال جواهر را الشک سحاق

کوفته باقی ادویه را نرم کوفته با دو بیخته و پنجاه مثقال عسل و قند سه مثقال معجون سازند بوعلی گوید معمول

در تجربه رسیده صفت آن حب ... گاوزبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمنین حصه الثعلب سه مثقال مصری

خولنجان تخم خربزه از هر یک هفت درم با دو سه مثقال عسل سرشته سه درم بسل نمایند و روغنها که بلکار

در قضیب بمالند و جزو دیگر معجون ... و دوا المسک و ... دارو مسلفه باشد صفت معجون ...

در رجع بلغم و صفرا و ... و صفت ... و در ... شد و از ادویه مفرده که باه را زیاد

کند معلوم باشد بوعلی گوید ... دارچینی سقنقور لسان العصافیر زنجبیل تخم خربزه فلفل عسل بلادر تخم پیاز

مغز ... مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق حبه الخضرا حصه الثعلب از هر یک وزن برابر

... معجون سازند و بکار برند و از ادویه مفرده حصه الثعلب خولنجان سقنقور تخم ...

کوهی به تجربه رسیده است بوعلی گوید از تحفه المؤمنین معجون ... جهت زیادتی منی و قوت باه ... کرده

و معده و ... مجرب است صفت آن سنبل الطیب قرنفل دارچینی از هر یک دو مثقال تخم ... فلفل ... از

هر یک مثقال مصطکی نعناع ... عود ... زیره سیاه ... لب به ... بوداده کوفته بیخته

قند دو چند ... کرده معجون سازند شربت چهار درم غذا گوشت مرغ ... و کباب و ...

دیگر ... برگ ... یا ... پوست ... هفت ...

... از فضل الهی ... بوعلی گوید ... هر روز ...

... مردی حاصل آید بوعلی گوید ... و ...

... و ... اول ... روغن ... عرق کند و ساعت ... کند

... عرق کند و ... بوعلی گوید ... نام

کباب ... است ... خرمای هندی و ... از ... برگ ... ایام

... کباه ... را مردی که ... و ... باشد ... اوبار و ... کرده

اب او بخورد ... کند ... از ضعف دماغ باشد علامت آن

کدورت حواس و عدم شهوت جماع اگر از رطوبت دماغ ... صاحب او بر جماع ... در ...

بالعکس ... کند و ... از ... اگر از ... دماغ بود علامت آن ...

بوداه

و خشکی دهان و چشم ها و بینی و حرارت از اشیاء یابس و نفخ از رطوبات علاج آن مزاج لطیف باشد
و اگر ماده بود استفراغ نمایند و اگر خون بود فصد کنند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله دهند و اگر
بلغم غالب بود حب قوقایا و ایارج و مثل اینها تنقیه کنند و تخلخه و غرغره بچیزهای خوشبو مثل
صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند و جزو بیوت کبیر و معجون
فایده دارد صفت هر یک مذکور شد نوع دیگر شراب ناریج دماغ را قوت دهد صفت آن در صلاح جار
مذکور شد نوع دیگر مغز بادام مقشر نیم پاو و مغز نارجیل پاو دانار ولایتی نیم پاو خرمای استخوان دور کرده
پاو انار دانه رجی لیمو از هر یک یک مثقال زعفران و قاقله صغار و کبار از هر یک دو مثقال
صندل سفید بهمن حبة الخضراء ده مثقال کوچله یک مثقال باید که کوچله را در شیر گاو شبانه روز تر
دارند تا که لعوبت باز شود بعد از آن در روغن گاو بیست درم بریان کنند چنانچه سوخته نشود کوچله
مذکور برآورده دور کنند و روغن را نگاهدارند میوه جات مع دوا حساب از گلاب خوب باریک
سائیده قند دو چند کوفته قوام نموده اول میوه جات را در قوام اندازند بعد از آن روغن مذکور
و سائیده ادویه ها را داخل کنند و بیامیزند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و بقدر حاجت عمل نمایند
و این معجون را دماغ افروز گویند نوع دیگر ضعف دماغ مغز بادام مقشر مغز چلغوزه و مغز نارجیل
خرمای تازه مغز تخم کدو شیرین از هر یک ده درم همه آن کرده در یک آثار پخته شیر گاو و نیم آثار آب بجوشانند
تا آب خشک شود و شیر بماند قند یک نیم مثقال زنجبیل ده درم زعفران ربع مثقال باریک کوفته
داخل نموده نیم گرم شیرین از نبات کرده بخورد در سه هفته حسک برطرف شود و قوت دماغ حاصل
شود نوع دیگر دانه حسبین و پسته سائیده از هر یک ده درم مغز جوز و زنجبیل از هر یک چهار درم مغز
بادام مقشر ده درم دانه قاقله صغار یک درم زعفران نیم درم الخ الایق کوفتنی باشد کوفته بخته سائیدنی باز زرد
و هر چه قابل سائیدن باشد باریک سائیده و در شیر انداخته بجوشانند چون غلیظ شود قند ده درم
اندازد و سائیده ادویه داخل کرده بخورد فصل در عرقهای مشتهی و مهیج که قوت اعضای تولید و تناسل
دهد و دیگر امراض بلغمی را دفع سازد و دل و دماغ و جگر را قوت بخشد و ازاله فالج و درد مفاصل نماید
و ربو و ضیق النفس مغز را سودمند بود و اگر دم گزنده اگر شش مثقال از این عرق بخورد اصلا زهر کار نکند

هر سا مرده مثقال جمیع [illegible] را نافع بود و عرق النسا و درد نقرس و رعشه و خدر را از بیخ بر کند صفت آن

مسن الفالج از ادویه [illegible] جنب [illegible] پوست خار مغیلان ده سیر زرانباد ثمن سیر اجوائن

و قرنفل و خصیة الثعلب و [illegible] از هر یک [illegible] ده مثقال قسط پانزده مثقال [illegible] ثمن سیر [illegible]

پانزده مثقال [illegible] مرغ [illegible] کرده قطعه قطعه کرده و جمیع ادویه را نیم کوب کرده در ظرف چینی

انداخته القدرات کرم بالادن کنند که ده انگشت بالا باشد و سر ظرف را گل حکمت بند کرده

در زیر [illegible] دفن کنند و بعد از [illegible] روز ظرف [illegible] بند و بدست بهم زنند و [illegible] زنند بعده [illegible]

نبات و ربع سیر [illegible] و [illegible] و [illegible] دست بالیده یک سیر [illegible] سازد و [illegible]

بند کنند و دفن نماید روز دیگر سر ظرف گشاده ادویه ها [illegible] و آب و هر چه در و بود در عرق دان کرده بالای

[illegible] عرق بچکاند و [illegible] مشک و عنبر [illegible] زعفران [illegible] مثقال گلاب [illegible] نموده در پارچه [illegible] و ظرف

که عرق میچکد بکار دارند و هر جا که عرق گرفته شود در ظرف چینی یا نقره نگاه داشته شش مثقال بخورد تا [illegible] روز

[illegible] فاصله از [illegible] دجاج و نمک [illegible] و اگر قلیل نمک باشد مضایقه ندارد نوع دیگر عرق عنبری

مقوی روح افزا دل و دماغ و جگر را قوت دهد و جمیع قواهای ظاهری و باطنی و حرارت غریزی

را فروزد [illegible] و تفریح طبع بخشد و رنگ روی سرخ گرداند و منی بیفزاید و قوت زیاده کند

[illegible] و گرده محکم سازد و [illegible] اعصاب و قضیب بر طرف سازد دراز و زیاده

بهتر ازین عرقی نیست به تجربه [illegible] رسیده صفت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله و املهٔ مقشر و

هلیله سیاه و کابلی [illegible] و خار خسک و زنجبیل از هر یک [illegible] چهار درم عاقرقرحا و دارفلفل و سنبل الطیب

ساذج هندی و [illegible] و لسان العصافیر و تخم [illegible] تخم کوکنار [illegible] هندی گاوزبان خولنجان

[illegible] تخم کزبره تخم شلغم و تخم ترب و حب الرشاد [illegible] و حب الخضرا و بوزیدان و [illegible] از هر یک

سه [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] از هر یک پانزده درم صندل سفید و کشمش از هر یک دو رطل

[illegible] و خرما از هر یک چهار رطل گنجشک نر صد عدد مرغ هم ده عدد پوست مغیلان [illegible] سیر

[illegible] سیاه [illegible] گوشت آنچه ادویه [illegible] کوفتنی باشند بکوبند و نیم کوب در خم اندازند و چون

[illegible] گنجشک ها و گوشت مرغ ها اندازند و هر گاه که خوب پخته گردد و [illegible] عرق

بگیرند

بگیرند و اگر تند خواهند یک نیم من بگیرند بعد از آن در دیگ انداخته دو آتشه کنند بدین طریق بگیرند حب چینی
یک نیم من بعد از آن در دیگ انداخته دو آتشه کنند بدین طریق بگیرند حب چینی قسم اول یک رطل
و او را سوهن کنند و قرنفل و جوز بویه و الایچی خرد و کلان و کبابه و شقاقل و خصیة الثعلب و بهمنین و
تودری زرد و سرخ و سفید و بادرنجبویه و ناگیسر از هر یک سه درم صندل سفید و صندل سرخ و عود غرقی
از هر یک رطل به یک سوهن نمایند مغز فندق و مغز چلغوزه و نارجیل از هر یک سی و پنج درم مغز بادام مغز پسته
از هر یک بیست و چهار درم و برگ گل سرخ تازه ده سیر شکر طبرزد پنج سیر شیره بادیه گاو ده سیر جمله ادویه را
کوفته و شبانه روز در عرق بید گذارند بعد چکانند لوای الکشرح در وقت چکانیدن گلشکر اندازند و سه ورح انار
عرق بگیرند اگر بسیار تند خواهند دو سیر کم از آن بگیرند و مشک چهار درم و عنبر اشهب دو درم هر یک را
در پارچه بسته در آن جای که عرق می آید اندازند و قدری سقمونیا بندد این عرق در جزئی نظیر ندارد نوع دیگر
ترکیب عرق از حکیم شهاب الدین ناگوری باه را بیفزاید و اشتها طعام آورد و لثه و گرده را قوت دهد
و انواع زحمت سلسل و درد کمر را برطرف سازد و اگر پیر بخورد جوان شود و عورت را زیاده فایده دهد
تنگی فرج و گرمی و چستی زیاده حاصل شود و رنگ روشن گردد و مالیخولیا را مفید بود صفت آن کهیلا
کهیلی و ابهل از هر یک دو سیر زرنباد و زنجبیل و سعد و کل و ماده و بلیله زرد آمله از هر یک یک سیر
بادیان و ناگرموته از هر یک پاو سیر کباب چینی و عاقرقرحا و فلفل گرد و فلفل دراز و چرب نار سنبل الطیب
و تخم نکهره و تخم کوبج و تخم بلدس و تخم اوتنگن و سه وچ و فرو و قسط و بادرنگ و خولنجان و ناگیسر
و شیطرج و اندرجو و بیارنگی و موصلی سیاه و موصلی سفید و اسگند و موچرس و بادرنجبویه و پودینه خشک
و پوست درخت سنبل و بل بج و قرنفل و دارچینی و فوفل و کبابه و صغار و جوز بویه و مصطکی و کبابه
و خسک و ثعلب مصری و شقاقل مصری از هر یک هژده درم مثقال و کشمش و خرما از هر یک نیم سیر قند سیاه دو من
پوست خار مغیلان ده سیر هم کوفته در خم اندازند و هر گاه که جوش آید بچکانند و اگر بدون چکانند هر روز
صبح و شام یک پیاله قدح بقدر یک پیاله قدح بقدر قوت بنوشند نیز فایده دارد نوع دیگر ترکیب جوزی
عرق که مشهور جوشانده قاسمی پوست هر زرد ده سیر و رنگ ترکیب معه تخم است جوشانده تجربه نموده
اندازند
واجوین و اسپغول از هر یک دو نیم سیر کشمش قند سیاه دو من آب چاه باران بقدر عدد درم

و خم را در زبل اسپ مدفون کنند و سر خم از گل بند کنند تا از بل دران نه افتد و چون مدت جوشش آید یکجا نهند
و اگر باران و شیر در وقت جوشش اندازند بهتر باشد و خیار زنخ قهوه حوزی بخورند که گرمی زیاده وارد
جمله امراض بلغمی را فایده می کند نوع دیگر مغز تخم کدو بیست درم تخم ترب تخم ارزدک تخم کرفس تخم کندنا
تخم بادیانه تخم شلغم تخم بلبوس از هر یک ده درم تخم اوکشن تخم تره تیزک از هر یک پنجدرم لعلب مصری
سورنجان مصری سنبل قلقل مصری از هر یک چهار درم صندل سفید صندل سرخ از هر یک نیم سیر سوده کرده
و ادویه ها نیم کوب نموده پوست خار مغیلان نیم کوفته ده سیر قند سیاه بیست و پنج سیر آب نیم گرم در خم
اندازند چون بجوشش آید قرنفل و جوزبوا و بسباسه دارچینی از هر یک پنجدرم مشک و زعفران و عنبر اشهب
از هر یک دو درم هر چهار اجزا را کوفته اندازند سه اجزا اخرین را کوفته در پارچه باریک علاحده
بسته و ظرفی که عرق میگیرند اندازند و بعد ازان عرق بگیرند و بطریق دو آتشه زنند نوع دیگر طریق گرفتن
عرقی که ماء الحیات موسوم است از مخترعات لطیف و تالیف تحفه المومنین و در جمیع منافع شراب را است
و مسکر نیست و مانند شراب تقویه و القوت باه و اعضاء رئیسه و قوت هاضمه و قوت های طبیعی و حرارت غریزی
و تنقیه نماید و باقوت شرابیست باشد و منضج و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش
بالخاصیه و در جمیع امزجه است و حرارت و یبوست شراب نیست و در جمیع علل احشا معتدل و قوی الاساس است
سنبل و برزوک که در هندی کاجرو و فراعین گویند از هر یک ده من شاهی بعد از طبخ بلیغ یا دو من شکر
و صندل سفید ریزه کرده گل سرخ و گل گاوزبان و بادرنجبویه و زار بادیانه و کبابه و سعد و ساذج تاریخ و گل سنجد
از هر یک صد و پنجاه مثقال پوست ترنج اگر نباشد برگ و پوست نارنج سی صد مثقال مقوله که [illegible]
گویند فارسی ان سنبل جبلی است از هر یک ده و سی مثقال نیم کوب کرده سوای برگ نارنج که روز دیگر عرق
کشند باید که کوبیده مخلوط نموده مع علف مقری از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع ادویه اب بسیار من
باید با آنچه ز رنگ را جوشانیده تا ترش شود و متعفن نگردد پس فرنجی کرده هر روز دیگر بر هم زنند
تا تابع جوشیدن آن گردد و در هوای گرم هفت روز نگاهدارند و در هوای سرد تا ده روز و هر چند که کم ایستد
قوی تر می شود پس موافق قلب عرق بکشند و اگر عنبر و دهن نجه بندند بهتر است و روغن ریق
عرق غایت خوبی و عطریه مشاهده شده بعد از سه عرق کشیدن ثقل با یک نیم من شکر مخلوط نموده

بعد سه چهار روز باز دیگر عرق کشند همان آثار مرو مشروط است نوع دیگر عرق چوب چینی جهت تقویت اعضاء رئیسه
و قوت آنها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظ قاعده کلیه آنست که اول آب و ثقل اول از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه
و گل سرخ و دارچینی و گلاب و امثال آن تا سه روز در علت ثقل مجموع عرق کشند و ثقل اول را در عرق
رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق بهار و عرق رازیانه چهار مقابل ثقل باید
باب دوم در شراب حرام از کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ستار العیوب و غفار
الذنوب کریم بقیامت مسلمین را از گناه کبیره آن محفوظ دارد نوشتن مناسب نیست الا آنکه بجهت محبان
مطیع الاسلام چند نسخه تحریر در آمد بحکم آنکه منافع الناس با اینها نفع رسد و بیان منفعت و مضرت آن از آنکه
نوشته می‌شود بدانکه از ابتدای عرق کشیدن تا شش ماه حکم نو دارد و بعد از آن تا سه سال متوسط گویند و بعد از آن کهنه
باشد و شراب نو غذا بیشتر دهد و تن مردم را فربه کند و موافق محرور و اوقات حاره باشد لیکن جگر را
زیان دارد و اسهال و نفخ از و متولد شود و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و امراض بارده را
سودمند بود و بلغمی مزاج را موافق باشد حواس را تمام تقویت کند و متوسط در جمله احکام متوسط بود بدانکه
باعتبار لون بهترین رنگ احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زرد زود نفوذ
و خمار آورد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین اقسام بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی
و مغوی اخلاط باشد و عافص تقویت معده و حبس کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود و حامض و مر
آرد و منتن بغایت بد بود و موجب فساد باشد اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و سده آرد و رقیق
و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار زود زایل شود بخلاف غلیظ و تفریح فواید و مضار شراب را
چنین معتبر باید که در هیچ مفردی و مرکبی این نمی‌تواند بود که در وی است و این منفعت نفسانی و بدنی متفق که
تفریحات سرور و نشاط است و از آن است افکار و ترغیب بشجاعت و سخاوت و منع خست
و دفع سوء خلق و جودت ذهن و ذکاء و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون است و براقت و
اشراق آن و انعاش حرارت غریزی و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تنقیه اخلاط و
و استیصال بلغم با جون کسر غلبه سودا و معاونت طبیعت و دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار
و مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات است و انفع ملکوتات و ممیز انسان

از دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف کند و منع ادراکات لشف نماید و سقوط شهوت طعام

و جماع دارد و اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و فتور شکل و ثقل

حواس و غیران از و تولد کند فصل اندر طلاهای و ضمادهای و روغنها که قضیب را و عروق آن را محکم کند

و مجامعت را قوت دهد من غامنا یونانی شحم الثور عنبات و یخلط بشی من اصل النرجس والعاقرقرحا و

الموبزج و یمسح به الذکر و ما یلیه نوعدیگر منه یوخذ بورق و یداف بعسل و یطلی به العصب والسرج والعانه فانه

ینبوط حتی یصح نوعدیگر یوخذ قضب الابل و یحرق و یعجن رماده بشراب عتیق و یطلی علی القضب فانه یتعجز بالانعاظ

نوعدیگر یوخذ بورق و حلتیت سحوقین کالکحل و یلوث و یدلک به اصل الذکر والمراق و ما حول القدم

نوعدیگر ینفع من ذلک دهن اللبان والزنبق و ناردین والرازقی و دهن الملک و دهن الخیری الاصفر

و دهن السوسن و دهن البان انفع منها نوعدیگر موج قوی کان یستعمله المتوکل یوخذ فربیون و حبه بسیر

و عاقرقرحا من کل کلواحد نصف درم مشک ربع درم یسحق فی اوقیه زنبق خالص رفیع و یمسح به عند الحاجت

المراق والعانه والذکر و ما یلیه و یدلک و لکا قویا نوعدیگر موبزج حبه سفید و عاقرقرحا و انگرد و بیخ نرگس و بیخ کیر

سفید و قرنفل و دارچینی وزن مساوی در زیره کاو و نیم روز حل نماید و طلا کنند نوعدیگر پیاز نرگس کلان

بگیرند بکوبند آب آن بگیرند و زیره کاو حیوان دو جزو هر دو را مخلوط کرده بر قضیب طلا کنند سه مرتبه بالی

قضیب را محکم و باه را برانگیزد و باید که بر روز کند نوعدیگر پیاز نرگس کلان پنج عدد روغن یاسمین هشت دام

پیاز نرگس را بکوبند و روغن تا لعاب خود باز دهد همراه روغن مخلوط کرده با تش نرم بجوشانند تا آنکه لعاب کم گردد

و روغن بماند صاف کرده جدوار خطائی و مشک از هر یک دام سوده اضافه کنند و نگاه دارند وقت

حاجت بر قضیب و خصیه و میان کنج ران دیگر و کف های پای بسیار بمالند پای بر زمین نه نهد اسک و نعوظ آورد

نوعدیگر مجربست برای بیخ مجربست بیخ کیر سفید و جبهٔ سرخ و سفید و بیر بهوٹی جلدها دی گرفته سائیده عوض

یه عنبر از هر یک پنج مثقال مخلوط کرده روغن بکشند و بشب یکروز طلا کنند عنی بحالت اصل باز آید نوعدیگر

صاحب تذکره می نویسد که نهایت مجربست پیاز عنصل را بکوبند و در چهار چند روغن زنبق بجوشانند تا

مهرا گردد باز بدان روغن کف پاها را طلا کنند بعد از آن تا صبح پای بر زمین نه نهد شهوت

از سر عود کند و نعوظ آرد نوعدیگر پیاز نرگس ربع سیر شیر برنجاسف نیم سیر مشک یکدام عاقرقرحا یک مثقال

لیا لسه یکدام

لسباسه تکدرم دارچینی بوره ارمنی از هر یک ربع مثقال کوفته بخته و پیاز نرگس را ریزه کرده
در شیر بکور اندازد و پهرکی کند تا سه روز بعده نگاه دارد و وقت حاجت لت کرده طلا کند
در سه روز صحبت باید مجرب است نوع دیگر جوز بویه کلان وزنی یکعدد همسنگ او از تخم جوز ماثل
و عقرقرحه و بورق تیکه لون و افیون و بجهاک گرفته مایده کرده با روغن گاو در کنوزه سبحل
از دسته چوب نیم تا دوازده پاس حلما نید و بپند و وست ازان باز بدارند که شل هم
گردد نگاه دارند حسفه کلو رشته بر قضیب طلا کنند و برگ پان بهاله از پارچه بهبندد عجب حالات اصلح
اید به تجربه رسیده هیبت اکثر کسان ساخته مفید افتاده نوع دیگر تخم جوز ماثل مالکنگنی پوست
بیخ کیر سفید از هر یک چهار درم حب سفید و اکره از هر یک دو درم هر یک جدا مایده کرده با روغن
کنجد مخلوط سازد و در شیشه گل حکمت روغن بکشد و لیکن به تجربه رسیده اکثری را
مفید افتاده نوع دیگر تخم جوز ماثل سیاه حب سفید و پوست بیخ کیر سفید و کچله و اجواین خراسانی
را برابر گرفته کوفته بخته در روغن کنجد چرب سازد و در شیشه گل حکمت کرده روغن بکشد
و نگاه دارند اگر خواهد لیپ کند میاره و پوست بیخ کیر سفید و عقرقرحا و روغن گاو و بیخ نرگس
مساوی گرفته سابیده با روغن بکور ضماد کند سستی و کجی قضیب دور شود و الله اعلم نوع دیگر
قرنفل و دارچینی جوز بویه افیون اسکند باکوهی از هر یک مثقال عقرقرحا حب سفید ترهلیه از
هر یک نیم مثقال بیخ کیر سفید چهار درم فلفل دراز بیر بهوتی از هر یک مثقال زعفران نیم مثقال
اجواین خراسانی چهار درم سیر کلان یکعدد و پیاز حمرا یکعدد چند بیدستر یک مثقال چربی شیر چهار
مثقال سانده حسک ده عدد کوفته با هر یک مخلوط نموده با چربی بکور و شراب دو دانگ یک سیر کهرل
کند هر گاه که شراب و احمرا جذب مقدار دهن سپید ساخته از روغن کنجد چرب نموده در شیشه انداخته
روغن کشد و تا یک هفته مالش نماید و برگ پان و پارچه بپیچد و دو گهری شب باقی مانده دور
کند از باد محافظه نماید اگر نمازی باشد با گرم آب استنجا کند نوع دیگر خراطین پاک کرده خشک
نموده حب سفید بیخ ان و بیخ کیر سفید و تخم جوز ماثل همه اجزا برابر گرفته کوفته بخته از روغن کتان
چرب نموده در شیشه گل حکمت انداخته روغن کشد بر قضیب طلا کند و برگ تنبول بپیچد

نوع دیگر روغن برای صلع زده بیارد تخم جوز ماثل سیاه و تخم بنگ و تخم کوبج و مغز تخم اوستن و سکنه بانکوری
و برسف زرد و کنجد سیاه و بال گنجشک و بیخ سنگها هوئی از هر یک یکدرم انگزه خالص برابر همه کوفته با ریک ساخته
روغن کنجد بار کنند و در شیشه انداخته روغن کشد و تا سه هفته بر قضیب طلا کنند نوع دیگر اسپند کوب
بیخ نیر سفید بابک کنکی حبه سفید کوچله و خراطین و بیر بهولی و دارچینی و اندرجو و تخم ترب و تخم گزر و
مغز تخم گزر و مغز تخم ارنکن و مغز تخم کوبجه و موینج و اجوائن خراسانی و عاقرقرحا و تخم جوز ماثل سیاه و قرنفل و بیخ
سوسن کبود از هر یک چهار مثقال و یکعدد زلو یک عدد سانده همه را کوفته در شراب دو آتشه شبانروز
تر دارد بعد ازان حب کهرل نموده مقدار ده شیشه کولبه در ذیل کنجد چرب کرده در شیشه انداخته
روغن کشد مجرب نوشته است نوع دیگر تخته صلع زفت رومی و خراطین و سیماب از هر یک دو درم مغز
تخم کتک نیم درم روغن زیت هر قدر که باشد چنانکه ترکیب دران راست شود اول نصف روغن
گرم کرده زفت رومی اندازد بعد ازان دیگر ادویه انداخته کهرل کنند تا با هم مخلوط گردد و اگر داند
که خشک است روغن زیت قطره قطره دیگر اندازند و حل نمایند جای که باریک شده باشد بران موضع
بالای قضیب طلا کنند و چند روز استعمال این دوا امر و کامل شود مجرب است نوع دیگر مردی که
بسبب صلع ازکار رفته باشد ترکیب فرنگی مجرب است زهر تیله زعفران لسباسه ربک ماهی خراطین
از هر یک چهار درم سنبل پاو درم قسط و چربی عوش و شیر برابر همه ادویه کوفته و بخته چربیها در سکه کاو انداخته
و ظرف مسی با چربی که بر سر آن مس گرفته باشند شب و چهار پاس حل کنند وقت حاجت نیم درم طلا
کنند بالای آن برگ تنبول یا کاغذ خطائی بچسپانند هر روز بعمل آرد تا فایده بینند نوع دیگر سنبل و گوگرد
زرد و سنبل کهار و سلاجیت و سیماب از هر یک یکدرم سیماب را در ظرف تنبول انداخته از ما بیده
گوگرد زرد انگشت حل نمایند که سیماب کشته شود زرنیخ و مصطگی از هر یک ربع مثقال مالیده هر یک کرده
با روغن کاو حل نموده بر پارچه خاصه یا بافته وصل ساخته و آلوده کرده با شیخ آهنی بجنبد از هر یک
طرف سر فتیله بسوزد روغن که ازان بچکد در ظرف چینی بگیرند و نگاه دارند قدری بر قضیب بمالند
و بالای آن برگ تنبول بسته روز دیگر موقوف کرده باز بعمل آرند قضیب را سخت گرداند و
نعوظ تمام آورد نوع دیگر جهت کجی قضیب زعفران علک مصطگی از هر یک یکدرم مر دو درم قسط زراوند

افیون

فرفیون از هر یک سه درم علک و میعه را در روغن گل حل کرده مر و زعفران برادر شراب ساییده با هم آمیخته
طلا نماید نوع دیگر سیر پیهوشی چهار درم خون مرغ سفید ده درم دارچینی سه درم روغن گاو ده درم چربی
شیر سه درم دارچینی و سیر پیهوشی را ساییده کرده در ظرف آهنی از چوب نیم تا سه پاس سحق کنند بعده
چربی شیر انداخته حل نمایند و بعد از آن روغن گاو داخل کرده بپایند که جلد دوازده پاس شود و بعد از آن
نگاه دارد و ضماد کنند و برگ پان بچند حلقه بحالت اصلی باز آید کمی و زیادتی درست شود و اگر کسی
بجهت سستی ضماد نماید چنان قوت بخشد که از خیزش قضیب عاجز شود نوع دیگر ضماد بجهت حلقه و سستی
قضیب قرنفل تخم جزر باتل افیون زعفران جوزبوا از هر یک یک درم کوفته بیخته در روغن گاو
همه را انداخته سحق بلیغ نماید و بر قضیب ضماد کنند و برگ تنبول بندد و تا یک هفته عمل نماید سستی برطرف
شود نوع دیگر اسکندناگوری پوست بیخ کنیر سفید دارچینی افیون وزن برابر گرفته در کمر چراس کرده
چون حرب یار یک شود بر قضیب طلا کنند و برگ بیدانجیر بندد و در یک روز سه مرتبه سستی قضیب برطرف شود
نوع دیگر فرفیون عاقرقرحا از هر یک دو درم قطره [illegible] لسان [illegible] دارفلفل از هر یک یک درم مصطکی
جند بیدستر از هر یک نیم درم افیون سه درم روغن نرگس پنج درم تمامی اجزاء کوفته بیخته در روغن مذکور
حل نماید چون یکذات شود بر قضیب طلا کنند شهوت عظیم و استقامت قوی رو دهد نوع دیگر
پوست بیخ کنیر سفید جوزبوا سنگدف از دو جزو اول یک یک مثقال از جزو ثالث ربع مثقال کوفته بیخته از آب
گوگشار مقدار کنار صحرائی حبه بندند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت با شراب ساییده ضماد کنند
و بالای آن برگ تنبول بندند و بعد یک پاس دور کرده صحبت کند نوع دیگر سیر پیهولی به شیر ساییده
و پیه عوک و مغز استخوان [illegible] وزن مساوی گرفته و برابر همه مسکه گاو مخلوط کرده چندان
سحق کنند که مثل مرهم گردد بعد از آن ضماد نموده برگ پان بندد چند روز عمل کنند چندان قوت
و شهوت شود که در پوشش راست نیاید فربهی و تندرستی بسیار شود نوع دیگر عاقرقرحا دارچینی
حبه سفید قرنفل لسان [illegible] از هر یک مساوی گرفته کوفته بیخته با زردی تخم مرغ با [illegible] مخلوط نموده
با شراب دو دانه حل کنند چون یکذات شود ضماد نموده برگ تنبول بندد بعد از یک پاس دور کنند

در استعمال چند روز سدر سستی و سختی بسیار معاینه نموده شود و در مفلوج عنه مجرب نوشته است نوع دیگر دارچینی
عاقرقرحا سر بهوتی زعفران خراطین خشک قرنفل از هر یک یک درم جوزبوا یک عدد روغن کنجد را
هر الس کرم ساز د و برگ شوک سیح شش عدد و تاک یک و در روغن لبوزد و بعده ادویه ادویه در کهل انداخته
با روغن سحق بلیغ نماید تا مثل مرهم گردد نگاه دارند و ضماد نموده برگ پان پیچد و استعمال چند روز جوی
ملاحظه کند نوع دیگر ضماد چاکیری زعفران لسانه قرنفل سنگرف سر بهوتی جوزبوا از هر یک نیم مثقال
دارچینی یک درم موم کنجک تربت عدد و برگ جوز نارگیل تا آنگاه بس حل نموده مثل مرهم ساخته
ضماد کند و برگ تنبول پیچد و اگر مردست باشد چند روز استعمال کند و اگر درست باشد بهتر در نوع دیگر
زهر هلیله بند یک ابلیسار سنگرف جوزبوا افیون تخم جوز نارگیل تیز سفید سر بهوتی از هر یک وزن
برابر کوفته بیخته با مسکه گاو دو پاس سحق کند و نگاه دارد و بر قضیب طلا کند و برگ تنبول بندد هر سه
روز بحالت اصلی باز آید و سستی برطرف شود نوع دیگر روغن بلبان بکجر بوبه ارمنی نصف جز
شهد خالص قدری شهد را گداز د بعد از آن روغن انداز د و بعده بوبه ارمنی انداخته مسلما بند
بر قضیب و انثیین بمالد قوت قوی آرد و سستی برطرف شود نوع دیگر عطر با کنبه دو درم عطر گلاب
یک درم دارچینی افیون خالص جوزبوا سر بهوتی از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته با عطرها بسیح
طلا کند و برگ پان پیچد عجایب بیند و اگر چند روز متواتر کند نفع عظیم بخشد نوع دیگر دارچینی قرنفل
قسط از هر یک یک درم سنگرف نیم مثقال کوفته بیخته با زردی بیضه مرغ حل کرده بر پارچه بافته طلا
کند و بر قضیب بندد و بعد یک پاس [illegible] نماید تماشا بیند نوع دیگر ضماد دارچینی قرنفل عاقرقرحا
لسانه جوزبوا تخم کرفس افیون خالص از هر یک وزن برابر بومیای اندکی و در روغن کنجد با عسل خالص
مخلوط نموده طلا کند و برگ پان پیچد در چند روز شهوت و قوت عظیم شود نوع دیگر قرنفل بهیره جوزبویه
تخم جوز نارگیل عاقرقرحا خراطین خشک زنجبیل مصطکی تخم کرفس مغز چلغوزه مغز حب الزلم زهر هلیله دارچینی
روغن کنجد از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن در کهل انداخته تا سه پاس حل کند چون یکدست
شود نگاه دارد هر شب ضماد و برگ تنبول پیچد نوع دیگر روغنیکه سستی قضیب برطرف کند صفه از

از [illegible]

زهر مکلها کند که دماسار مرتاب طبیعی کند مرتبه خراطین خشک و بوره جنگ هر یک سفید اکره فالی

فقط عاقرقرحا از هر یک چهار درم مائده ساخته و در زردی بیضه مرغ حل نماید و در روغن کنجد چرب کرده

در شیشه گل حکمت انداخته جوره کشد بر قضیب که ذکر رفته طلا کنند و بالای آن برگ تنبول بندد نوع دیگر

ترکیب کشیدن روغن که عروق و اعصاب را قوت بخشد صفت آن تخم مرغ بیست عدد حزنبویه بیست عدد

سنکرف دو درم مغز بادام شش درم اول تخمها را بجوشانند و پوست دور کنند و برآرد بعد از آن زرنگ

عاقرقرحا را مائده کرده در تخم مذکور آمیخته جداگانه خشک کنند بعد از آن در شیشه انداخته روغن کشند و نگاه بدارند

و هفت روز بر قضیب طلا کنند لاکن از سر قضیب احتراز باید [illegible] کند و برگ تنبول بپزد و از پارچه

بندد مجرب نوشته است نوع دیگر روغن عمل فرنگی مثل کنند که اول سار سنکرف هر یک سفید هر سیاه

چه سفید چرب شیر روغن سیداخیر چرب عوک از هر یک یکدام پر بیهوتی نیم دام زردی بیضه مرغ [illegible] عدد

خوش داده [illegible] خراطین خشک از هر یک یکدام این همه را کوفته مخلوط با روغن کرده

با زردی بیضه مرغ حل کرده [illegible] ساخته اندک خشک نماید و داخل شیشه گل حکمت کنند و مثل جوره

روغن بگیرد اول نیم آثار با چک آتش کنند چون بسوزد با و سیر دیگر همین طریق تا دو نیم سیر چک

آتش دهد اندک اندک تا دو دانو بکشد روغن که برآید اندک بر قضیب مالش نموده برگ پان

بپزد و بالای آن پارچه بندد و در چند روز سستی برطرف شود نوع دیگر ترکیب روغن صفت آن

مار و بیضه مرغ اندک سوراخ کنند و زردی از آن بالکل دور کنند [illegible] نیم دام کند [illegible] سفیده همراه

سفیدی [illegible] روغن [illegible] داخل کرده بوزن [illegible] جوالکار و از آرد گندم دو پیاله سازد

بیضه را در یک پیاله نهد پیاله دیگر بالای آن وصل کرده روغن سیداخیر در کرعان انداخته

بیضه را بریان کنند چون خوب سرخ شود از کرعان برآورده اسپه آرد را از بیضه دور کنند

سفیدی بیضه که منجمد خواهد بود روغن در آن خواهد برآید با سنگ گرفته نگاه دارد در وقت قضیب

یک خط از سنگ بکشد از [illegible] جوان خواهد شد و [illegible] نوشته نوع دیگر روغن صفت آن

شیر آک و روغن گاو بوزن مساوی اول روغن را گرم کنند چون در کچکی آید شیر انداز و چون

روغن شیر را بسوزد و روغن را صاف نموده بدارد و اندک بر قضیب طلا نموده برگ پان بپزد و از [illegible]

عمل بلطف آید و فایده بیند فصل در سرعت انزال و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند قسم است

قسم اول که بسبب ضعف قوت ماسکه از باعث برودت و رطوبت علامت آن کثرت و کثرت منی

و بیاض لون آن و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بانگو و گلقند متناول نمایند

و تنقیه بدن از رطوبت بقی و اسهال و ادویه گرم و قابض مثل اطریفل کبیر و صغیر و معجون خبث الحدید

تناول کنند صفت آن اطریفل کبیر در [illegible] و صفت اطریفل صغیر در [illegible] صفت معجون

خبث الحدید کبیر پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله مقشر و پوست بلیله

و فلفل گرد و فلفل دراز و زنجبیل و سعد و شیطرج و پوست ترنج و خبث الحدید و مسک و نانخواه مقشر

از هر یک ده درم خبث الحدید را در سرکه تا [illegible] روز [illegible] بعد از آن در سایه

خشک نموده بریان کنند و در روغن بادام چرب نمایند و باقی ادویه را نیز [illegible] نموده

به چند عسل کف گرفته معجون سازند از یک درم تا هفت درم سازند نوع دیگر خبث الحدید [illegible] درم

[illegible] کنند که در سرکه خیسانیده [illegible] خشک کنند [illegible] طباشیر چهار درم [illegible] خشک ۳ درم

[illegible] دو درم [illegible] کرده به عسل [illegible] ۳ درم نوع دیگر سعتر و [illegible]

[illegible] به عسل [illegible] نوع دیگر معجون [illegible] سرعت انزال را نافع باشد [illegible]

[illegible] بلوط [illegible] مساوی کوفته باد و مقدار آن عسل [illegible] شربتی یک مثقال نوع دیگر

معجون [illegible] در سرعت انزال مفید است صفت آن کبابه چینی قرنفل فلفل سنبل خصیة الثعلب

مصطکی نانخواه از هر یک ده درم کوفته بیخته و در سه من عسل معجون سازند شربتی دو درم نوع دیگر

معجون کنند بجهت سرعت انزال نافع است صفت آن [illegible] بلوط [illegible] خشک از هر یک

ده درم زیره کرمانی کردیا نانخواه از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد

آمله مقشر ۳ درم کوفته بیخته با سه مقدار عسل [illegible] شربتی دو مثقال صباح و شام غذا

کباب و قلیه خشک با نخود آب [illegible] و کبوتر و گنجشک بخورند و برنج مزعفر با زیره و دارچینی زرنب

[illegible] نوع دیگر [illegible] در تطویل انزال اثری تمام دارد

صفت آن عود خام قرنفل از هر یک ۳ درم زعفران نیم بانگو دو درم دارفلفل [illegible]

[illegible]

نانخواه از هر یک یکدرم کوفته بیخته با قند بقوام آرند و سرشته و حب سازند بمقدار نخود نوع دیگر حب عنبر
از مجربات صاحب تحفه المؤمنین جهت نقوط مجربست بعد از سه ساعت نقوط زائل شود و تا دوازده ساعت
و چون با آب سرد وجود را بشویند نقوط برطرف شود و چون در دهان نگاه دارند و عرق جیبانه روزی بار می‌کند
و دهن را لبان معطر می‌سازد و بعد یک سبب با یه شیر اعرابی و دو دانگ که دو مثقال می‌شود مغلب مصری
و خولنجان از هر یک نیم مثقال مشک و مصطکی و قرنفل از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بقدر مغز فندق
حب سازند روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شیر تازه با آب تره تیزک با آب گرم
بخورند و از این حب تا نیم مثقال می‌توان خورد و مرطوب مزاج زیاده میتوان خورد نوع دیگر
جهت امساک منی بغایت مجربست و از تمر هندی را سه چهار روز در آب حل بتره لوبیت اورا گرفته
با کمی مغز دو جز کوفته با ماده کرده با قند حب بقدر نخود ساخته و دو عدد بخورند گویند که رفع اثر از
زن بهوش می‌شود نوع دیگر حب جالینوس جهت امساک منی بغایت مجربست و کسی که عاجز باشد
از ازاله بکارت خواه از سستی اعصاب و خواه از علق و خواه سبب دیگر علت که اول شب بخورد بیدار
و الادرشب دوم تا سوم مجربست صفت آن مغز تخمک ترکه در وقت هیجان گرفته باشند سقافقل
مصری تازه تخم پیاز سفید کنجد تخم کندنا مغلب مصری تخم جرجیر ثمکا صید چلمه وزن برابر سنک
قندری کوفته بیخته با آب جرجیر با عسل خالص حب ها بندند شربتی یک درم تا یک مثقال بیاید داد
سمکه صید ماهی در چشمه قریه لول نزدیک شهر بدایس ملاو شام یافته می‌شود و در تقوط و بقوت باه
اثر تمام دارد من کتاب تحفه المؤمنین نوع دیگر منضجی که بعد از جماع خورند باز بقوت اصلی آیند
گویا که جماع نکرده‌اند صفت آن خوده که از حرب عود هندی میکیرند و مصطکی از هر یک سه درم تخم باکه تملی
یکدرم هر یک را کوفته بیخته با رنگ ساخته با وجوه سرسته حب بقدر فلفل بندند و شربتی دو حب تا چهار حب
نوع دیگر حب ممسک صفت آن جوزبوبه و عاقرقرحا از هر یک بیستی درم بسباسه نه ماشک تا یکدانه بسه ماشک
تخم اونکل دو درم کوفته بیخته مقدار کنار دسی حب ساخته پیش از جماع بدو ساعت بخورد
نوع دیگر حب ممسک از رسقانی صفت آن جوز بوا بسباسه از هر یک ۱۱ درم قرنفل یکدرم افیون
و زعفران از هر یک یکدرم کوفته بیخته با هم آمیخته صد و سی و چهار حب بندد اگر قوت قوی بود و

و الله شفقت در حب سانفو یکی از ان با نبات پیش از جماع سه ساعت بخورد بعد ازان اب و طعام نخورد
یکبرگ تنبول نیم باز اثران لنشود نوع دیگر از ذخیرة التجار حب مبهی و ممسک و دافع امراض بالغ از نواب
اسلام خان مرحوم زر نهه(؟) سفید ستکه یکدرم سها که یکدرم سه درم فلفل گرد شبه درم تخم کتان حلوا(؟) شش درم همه را
سائیده هفت لغفه دهد از اب برگ کتان حلوا و مقدار ماش حب سازند و نگاه دارد تا سه حب توان خورد
نوع دیگر حب ممسک مجرب نوشته است صفت ان زعفران جزو نوبه لیسا سه کافور افیون عقرقرحا اجواین خراسانی
هندی جوز بل سنگرف جز اعظم لوبان هر یک وزن برابر گرفته و بخته در شهد خالص بوزن دو سرخ حب بندند
یک حب وقت شام با برگ تنبول بخورد بالای ان چیزی بخورد دیگر شیر هر قدر که خواهد نوع دیگر حب
جهت امساک نوشته صفت ان جز نوبه لیسا سه قرنفل دارچینی زعفران افیون مالکنگنی اجواین خراسانی
همه را وزن برابر گرفته کوفته بیخته از اب کوکنار مقدار حب سرخ حبها سازند یک حب بخورد
بالای ان اب و طعام چیزی نخورد دیگر یک پیاله شیر و برگ تنبول اگر امساک زیاده شود اندک نمک بخورد
نوع دیگر حب ممسک افیون خالص قرنفل لیسا سه جز نوبه هیل اجواین خراسانی وزن برابر گرفته با اب برگ پان
سائیده بقدر نخود حبها سازد وقت حاجت یک حب بخورند بالائش چیزی پان و شیر چیزی بخورند
نوع دیگر حب امساک مجرب نوشته قرنفل یکدرم زعفران جزنوبه افیون مصری از هر یک سه درم خصیة الثعلب
دو درم مصطکی رومی جوز لفاح اجواین خراسانی دارچینی از هر یک یکدرم مشک خالص ربع درم همه را
کوفته بیخته با هفت عدد برگ تنبول حبها بقدر نخود بسته یک حب بخورد بعد ازان از طعام و اب
چیزی نخورد دیگر شیر و پان هر قدر که خواهد بخورد قسم دوم سرعت انزال که باعث کثرت منی و غلبه
حرارت شود علامه ان اعتدال قوام منی و کثرت ان و خوب انتشار علاج ان کثرت جماع مقدار بعد
و تقلیل طعام و گوشت و شراب کنند و فصد نمایند و شربت سکنجبین و اب انارین و اب غوره و شربت
نارنج و لیمو میل نمایند صفت شربت سکنجبین و شربت نارنج در صداع حار ساله مذکور شد دیگر سرعت انزال
که بسبب حرارت و حدت منی بود علامه ان گزیدن در وقت بیرون امدن و زردی ان علاج ان
شیره تخم کاهو و شربت حماض و صندل و لب خیار کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند
دیگر از ضعف اعضاء رئیسه اگر بود در ضعف باه علاج ان مذکور شد فصل در ذرور منی و وذی

دوای کثرت احتلام و رقت منی و رطوبتی بود رقیق که روان شود در آغاز شهوت جماع و دوای سیلان
منی و برآمدن آن بغیر اراده و این چند قسم است قسم اول در حالت کثرت منی از قلت جماع و از
حرارت جگر باشد که منی ازو حاصل شود علامة آن خروج منی بسیار در وقت جماع بی دفع ضعف علاج آن
فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و ترک آب غوره و ارزنک و بیشتر متناول کنند صفه
شراب غوره و صداع صفراوی صفه شربت ریباس و صداع ببقیه مذکور شد غذا آب عدس و سرکه خورند
و آب کاهو و کشنیز و کوکنار و عرق گل و بید مشک مالیدن و روغن بنفشه و کدو با هم مالیدن و در فصل باشند
و دیگر در فور منی دوای از حدت منی باشد علامة آن احساس حدت در محل خروج و حدت بول
علاج تبرید بشربت سرد و تبرید و دوای سرد از خرفه و گلنار و کاسنی و خیار و کثیرا و نیلوفر نوع دیگر عن قانون
قال شیخ الرئیس رحمه الله تحفظات المنی بزر الخس و بزر البنج و بزر الخیار و بزر الشهدانج و بزر قطونا مدقوق
و الکزبرة الیابس و نیلوفر مجفف بدق جمیع الابزار قطونا و [illegible] مسقوف و دیگر آنکه ندی حار سبب
از اشتعال اوعیه منی و سوء مزاج و صفوف حرارت باشد علامة آن رقت منی و انزال بی التذاذ علاج آن
دوای حار که منی را کم کند مثل سعد و پودنه و شونیز و زیره و شاهدانج و کلنار و مسیه و معجون کمونی صفه معجون
کمونی و را[illegible] مذکور شد نوع دیگر عن قانون من المرکبات الکمونی تحفظ المنی جدا و ان
کان صاحبه محرورا اسقی بالخل مرکب جید صنوبر بقشره مقلو و مقل عشرة جلنار و ورد من کل واحد
خمسة خمسة بزر السداب سبعة دراهم بزر الصلحت[+] خمسة بدق و یجبل بخیذ و الاقرص المثال سایر الادویه
بفنجنکشت[+]
نوع دیگر منه الثبت وزن ثلثة دراهم و بزر الخس و بزر الحمقا من کل واحد اربعة دراهم لشرب بالعدس
نوع دیگر منه بزر السداب و الحدید سبعة و بزر البنج احمر [illegible] الشربة دراهم لشراب الممزوج نوع دیگر مر بزر السداب
درهم و دو شونیز درهم و [illegible] و بزر البنج ابیض من کل واحد درهمین و ورد الاحمر و جلنار من کل واحد
ثلثة دراهم بدق و یجبل و الشربة درهمان بماء بارد او لشراب ممزوج نوع دیگر اصل السوسن وزن
درهمین بزر السداب وزن ثلثة دراهم جلنار خمسة دراهم [illegible] درهمین بماء البروج نوع دیگر منه
بزر الخس ثلثة دراهم و النصف بزر السداب درهمین و النصف لشرب من وزن درهمین [illegible] السکنجبین

نوع دیگر منه جوز بوا و بسباسه و جرجیره و زرنباد و بوده و دار چینی و جمال مقرو با کلیبر و قاقله
و تل و کل و هالی و شقاقل و سنکباره و مر و موصل و نجم کرنج و تخم انجره و کنکی و موچرس و بسفایج
و کوشته و انزروت و بوزیدان و سنبل و چهار از هر یک دو درم کوفته بیخته با شهد جمع سازند و پنج درم بخورد
انواع بهبود و نفع شود و قوت باه و امساک آید نوع دیگر از زرنباد و ابله برابر بار یک سحق نموده
جامه سبز که با عسل ممزوج ساخته بقدر کنار صحرای حب بندد صبح و شام یک حب بخورد نوع دیگر
برای سوزاک و سیلان منی و سلس البول مفید است الایچی سفید صندل سفید تخم سمندر شوکه سلیخ سورنجان
گوکهرو تخم کهیله تخم سنبل تمام یکجا همه بلا برابر کوفته بیخته برابر همه نبات اسفید نیم تولچه صبح و نیم توله
شام با شیر گاو و آب انداخته فرو برد نوع دیگر کوزه ملی دو درم سائیده جوارش انداخته
تفاشوق بخورد علاج تخم ساتهی روغن گاو انداخته و از نمک و جماع پرهیز نماید دیگر از تشنج و قذف
در عضله منی روان میگردد علاج آن کسح نمایند و روغنها در عانه و خصیه بمالند و دیگر از کثرت جماع
جرب کرده که داخته شود و ضعف کرده علاج گفته علامه ضعف کرده و از جماع جبری بسیار
برآمدن و این علامت ردی است ضعف و کم قدرت میباشد علاج ضعف کرده نمایند و معجون
للوب نفع تمام دارد صفه آن در ضعف باه مذکور شد قسم دوم در حارت گفته از الف و سوده و
حکایت جماع و فکر آن علامه دلالت که اعضای منی بحرکت آید اگر ضعف بود بخارد در وقت ظاهر
گفته و اگر قوی بود موجب انزال گردد علاج آن معجون ماده الحیوه و لبوب که صفه هر یک
در ضعف باه گذشت و مالیدن روغن فرفیون در قضیب مفید بود صفه روغن مذکور در صداع بلغمی
با ماده مذکور شد و پرهیز از حکایت و حرکت جماع نمایند نوع دیگر سیلان منی که از حارث می شود
زنان را بتداوی بعلاجهای که مذکور شد نمایند دیگر آب منی رقیق که بعد از بول بیرون می آید از
دوری گویند علاج آن تخم فنجنکشت و گلنار از هر یک برابر شربتی دو درم سر سکنجبین نوع دیگر
شهد اسفیدی روغن گاو بریان کرده و شهد اسفیده دو درم بسایند دافع سیلان منی و مذی بود
دیگر کثرت احتلام سبب او مثل اسباب در ورم است علاج آن البته در صفایح اسرب بعد ربا باره

البته

بر پشت بندد بر مقابل کرده و خواب بر فراش کتان و برگ بید و گل سرخ و بنفشه و امثال اینها نمایند و
اجتناب نمایند از چیزهای گرم که موجب گرمی گرده و شراب میگردد و دروح و خون متکسر شود و بند
فصل در کثرت شهوت جماع و قدرت بر بسیاری مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی
و امتلاء بدن و اجتماع از آن جمله است که اکثر مردم طالب این باشند و این را شهوت نباید گفت
و این چند قسم است قسم اول که از امتلاء بدن و کثرت خون و منی بود علامه آن کثرت باه و قوت
بدن و حمرت لون اگر خواهند که در آن تقلیل کنند علاج آن اولا فصد کنند و هر روزه تخم شربت سکنجبین و رب
غوره تناول نمایند صفه شراب غوره در صداع صفراوی مذکور شد و نقوع فواکه مفید بود صفه آن در برسام مذکور شد
ضماد بر پشت از طلی و کسفره تر و برگ بید نمایند و شربت نیلوفر و تاریخ و آب سماق و زرشک فایده و الله
صفه شربت نیلوفر و تاریخ در صداع حار مذکور شد غذا سکباج و لیمونی و عدس خورند صفه سکباج
و در اسهال مراری مذکور شد و دیگر کثرت شهوت بواسطه حرارت که در اوعیه و مجاری منی حادث شود
یا حکه بسبب ماده حار واقع گشته افراط از شهوت باز دیدآید چنانکه عارض میگردد و عورات را
حکه در فم رحم علامه آن اکثر هر گاه که جماع کنند میل زیاده شود و از جماع المی احساس کند علاج آن
فصد و اسهال ماده حاد مثل مطبوخ هلیله و افتیمون و آب سرد در ابدان فایده دارد صفه
مطبوخ هلیله در صداع صفراوی و صفه مطبوخ افتیمون در صداع سوداوی مذکور شد و میل کردن شربت
عناب و نیلوفر مناسب باشد صفه شربت عناب در برسام دموی مذکور شد غذا آش ماش و شیره مغز
بادام خورند قسم دوم کثرت شهوت بسبب نفخ و قراقر که از خلط سوداوی که باعث سرعت انعاظ بود
علامه او تقدم تناول منفخات بود علاج آن ادویه که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و بنفشه و انیسون
میل نمایند و ادویه که مجفف و محلل رطوبت و ریاح مثل تخم بنا و حب ایارج نفع دارد صفه معجون
تخم بنا در ضعف الکلیه و حب ایارج در صداع دموی مذکور شد و اگر نفخ بسبب حرارت شده باشد
تخمهای سرد مثل تخم خیار و کاهو دهند فصل در فرسیوس و او اسم یونانی است قایم الذکر
که اهل روم در عربی از آن تعبیر نمایند و بعضی گفته اند که نام ولد سلطان است و برخی گفته اند

صورتی مرد در حمام که آن را شیطان رسود گویند قائم القضیب که بدست خود گرفته و از دیدن آن اسم نام مانده
و این الفاظ ذکر بلا شهوت جماع باشد یا با شهوت و دوام منکسر و کشیده نماید بواسطه شدت
صلابت و اکثر او را دوا نکنند ورم پیدا گردد و از باعث مشارکت شرایین دل و دماغ موجب هلاک
گردد و این چند قسم است قسم اول از حرارت گردد از سبب ریح غلیظ که از مجاری قضیب و اعضای جماع
بود علامه آن آنچه در مجاری عروق متولد شده است که با لعوق اصلاح نباشد علاج آن تنقیه بدن
نقی و خوردن ادویه که نفخ و باد را زایل نماید باشد چنانچه زیره و تخم کرفس و تخم سداب و حب الرشاد و صعتر
از مجموع با بعض بقدر دو درم با عسل بیاشامند و روغن های گرم چنانچه روغن سوسن و یاسمین و غیره مالند
نوع دیگر روغن سوسن و در صداع بلغمی با ماده مذکور شد نوع دیگر کسیر خشک و کلیج و برزالبج و گلنار
و حب الرمان و عدس و تخم خرفه و تخم کاهو منع تولد ریاح مینمایند و قضیب را بروغن گل و آب کاهو
و کشنیز و کاسنی و صندل و کافور و افیون طلا کرده باشند لاکن افراط ننمایند که باعث زیان حس و
حرکت قضیب شود غذا مرغ با آب غوره و سماق و نارنج سازند و [illegible] قضیب از اخلاط غلیظ
شود علاج آن مسهل رقی و منع از غذا مولد بلغم و مالش [illegible] و [illegible] که در روغن بنفشه و خرد
و بلو فرجون میده باشند قضیب را با آن بگویند قسم دوم در الفاظ قضیب منی در او [illegible] لذت جماع
بدنی حاصل شود علاج آن اگر حرارت و حمرت بود فصد باسلیق نمایند و آب انار و شیره خرفه
و شیره خیارین با سکنجبین با شربت [illegible] بیاشامند و طلا [illegible] از [illegible] و بنفشه فرمایند فصل در [illegible]
و آن چنان باشد که در حالت جماع غالباً بی اراده [illegible] و سبب [illegible] اعصاب منعقد می شود قطعات
برابر شوانند گرد و [illegible] این علت [illegible] گردد و بیشتر این علت کسانی را بود که از جماع لذت
کم یابند و منع [illegible] در غایت رقت و حدت بود [illegible] کثیف و سست [illegible] عظم جماع دارند
و اکثر فرزندان آن ناقص العقل بود [illegible] که [illegible] باشد از جماع [illegible] و غیره و فرزندان
کامل العقل و فکر و سایر قوی و در غایت [illegible] بود و اکثر این مرض کسانی را عارض شود که قوی
عضلات [illegible] ضعیف و عصب [illegible] است علاج آن [illegible] از مجامعت خود را بر خلا عرض کنند
و [illegible]

و تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند ابو عبد الله گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم صندل سفید
نیم درم صمغ عربی و کندر از هر یک دو درم بکوبند و با آب سیب ترش سرشته دو قرص سازند و گاه استعمال
با شراب سیب یا به تناول نمایند رباعی هر کس که از و غایط گردد معلوم از بوی بیان کنم علاج حتمی
مرقوم بکوب کمی چو بازو نیش بدو شیاف مرفوع شود علت صحیت منظوم مقعد بیان بدانکه
بازو سفید زاکه سوراخ مذکور گشته باشد بقدر حاجت بگیرند کوفته بیخته بشراب حب الآس که صمغش در
صوف تا سکه گذشت بسرشند و شیاف ها ساخته صبح و شام بر دارند ابو عبد الله شیاف از گلنار
گلنار دو درم اقاقیا و گلنار ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند و شیاف کنند و بر دارند و مغز
مقعد بیماران و اطبا بود اختیار نمایند ابو عبد الله شیاف از و سفور العلاج صفت آن گلنار و بازوه
و کندر و اقاقیا و صمغ عربی بکوبند و شیاف ساخته در محل جماع بر دارند و روغن ابهل و روغن نار دین
در مقعد مالند صفت روغن نار دین در فالج مذکور شد صفت روغن ابهل که منفی محفه خواهد شد غذا
آش سماق و قلیه جگر سبزه و کشنیز ابو عبد الله عن الدبی کلس فی طبیخ الاشیاء القابضة المقویة
المقعد و ذلک مثل جوز السرو و الابهل و الجلنار و نحوها ابو عبد الله منه مرهم جید یوخذ وبر السرحل
و من البخار و سحق الکهربا و الاقاقیا و السوس البابلس و الحناء و یتخذ مرهم و یستعمل داخلا
حلقة المقعد فصل در ابنه که از اعلات مشایخ گویند علامات آن حکه و حرارت یا پیش از جماع
بود و اوان بیت یوسفی این علت ابنه از حالات معلوم محمود بود علاج امر بد موم کرکب دو سه بار
حب صبر بدهند موجود بود صحت و علت معدوم صفت حب صبر در صداع بلغمی مذکور شد ابو عبد الله
عن الوجیز قد یعارض من الرجال حکة فی الامعاء لا یزول الا بالمنی کما یعرض للنساء حکة فی الارحام
و لهذا قد یکون بعض هولاء کبیر النفس قویا علی الجماع و المسترف ریاسة و جبة فی الدبر
غیر الابنة و لذی ابنه العلاج الفصد والحبس والاستحانة والقابة فی غموم و هموم و محاکات
و محاجمات و ما کان ان حکة کما قلنا فاستفراغ الخلط الحاک و فی الاکثر یکون بلغما مالحا
والاحتقان بالادهان المسکنة اللحکیة کدهن البنفسج واللعابات فصل در معطشات
ذکر بعضی جزهای ح قصیب و بار کند و سطر یوسفی جون رفت نیز هر دو از پی عظیم گردد و عظمش بدید

طریق طلا کنان قضیب دیگر
بی رنج و الم و قضیب بسر لشود لذید طلا سحوق علق را و خراطین را هم
آنست که قضیب را الفید حاجت بگیرند و یکبار دکرم کرده و بر روی زیر باس از بار ریسمان یک بند بسازند
و هم کلم طلا بسازند و بگذارند که سر نشود و سه بخیه لیس بعلق بردارند و باز هم کلم طلا کنند و بردارند تا
و منکه عظیم شود من عنابها یوخذ خراطین فیجفف ویسحق بالماء ویداف بدهن سمسم ویطلی به بعد
الدلک ویترک لیلة ثم یغسل ویدلک ویطلی فانه یغلظ جدا ویوخذ العلق فیلقی فی ماء
مملح فیها ماء ویترک حتی یجف ویسحق ناعما ویطلی فانه او یطلی القضیب ملس الالات فانه یغلظ
نوع دیگر از شفا حلبه و زنجبیل و خراطین و ماهی خشک کرده و زرنیخ سرخ و قسط و کحیل از هر یک وزن
برابر با روغن کنجد سیاه و شیره کتان بر آتش چندان بسحق کنند که چون مرهم شود اول قضیب را با آب گرم
منکب بمالد و بشوید چند آنکه سرخ شود بعد از آن این دارو طلا کنند تا یک هفته مداوم همچنین کنند قضیب
سطبر و دراز گردد نوع دیگر قضیب را الیه گاومیش بسیار بمالند چنانکه سرخ شود بعد از آن گوشت گاو خام
پیچیده کرده بر او نهند و چند گرت همچنین کنند سطبر و دراز گردد نوع دیگر سرطان بروغن کنجد بجوشانند چنانچه
پخته و سرخ شوند سرطان را بر آورده روغن را نگاه دارند هر روز بر قضیب بمالند سطبر و دراز گردد نوع دیگر
از ضمادات مدبوغ زیف آورده که جرم لحم او بشکن بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا
کنند تا یک هفته قضیب را بزرگ و سطبر گرداند نوع دیگر از کفابه عفرقرحا دو درم لب ... عنصل
دو درم بر قضیب طلا کنند از بعد از مدت چند روز دراز و سطبر شود نوع دیگر سرگین خرس در آفتاب
نهند قرقره و چند مدتی در آن مانده کرده ... و بالایند و بر ذکر نهند همچنان خشک شود دیگر طلا کنند
و اگر بزرگ و سطبر نوع دیگر اگر قضیب را درشت بمالند و رفت روی با روغن هم طلا کنند
قضیب دراز و سطبر گرداند نوع دیگر کحیل و قسط از هر یک وزن برابر با روغن بمالد حل شود چنانکه
سرخ شود بعد از آن این دارو طلا کنند تا یک هفته مداوم همچنین کنند قضیب سطبر و دراز گردد نوع دیگر خراطین
خشک اس کنند و کباب گوشت گوسپند بیس کنند و مانده خراطین بر آن نهند و هم بریان کنند و قضیب
بندد و چند روز دراز و بزرگ کند و فربه گرداند فصل در لذت مباشرت بگیرند دار چینی و
فلفل و دار از هر یک نیم درم اس کرده وقت جماع بر قضیب بمالد لذت قوی حاصل آید نوع دیگر زحل
بدل

بکوبند عاقرقرحا بمدام و فلفل و ورم سوده بآب بر سر قضیب طلا کنند چندان لذت دهد که در تقریر نیاید
نوع دیگر عاقرقرحا زنجبیل تخم کتان حلوه خراطین خشک بشکنند با کوری همه را بسایند حب بندد و با بندند خالص
وقت حاجت بسایند طلا کنند طرفین را لذت بسیار حاصل شود نوع دیگر سیر هندی بخایند و لعاب آن با قدری
کافور حسب بر قضیب طلا کنند از لذت بیهوش گشته نوع دیگر چون خروس سفید با بندند جامه بند و بالش
بجوشانند تا نیک گردد وقت مباشرت بر قضیب طلا کنند اثری عظیم یابد در زن و مرد را لذت بسیار حاصل آید
نوع دیگر خایه گربه اهلی خشک کنند و بکوبد و در عسل بیامیزد و نگاه دارد وقت مجامعت قدری از آن بآب
بر قضیب طلا کنند فی الحال از لذت بیهوش گردند خاصه عورت نوع دیگر بادنجان را الطریق بهرب در ترجوح
بپز و بعد از آن پوست از بالای آن دور کنند و بدست بمالیده شیره از و بگیرند بعد از عسل چیزی ساخته
نگاه دارند وقت حاجت بآب بسایند بر حشفه طلا کنند و توقف نکنند چندانکه خشک شود بعد از آن قربت کنند فی الحال
لذت عظیم حاصل آید نوع دیگر من عجائبنا فی اللذة الذی یزید فی لذة الرجل والمرأة ان یوخذ کبابه
فیمضغ ویبلغ لعابه او یفعل ذلک بعاقرقرحا او یوخذ عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی و کبابه بالسویة فیعجن
بماء فدحل فیه الصمغ ویخذ حبا عند الحاجة یمسک فی الفم نوع دیگر منه او یوخذ فلفل و دارفلفل و دارچینی
و سنبل و خولنجان و سک بالسویه و یجمع بعسل زنجبیل للطلاء و یمسح بالذکر باب بیست یکم در رحم
بباید دانست که رحم عضوی است مؤلف از لیفات عصبانی و وقتی فراخ تر شود و گاه باشد که
تنگ تر گردد و موقع او ورای مثانه و پیش امعاء مستقیم یعنی قدری از بالای مثانه برگذشته است
و از اندرون او سه خانه است یکی مقابل فرج و دوم سوی راست سوم سوی چپ و آن را یکی
گلو و آن را رقبة الرحم گویند و درازی آن گلو دوازده انگشت است از انگشتان خود و دهان رحم
مقابل فرج است که از بیرون ظاهر است و او را دو قرن است مانند پیر و کلما جناح الرحم خوانند
و از پس او دو خایه های زن از خایه مرد بیش تر و خورد تر و آن رقبة الرحم مانند قضیب مردان است
و آن زنان را قضیب گویند و قضیب مردان ظاهر و بیرون آمده و قضیب زنان از چشم پنهان و باژگونه

نهاده است و قضیب مردان تنگ‌تر بود و قضیب زنان فراخ‌تر و قضیب مردان در قضیب زنان
میرود چنانکه در قضیب مردان دو مجری بود یکی جانب مثانه که بول ازو بیرون اید و دیگری
بسوی خصیتین که منی ازوی بر اید و قضیب زنان را که رقبة الرحم خوانند دو مجری بود یکی بسوی مثانه
که بول ازوی اید و دوم بجانب رحم که منی ازان بیرون اید و رحم زنان کشت کار مردان است
و جایگاه تولد کودکان است هر وقت که مرد با زن نزدیکی کند و منی از پشت او در رحم زن افتد
اگر در یک خانه که مقابل فرج است قرار گیرد و منی مرد غالب تر اید و مزاج ان منی حرارت غالب تر بود
و مزاج منی زن باعتدال باشد و نیز از جمیع سوء المزاج خالی بود و رحم صحیح و نقی باشد از وارد خارجی
و از اسباب نادی هیچ مانعی نبود و منی مرد غالب بود از قوت منعقد که در منی زن است فرزند نرینه پیدا شود
و اگر منی زن غالب تر است فرزند مادینه آید و اگر منی در دو خانه رحم افتد فرزند دو پیدا اید و اگر در سه
خانه رحم افتد سه فرزند اید و چون فرزند در رحم بزرگ شود رحم هم فراخ گردد تا خلقت در ترکیب فرو
تمام شود و در وقت البته خون حیض از منافذ عروق بسره جنین رسد و غذای طفل شود و این حالت
بچهار روز تمام شود بعد ازان که علقه شود و این در شش روز بود بعده مضغه گردد و در بعضی اعضا از
هم متمیز شود و خطی خالی تر [illegible] و مستعد ان گردد که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی
مدو مفیض گردد و این حالت در دوازده روز تمام شود و پس بعد ان مزاج ذکوری و اناثی ظاهر گردد
و اعضای اصلی تمام شود و این حالت سه یوم یا تمام شود رسد و بعد ازان اعضا [illegible] تمام خلقت شود
و عروق و مجاری و مفاصل بظهور میوند و این حالت در نه روز تمام شود و این حالات مذکور
در ذکران بمدت اقصر و در اناث اطول چنانکه گویند خلقت پسر سی روز تا چهل روز تمام شود و خلقت
اناث بچهل تا پنجاه روز و بعد ازان نما یابد تا [illegible] شش ماه که اقل مدت حمل است و جنبش در ضعف ایام
تمامی خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود اید مثلا اگر سی و پنج روز تمام شود
[illegible] متحرک گردد و [illegible] دو روز که هفت ماه باشد بوجود اید غالب ان باشد که [illegible]

واگر چهل روز

واگر حمل روز تمام شود در هشتاد روز حرکت کند و سه ولیت و حمل روز که بهشت ماه باشد برآید
و نماند و دلیل گفته اند که مولود در هفتم ماه در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی بحال
بود خرق اغشیه کند و باذن باری عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و از آن
حرکت متألم گردد اگر سلامت یابد تا ماه نهم برسد چنانکه از و زایل شود و قوت گیرد و در نهم ماه بوجود آید
و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود و باز در شکم بمیرد و یا در هشتم ماه برآید و از ین جهت چنانکه او تمام برآید
شود و هوای خارج بنسبت او غریب بود پس هلاک شود و اگر حمل به هجده روز تمام شود در نهم ماه بوجود آید
و باقی ماند و اگر جنین در اول مشود والعلم عند الله ... بیماری رحم و اسباب و علامات و علاجات آن
مشتمل است بر بیست فصل فصل اول در عقر یعنی نازایا بودن و دشواری حمل ماندن بدانکه اسباب
عقر و عسر حبل یا از نقصان منی مرد است یا از نقصان منی عورت چنانچه قلت و رقت منی اصلا نطفه نباشد
یا از بدی اعضای رئیسه کضعف الدماغ و القلب و یا از نقصان عضو مثل کوتاهی و کجی قضیب منی
بقعر رحم نرسد و یا از غذای غیر موافق مثل کثرت ترشی خوردن فانها من جملة ما یبرد و یجفف و نیز
معلوم تواند کرد که منی قوی مزاج صلد حیث لطافة زائله و منی سقیم سقیم می شود چنانکه منی پیر ضعیف و طفل که
بر ایشان رطوبت فضله غالب شده و در اصلاح نطفه اشکال است و منی شخصی که کثیر الجماع باشد هم ... حرارت
کثیر و غیر نضج ... و علامات و علاجات هر یک مذکور می شود اما اسباب سوء المزاج رحم بحسب فساد جسم اول
عارض گردد دشواری حمل بسبب ردی ... رحم منی و خون او را سرد و خشک ساند علامت آن قلت و رقت
و عدم حیض و دم طمث بود و آنکه موی در زهار و قلت حیض و در زمانی از ایام حیض لکن باید جهت آنکه
خون حیض بلغمی بکار رفع شود و رنگ خالص سفید بود و بعض او صلب ... علاج آن چند روز ایارج با
و با لنگو تناول کنند و بعد از نضج منقیه کنند از خلط بلغم با ایارجات و حب صبر ... در صداع
منقیه مذکور شد و حقنه و شیافهای گرم مثل سنجبینه و دواء المسک بکار دارند صفه معجون سنجبینا و صفت الکبد
صفه دواء المسک در بیان ضعف دماغ گفته شد و فرزجه‌های گرم که رحم را گرم می سازد زعفران و سنبل

واکلیل الملک و سافوج و کرد با بجربی مرغ و بط و جربی خنزیر هرکدام که خواهند بموم و روغن ناردین و زرده
تخم مرغ آمیخته فرزجه بر پنبه سرشته ساخته چون از حیض پاک شود سه روز بردارد دوام این بجوزد و در رحم
بسوزد زرنیخ سرخ و مرو جوز سرو و میعه و قنه و حب الغار صمغها را بشراب حل نموده باقی ادویه را بدوا آمیخته
بعد از آن بجوز سازد نوع دیگر فرزجه معین علی الحبل من قانون المحبة الاربع مع الزبد بعد الطهر معین
علی الحبل او مع دهن البنفسج نوع دیگر من مجاهدیه پنیرمایه خرگوش و سرگین او و سماق و مرو زعفران و
عود از هر یک درمی کوفته و در عسل بسرشند و بعد از طهر بر دارند و در صوف بلوث کرده روز چند روز نوع دیگر
من دستور العلاج فرزجه که عجیب و باری دهنده است بر حبل زعفران و حماما و سنبل و اکلیل از هر یک دو درم
سافوج هندی و کرد با از هر یک چهار درم جربی بط یا مرغ آن مقدار که آمیخته کرده با زرده تخم مرغ فرزجها کنند
و روغن ناردین یا بابونه فرزجه سازند بعد از پاک شدن بر دارند و بعد از آن صحبت نمایند تا حمل شود
غالیه و روغن بلسان اگر بر دارند بچه پیدا شود نوع دیگر فرزجه که حبل را آرام سازد و یک دو چند بار سعد و
و قسط و مرو حاو شیر و فلفل و زعفران و عنبر را بیافته سازند و بر دارند نوع دیگر آنچه باری حمل دهد
حبل زهره شیر یا زهره کرگس یا زهره خرگوش هرکدام که باشد مقدار ربع درم بروغن زنبق کهنه یا
ناردین یا پنیرمایه خرگوش مقدار دانگی هم آمیخته بعد از پاک شدن از حیض بر دارند و دوام قبل را از رحم حقل
هر شامیه بپوشید علاج آن خواب و شیره خشخاش با حلبه که در و مصالح گرم مثل دارچینی و غیره انداخته باشند
و زرده تخم مرغ نیمبرشت قسم دوم که سوء المزاج گرم که منی را بسوزد و رحم را خشک گرداند علامت آن لاغری
و نحافت بدن و زردی رنگ و غلظ مواد حیض و بسیاری موی زهار علاج آن شربت فواکه و سیب
و صندل و بیمو و شربت بنفشه و حسی سر و شیره تخم کدو با سکنجبین یا نبات میلیمایند نوع دیگر من شفاخانه با رنگ
بلیله و بلیله و املیه و حب ناز و مهوه و کنجد و گل ... و لوبیا ارچن و انار دانه و قند و سفید برابر سوده
و بخته با آب بقدر پس بلسان درم غلوله ها سازد و بعد از بر دن اعزن ایام حیض یکسان غلوله هر روز بخورد
و بکیا ... بر دارد و الیش کردد نوع دیگر آنچه عکلک را چون از حیض پاک شود بر دارد و شیر دیگر شود برارد

بابکرد

باز گردد بعد از آن بجای پیه بط و مرغ آبی و ماکیان بگدازند و جمیع بطلم دران حل کنند و بردارند غذا
نخود آب و زیرباج و گوشت مرغ و مزغاله و قلیه کدو و اسفاناج خورند قسم سیوم که از خشکی که غالب بود
بر رحم منی را خشک و فاسد سازد و دهن رحم درهم رود و محکم و غلیظ سازد علامه آن هزال بدن و سوء
مزاج دایم علاج آن شراب رقیقه و حبسی با روغن گل و بید و بنفشه و بادرنگ و استعمال حمام معتدل و تدهین
بروغن بنفشه و کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه که از مغز ابل و مغز ساق آهو و مغز مرغ از هر کدام
که میسر شود سازند بعد از آن تخم کدو و تخم خیار بادرنگ پوست دور کرده و حب الصنوبر سفید بوزن برابر کوفته و بیخته
بمقدار جمله ادویه شکر تری یار کرده هر روز چهار درم با شیر تازه گاو بخورد و سه هفته ملازمت نماید البتی گردد
غذا مزغاله و ماهی تازه و اسفاناج و پالوده خورند قسم چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم
باشد رحم را ضعیف سازد و منی توقف نماید و بیرون آید علامه آن از رحم رطوبت دایم آید و خداوند
این علت را چون حیض بسته بیرون آید و بعضی او سست جهد و لون اندام و بول لون او سفید بود و
اگر حمل گیرد ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد و علاج آن تنقیه بدن از بلغم با ایارجات و استعمال
قی و فرزجه از شحم حنظل و انزروت و مر و زعفران و عود و ربت و سماق و ابریشم و عسل آمیخته بردارند
حقنه از ادویه خوشبوی مثل گل و سعتر و سنبل و مرزنگوش و بلیلج نماید بعد از آن بیخ سوسن و سنبول و بلیله و هلیله
و املج و گل و ... و کهربا و کبیس و ... از هر یک پنج درم مع ... با شیر تازه گاو و روغن ... سفر ...
بجوشانند تا روغن باقی ماند هر روغن مذکور با نان گندم بخورد و چون از حیض بیرون آید نزدیک شوهر
شود آبستن گردد بعد از آن ... سده ... از هر یک چهار درم خرکوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند
چون نیم سیر بماند بپالایند و بخورد و سه هفته بر این منوال بخورد و بعد ایام نزدیک شوهر شود آبستن گردد دیگر
بچه نباشد از ماده خلط بلغمی و صفراوی و سوداوی که در رحم حاصل گردد و سبب شود و فاسد سازد مزاج رحم
منی را علامه آن هر وقت آید رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج آن تنقیه رحم ... و
حقنه و ضماد فایق قسم ... در عقر و اسقاط بچه حادث گردد از باد که در رحم است ...
حایل گردد در میان جنین و میان آنچه متعلق و پیوسته است باد که در رحم است علامه آن
باد و ریح دایمی و اذی با ... از غذای نفاخ و اسقاط ... از آنکه ... و ... ماهیت

آواز باد از مقعد بیرون آید علاج آن شربت ماء الاصول دهند صفت آن در صداع سرما داده گفته شد
و دیگر آنچه نفخ باد را دفع کند مثل حلب و عرق بادیان و گلقند و غیره نوع دیگر جوارش که باد را دفع کند
صفت آن زرنباد و درونج و جوزبوا و هیل و قاقله و قرنفل و اجواین و زنجبیل و تخم کرفس از هر یک
دو درم کوفته بیخته در شکر یک درم سفید پشیر نیم درم نرم کوفته برابر مجموع قند آمیخته شربت مثقال یاب
سیرکم قسم ششم در آنچه بسبب فربهی زن بچه نشود علامت آن ارتفاع و کلانی شکم زیاده از مقدار و
اذی یافتن از سبب عرق و باد که در شکم باشد و ستی قبل و اگر حامله گردد از سبب تنگی جنین حمل کلان
گردد بیفتد علاج آن بدن را لاغر کنند بفصد و اسهال بمطبوخ هلیله و غیره و حقنه حاده نمایند صفت مطبوخ
هلیله در صداع سوداوی و صفت حقنه در قولنج مذکور شد و تقلیل غذا و اطریفل صغیر و معجون کمونی مداومت
فرمایند صفت اطریفل صغیر در دوار بلغمی و صفت معجون کمونی در دوار و معجون لک را خاصیت تمام است
در لاغر نمودن بدن صفت آن در وجع الکبد مذکور شد نوع دیگر لک مغسول یک مثقال با سرکه هر روز نهار
بیاشامند بدن را لاغر کند قسم هفتم سده فم رحم که از جهت ورم یا صلابت یا چیزی مثل ثؤلول برآمده
و از آن سبب منع میکند منی را از رسیدن برحم علامت آن اینها ظاهر است ازاله سبب آن نمایند و گاهی
سر رحم را از محاذات فرج بازگونه در روی بیفتد علامت آن چون مرد از صحبت جدا شود زن را درد
بگیرد و خون حیض او اندک اندک جدا شود علاج آن دایه استاد دست در رحم کند بداند که رحم بازگونه
و گردیده است بسبب اخلاط لزج و غلیظ که آنرا گردانیده است علاج آن نخست اسهال دهند بعده مقل
و بهروزه یکجا کرده شیافه سازند و شملیت و سوده و حب گذر بجوشانند و هر روز بخورند بارگیرد نوع دیگر
اگر دایه حاذق باشد کژی رحم را با دست بهم راست گرداند و دست در روغن گنجد چرب کنند و هر روز
رگها را در انگشت میان چند روز درست گردد و بر قرار خود آید اما این فعل بعد از اسهال دادن و
ادویه مذکوره باید کرد تا آسان گردد زیرا که بلغم لزج که در وی است بسبب اسهال و ادویه دفع گردد
و چون بعد از آن دست کاری کنند راست گردد و شرط آنست که چون دایه دست بیرون آرد
عورت همچنان غلطیده باشد و نوزده ازو یکی کند باردار شود و دیگر آنست که فم رحم
عورت دایم بسته شود علامت آن حیض تنک و اندک اندک آید و باشد که حیض یکجا بسته گردد

و بیرون ناید

و بیرون ناید علاج آن زهره پلنگ سیاه و زهره روباه و زهره گنجشک همه مخلوط کرده شافه سازد رحم کشاده
شود و دیگر آنچه در علاج حیض گفته شده درین قسم همان ادویه باید نوع دیگر اگر حجابه شکافته باشد
و نیست در فرج کند و با انگشت شهادت بشکافد و بگشاید چنانکه خون ظاهر گردد و فم رحم کشاده شود
دیگر آنکه فم رحم عورت کشاده بود و گاهی بسته شود اگر منی درو در مدخل باید قرار نگیرد و فی الحال بیرون آید
علامت آن خون ایام حیض آن کشاده و فراخ و بسیار رود و هر گاه فرج آن زن تر باشد و رطوبت
افشد علاج آن اول حب ایارج که صفت آن در صداع بلغمی مذکور شد نمایند نوع دیگر مازو و پوست
انار سوده بیخته و ربینه کرده و هر روز بر دارد اگر روزها ملازمت نماید شاید که رحم بسته شود نوع دیگر
دایه استاد موی آدمی بر انگشت شهادت خود بپیچد و دست در فرج کند و سر انگشت شهادت مذکور در رحم
گه گاه آهسته دست بگرداند چند آنکه گردا گرد های رحم از آن موها که پیچیده است خراشیده شود و اثر خون پدید آید
بعده بجد و دست بیرون کردن دایه شوهر او را بگوید تا وصال کند چون فارغ شود یک ساعت بر پشت
عورت قرار گیرد بعده جدا شود و عورت هم چنان سر نگون و سرین بالا افراشته یک ساعت دیگر علامت
باشد تا رحم که خراشیده شده است التیام گیرد و بسته شود و منی قرار گیرد و بیرون نیفتد بفضل الهی گردد
نوع دیگر که از جانب مرد اند و بدان سبب زن بار نگیرد آلت در قضیب مایل بسوی چپ بود
از جهت کوتاهی رباط او پس اگر منی بیرون آید بجانب رحم نرسد علامت آنکه ذکر بول راست نگردد
و میل سوراخ سر قضیب با سفل بود و اگر منی بیرون آید بر بالای رحم یا زیر رحم ریزد علاج آن رباط
بجرهای بلبس از جرابط ومرغ وسعکا و غیره بیرون ببرند تا راست شود و یا رباط را ببرند تا سر قضیب
راست شود دیگر آنکه آب منی مرد رقیق و تنک بود که از منی تنک بار حاصل نشود علاج آن معجونها
که منی را غلیظ سازند و با صلاح آرند و ضعف باه مذکور شد باید دانست که حکما گفته اند که
زن و مرد را سخت امتحان کنند و دریافت نمایند که نقصان از طرف کدام است آنگاه
بعلاج مشغول شوند و امتحان آن انواع است بعضی گفته اند سوراخی که کنند فرزان را بران سوراخ

بر نهیه بنشانند و مجمری سازند و آتش در وی کنند و بر بالای آن کرسی نهند و از این داروها هر کدام آنچه
حاضر شود ساذروس و کندر و قسط و عود و سنبل در آتش اندازند و آنچه در سر مجمر است دود و بوی بر آید چوبی
را میان سوراخ کنند و یک سر وی نهند و یک سر آنجا باشد که سر کرسی است و سر رحم تا آن دود در رحم
رود و نگاه کنند که دود از دهان و بینی بیرون می آید یا نه اگر بیرون آید آن عورت را دارو کنند
زود تر باشد که به کرده و اگر از طرف بینی و دهان بیرون نیاید پس آن علاج شد ببرد و بعضی بجهت دود کردن
افتابه سفالین با لوله دار راست میکنند و آتش درون آن نهند و یکی از آن ادویه که مذکور شد
در وی میسوزند و دهان افتابه را استوار میکنند و لوله در فرج می کنند و سر رحم می نهند دیگر در گرد
عورت چادری میگیرند و می نگرند که دود از دهان و بینی می بر آید یا نه اگر دود و از دهان بر نیاید اما
بوی از دهان ظاهر شود نیز بعضی از طرف زن نبود و بعضی گفته اند که قدری سیر بکوبند و در پشم پیچند و وقت
خفتن در رحم برگیرد و بخسپد و بامداد بر خیزد اگر بوی سیر در دهان عورت پدید آید تحقیق علاج پذیرد
و الله اعلم و بعضی گفته اند هفت دانه گندم و هفت دانه باقلا در سفالی نو کنند در دو سفال بقدر مذکور
و بر یکی از آن مرد و زن بول باید تا بر آن تخمها بول کند و سفال هر یک جدا کنند و نگاه دارند هر که
انبار بر باید نقص از جهت او بود فصل دویم در علامات حمل و فرق میان ذکر و انثی
اما علامات حمل بوبت فرج و تنگی آن و بر خاستن موی اندام بعد از جماع و لوجع ما تحت السرة
والفرج قلیلا و کثرة الجماع و خصوصا الحمل بذکر و بر طرف شدن حیض و کمودت و سفیدی چشم و پستان
و کرب و کسل طبع و ثقل بدن و سرخی سر پستان و احساس بحرکت جنین در جانب ایمن و پستان راست
گلگون تر از پستان چپ بود و بول رنگین شود و در بیشتر اوقات بر آید شکم و رغبت زن
بچیزهای لطیف اما علامات انثی سماجت رنگ و بطو حرکت و احساس حرکت جنین بطرف ایسر
و سیاهی پستان و پستان چپ گلگون تر از راست و قاروره سفید و در اکثر احوال و عدم کلانی شکم
و شهوتهای کاذب است این علامات دلالت کننده است بر حمل انثی و دیگر آنکه حرکت جنین بذکر
بعد از سه ماه از طرف راست و حرکت جنین مونث بعد چهار ماه از طرف چپ مر بعد

دلیل اما

بقراط میگوید که اگر کسی خواسته باشد که زن حامله است یا نه فمن العلامات المجربة ان تسقی
ماء العسل خصوصا بماء المطر عند النوم فان اصابها مغص فهی حامل و الا فلا و دیگر روزه فرمایند
یک روز و بخور از عود و یا از چیزهای خوشبو نمایند بعد اگر بوی در بینی خود بیابد حامله است و اگر بوی
در نیابد حامله نیست و از جمله حیله که خواهند معلوم کنند که فرزند مذکر است یا مونث نزد او نذر کیله بینند و
بعل خمیر ممزوجه بصوف کبود بردارد علی الصبح بر ناشتا میانه روز چیزی میل نفرماید اگر در دهن خود
مزه شیرینی یابد پسر است و اگر مزه تلخ دختر است و اگر در دهان چیزی مزه نبود غیر حامله است
فصل سیوم در تدبیر زنی حامله است که بچه دار باشد و واجب است که حبلی بعد از جماع و دیگر اوقات
شیر بسیار نماید و از غضب و خوف و غم و از خوردن چیزهای که ادرار حیض نماید و از اشیاء تیز
و تلخ چون سیر و پیاز و طعامهای بدر مثل نخود و کنجد و لوبیا و سداب و پودنه و باقلی و غیره و از
فصد و از خوردن مسهل تا زمان چهار ماه و بعد مدت مذکور اگر ضرور افتد می توان نمود و از چیزها
ماء الشعیر از حرارت است سیم چو کمونی میل فرموده باشند مناسب باشد صفه جوارشن کمونی در دوار
ترکیب معده مذکور شد نوع دیگر بیت عنابها صفه حب ازا یحفظ الجنین و یقوی المعدة والکبد و یشرب
بعد ثلثة اشهر کل شهر ثلثه یوم کمون بذر الکرفس ثم یقع فی الخل یکدا و فیه نانخواه ثم یحلل یکدا اربعه دراهم
سکر عشره دراهم یدق الجمیع و ینخل و یعجن بالعسل الشربة مثقال بماء فاتر و اگر زن حبلی را غثیان
بود قی نماید تسبیت و غم ترب و ادویه مقوی معده و لکیس دهند چنانچه شربت انار لیمو
و شربت انار و لیمو و جوارش عود دهند صفه شربت انار پودینه در صداع مشارکت معده و صفه
شربت انار و شربت لیمو در صداع حار ساده و صفه جوارشن عود در دوار شرکت معده مذکور شد
نوع دیگر قرنفل و قسط و جوز بوا و مصطکی و بک [illegible] قله و عود اجزا برابر باشد وزن شهد معجون سازند
و اگر ترب الی باید باید زنده افیون بعد و ورق بوا بریان میکنند شربت یک مثقال تا دو مثقال و
گاهی خفقان از خلطی که بر معده جمع شود عارض میگردد حامله را علاج آن ریاضت معتدل و خوردن
آب گرم فرمایند و اگر حامله چون حیض بیند قرص کهربا دهند صفه آن در نفث الدم مذکور شد

وایں طلا بر عانه سازند صفت آن پوست انار ترش و گلنار و مازو و بلوط و دیگر آنچه در افراط طمث
آن مذکور شد هر [illegible] بآن علاج فرمایند و اگر پاها ورم کنند حضض در آب ورق کرنب حل کرده
طلا نمایند نوع دیگر صبر و صندل و فوفل کوفته بآب عنب الثعلب طلا کنند و در وقت نزدیکی ایام ولادت
حمام و زنان که در وی کرنب و حلبه و تخم شبت و تخم کتان جوشانیده باشند در آیند و بچه در [illegible] شکم
[illegible] روغن شبت و بابونه بمالند صفت روغن شبت در برسام مرکب و صفت روغن بابونه در
صداع سوداوی مذکور شد بباید دانست که عورت حامله را از هفتم ماه تا وضع حمل در آب شلیت و خطمی
هندی هر روز نشانند تا وقت تولد فرزند آسانی و بی رنج آید غذا از طعامهای سبک و لطیف
مثل گوشت دراج و گوشت بره و [illegible] مانند اینها باشد و از میوها سیب و امرود و انار و موز و [illegible]
مناسب است و حلوای که از قند و سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و نزدیک زادن لعاب
تخم کتان و تخم [illegible] مانند که زعفران با شکر و روغن بدهند تا زهار نرم گرداند و طفل باسانی بیرون آید
و چهار مثقال پوست خیار چنبر نرم کوفته و نیم [illegible] پخته با نخود آب بیاشامند ولادت آسان گردد
و در حال ولادت حجر مقناطیس در دست چپ گرفتن و لعل و مرجان بر ران [illegible] بستن
نیز خاصیت [illegible] فرزند تولد کند اما بیرون آوردن جنین [illegible] کندش را کوفته با [illegible] دارند
تا عطسه آید [illegible] و باز زده و جاوشیر و کرنب [illegible] فرصها سازند و بر روی آتش [illegible] را
گذارند چون بو زد بر آتش در مجمر نهند و در تغاری که سوراخ کرده باشند زن [illegible] را بر آن نهند و آن [illegible]
[illegible] جنین مرده بیرون آید نوع دیگر قسط و سداب و شحم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرزجه سازند
و بر دارند جنین [illegible] بباید دانست [illegible] که زن بار نهد و خون جاری شود آن خون را نفاس گویند
و مدت آن در [illegible] و بیست روز تا چهل بود و اگر فرزند آید و خون نفاس [illegible] است که از امراض [illegible]
[illegible] بود و دیگر آنکه زن [illegible] را فرزند کند و [illegible] حذر کنند و نخود آب با کبر و شبت و [illegible]
فایده دارد و اگر بعد بار نهادن درد رحم بود [illegible] ماء الاصول بدهند صفت آن در صداع سردی ماده مذکور
شد و بخور [illegible] نمایند نوع دیگر [illegible] صفت آن [illegible] و [illegible] و انگور [illegible] و [illegible]

والدار فلفل

والدار فلفل جزواً جزواً سک مثل الجميع الشربة مثقال بشراب توسقی جندبیدستر و شراب کان طبیعاً
فیه فهو مجرب غذا نخود اب بانخود بابی و کشک جو فصل چهارم در رجا که عارض می شود حال زن
مشابه با حال زن حامله از احتباس حیض و منتفخ بودن و افراط شهوت و انضمام فم رحم و انتفاخ پستان
و اگرچه که محسوس میشود در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست بر و نهند بجانب یمین و یسار حرکت
نماید و بسیار است که تا آخر عمر بماند فان لم یبادر بعلاجه ادی الی الاستسقا و یعرض فی هذه العلة
اعراض الحبل کلها الا الحرکة فانه لا یکون بها حرکة کحرکة الجنین و انما حرکة انتقال من موضع
الی موضع اگر عورت پهلوی چپ بود رجا نیز پهلوی چپ غلطد و اگر زن پهلوی راست بود او نیز
پهلوی راست بود بخلاف بچه که از خود حرکت نماید و دیگر فرق درمیان این علت و حمل آنست
که درین علت شکم با صلابت بود و پستانها و پایها و بعضی اوقات درد باشد و اندامها ظاهر میگردد
و از و پاره گوشت با رطوبات و فضلات جدا میشود یا با دو بسیار دفع کرده و هیچ ظاهر نشود و این قسم چند است
قسم اول در رجا که خلط بسیار ریخته شود علامت آن گرمی در نواحی رحم علاج آن فصد باسلیق و صافن و بعد از آن
استفراغ بدن بحب قوقایا و ایارج و حب منتن و حب سکبینج چند دفعه و اخلاط شربت ماء الاصول بعد کنند
صفت حب ایارج در صداع و صفت حب منتن در اسهال بکثرت معده و صفت حب سکبینج در مقعد و صفت ماء الاصول
در صداع برودت بیاید مذکور شد و بعد از استفراغ قرص مر یا ب ابهل نفع دهد صفت مر سه درم مرسن یکدرم
سداب و فودنه و قردمانا و سکطر از هر یک [illegible] و حاوشیر و سکبینج از هر یک دو درم کوفته قرص سازند
شربت ده درم بطبیخ ابهل نوعدیگر بن غنا منا مرققه و حاوشیر با لوبیه سفید بماء الکرفس و [illegible]
المعصورین نوعدیگر ابهل وزن دو درم با یک قدح آب یک هفته بنوشانند ساقط نماید جنین و رجا
را و حزرق دواء الکرکم با سکنجبین بزوری و تریاق اربعه فایده دارد صفت دواء الکرکم و سکنجبین بزوری
در وجع الکبد و صفت تریاق اربعه در [illegible] مذکور شد نوعدیگر [illegible] اگر مقدار دو درم زن
بردارد جنین بیرون آورد خواه مرده خواه زنده نوعدیگر شافه [illegible] و بخوری زراوند و اخراج جنین
خواه زنده خواه مرده صفت آن مرمکی و حاوشیر [illegible] از هر یک برابر مرهم کاو شافه سازند و بردارند
غذا نخود اب [illegible] و دیگر رجا بسبب ورم صلب که عارض میشود رحم یا فم رحم را علامات و علاجات
آن در ورم رحم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قسم دوم رجا که از باد غلیظ که در رحم بسته شده علامت آن

اسقاط و علامات اسقاط طبیعی علاج آن شربت بزوری و دیگر ماء الاصول و دیگر ضماد است و علامات
اسقاط طبیعی کنند و دواهای قولنج ریحی نمایند غذا نخود آب با نوژ بای و نمک چو فصل چهارم در رجا گاهی عارض
می شود حال زن شبیه به احوال زن حامله از احتباس خون حیض و تغیر لون و اقسام شهوت
و انضمام فم رحم و انتفاخ پستانها و کثرت که محسوس می شود در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون
دست بر وی نهند بجای خود نمی‌آید و بسیار حرکت نماید و بسیار است که تا آخر عمر بماند فاما
و کوفت مرغ با نبیذ فصل پنجم در عسر ولادت بسبب فربهی زن و صغر رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت
دافعه علاج آن شکر طبرزد و سپستان و ابهل از هر یک دو درم در دو پیاله آب بجوشانند
تا چهارم حصه بماند و تودری نبات اندازند بخورند و شکم و ناف به روغن بنفشه و زنبق و روغن
پیه مرغ و بط و مقل چرب کنند و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و در آن
نشینند و نخود سپید بیشتر و کندش و تونیز عطسه آرند و چون عطسه آید دهان و بینی تا قوت شده
باید و جنین بیرون آید و سم اسب و اشتر و خر دود کنند و اگر سبب برودت هوای سرد بود که تکاثف
رحم گردد بحمام برند و اگر سبب حرارت هوا بود روغن بنفشه و صندلین و گلاب بشکم و ناف را
بمالند و آب انار ترش و ترنجبین بیاشامند فصل ششم در حبس مشیمه و جنین میت اگر بچه
در شکم مادر بمیرد و یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نشود علامت آن موت
جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد و نفس او متواتر بود علاج آن
شکر طبرزد و سپستان و ابهل از هر یک سه درم ترمس و فودنج از هر یک دو درم نبات
ده مثقال بخورند نوع دیگر جند بیدستر و جاوشیر و زهره گاو مساوی بکوبند و یک درم از آن با آب گرم
بیاشامند و از کندش عطسه آرند و بینی و دهان بگیرند نوع دیگر ابهل و ترمس و زراوند و حرف
بکوبند و بزهره گاو سرشته و حمول کنند فقط و بیداب خیار چنبر تخم حنظل و شیطرج از هر یک درم بکوبند
و با زهره گاو و حنا بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند نوع دیگر مر و خیار شنبر و سکبینج مساوی بکوبند و حب
سازند و سه درم از آن بخورند نوع دیگر پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند نوع دیگر تخم گزر زیر عورت
دود کنند در حال بچه اندازد نوع دیگر دو درم زعفران با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد
در حال بار نهد نوع دیگر نیم درم جند بیدستر سود دهد در حال بچه بیرون آید فصل هفتم در سیلان [illegible]

حرز

طمث در اقسام و اسباب و علامات و علاجات آن قسم اول کثرت دم طمث از غلبه خون بود
علامتش آن تاریکی و امتلای بدن و سرخی روی و بر آمدن رگها و یا سیلان آن ضعف و خفقان و زردی
لون باشد بلکه رنگ بحال و قوی مزاج بود و عارض می شود یکی که در بلغم و فراغت نقیه تا بشود علاج آن
فصد باسلیق و با دیگر صافن کنند و با قرص کهربا البرشت اختیار و یا رب خرفه بدهند صفت آن در نفث الدم
مذکور شد و محجمه زیر پستان نهند که مفید باشد نوع دیگر گل ارمنی یک مثقال با ده مثقال رب به تناول
کنند نوع دیگر شیافه سازند که حیض را باز دارد صفت آن سرمه کلنار سیب بلوط و مازو و کندر و اقاقیا
وزن برابر بگیرند و با زند و بر دارند نوع دیگر شیافه لزگها به صفت آن اقاقیا و کندر و دم الاخوین
و کز مازج و مازو و زرنیک و گاو سوخته مساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و صوف تازه بر دارند
نوع دیگر صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم از هر یک یک مثقال و گل ارمنی نیم مثقال و گل حب
کنند و بخورند غذا اسفیدباج و غوره و عدس و انار دانه سازند قسم دوم کثرت طمث که بسبب
حدت و رقت خون بود علامه آن سکی و زردی رنگ و ضعف بدن و رقت آنچه بیرون آید و
با حدت و سوزش و نحافت بدن علاج آن یک مثقال صمغ عربی و یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب
مثلثا بدهند صفت آن در دوار با ذکر غذا مذکور شد و بعضی بدان به مطبوخ هلیله زرد فرمایند حیث آنکه
در این مطبوخ با وجود اسهال قوت قابضه مثبت که خون را بسر و سیالو صفت آن در صداع
سوداوی مذکور شد و شیره خرفه و آب ریباس و رب سیب با طباشیر و گل ارمنی و دانه نار منجوس و
ابلرس نفع دلالت دارد و دانه مویز کوفته با کندر و خبث الحدید و سک و خون خشت و بول سیر را
فایده دلالت دارد و دفع میکند نوع دیگر کلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار بجوشانند و در آن آب در آیند
فایده دهد نوع دیگر اقاقیا و صندل و گل سرخ و سماق و پوست انار برابر گرفته سائیده بر عانه
طلا کنند قال جالینوس رایت امرأة نزفت الدم من رحمها فعالجها فلم ینتفع فیها فحققها
بماء لسان الحمل وحده فاحتبس وصحها مرات نوع دیگر حقنه از آب لسان الحمل و گل مختوم
و حضض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و خون سیاوشان و سادج نفع کلی دارد نوع دیگر [illegible]

دو درم نبات چهار درم سوده با آب برنج بخورد دم طمث دفع گردد نوع دیگر بیاره کما و مروارید موازنه
یک سپاره و انزروت و خاکستر بسوزد و خاکستر بستانند دو حصه خاکستر و یک حصه شکر یکجا کرده هر روز بقدر چهار درم با آب
بخورد جمیع انواع خون حیض باز دارد نوع دیگر کنار دشتی هموزن سائیده بقند سیاه و روغن گاو آمیخته بخورد
استحاضه از هر قسم که باشد دفع شود علاج آسماق با زرشک با آب غوره و اکثار عدس با خود آب بلوط
مرغ و تخم مرغ با سرکه جوشانیده و از فواکه و ابی و انار و ترش بخورند قسم سیم کثرت دم طمث که از خلط سودا
و انفتاح عروق بود علامه آن خون بسیار آید و با آن وجع اندک باشد باید که زن لیف بر دارد و پس
از آن حک بود رنگ ازاله حطه کند علاج آن اگر خلط صفراوی باشد مطبوخ هلیله دهند که بالا ذکر شد
و اگر خلط سودای باشد مطبوخ افتیمون دهند صفت آن در صداع سوداوی مذکور شد نوع دیگر کندر و صبر
و انزروت از هر یک سه درم و خون سیاوشان و گل ارمنی از هر یک دو درم بکوبند و با آب مورد
بسرشند و بر دارند نوع دیگر مازو و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و اشنه و خرما و ساذج و
لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسائیده و با آب بستان افروز بسرشند و
بر دارند قسم چهارم کثرت طمث که از بواسیر رحم شود علامه آن دم حیض بغیر ادوار بود و قطره قطره
آید و حادث باشد از سر در دراز باعث مشارکت رحم بدماغ علاج آن فصد باسلیق و حجامت بر ابها
و چهار چند و استفراغ بود و آب نیز فایده دارد نوع دیگر شراب بالنگو و شراب گاوزبان
با آب گرم بیاشامند صفت آن در برسام سوداوی مذکور شد نوع دیگر لعاب تخم کتان بسیار گرم
و روغن زرد الو و سفالوکه و روغن گل حل کرده باشند در رحم بچکانند و بمالند و واجب است در وقت
الم علاج نمایند و در وقت آرام دوا کنند و حجامت بر دو سرین و سینه فایده دارد دیگر سیلان
استحاضه از قروح رحم شود علاج قروح نمایند دیگر بعقب ولادت کثرت طمث اگر بود علاج
او دیدم که در سعوف و قروح نافع باشد همان تسکین دهند و گاهی حادث شود مکرر و کثرت
طمث از سبب زایل کردن بکارت علاج آن در شراب قابض نشینند نوع دیگر گلنار و
سماق سبع و مازو و شاه بلوط بجوشانند و آب آن بر دارند و روغن زیت یا روغن گل چرب
نمایند و میلی یا فتیله بر و خرقه نرم حشو کرده مرهم الوده بر دارند دیگر اگر کثرت طمث از باعث غلبه

اوکس

رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف گرداند علامت آن کثرت زلاق و قلت طمث و سفیدی رنگ
و کسل و تهیج روی و جفن بود علاج آن بیخ مشک و بالنگو و بادیان مسهل بایند و تنقیه بدن بایارج
جالینوس فرمایند صفت آن در معرفت و حقن مذکور شد قوت عدد زلاین مطبوخ بدهند و یکی
بخورم بالنگو و بادیان از هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خبث الحدید حل نموده
بیاشامند صفت معجون خبث الحدید در صدر و موی مذکور شد قوت عدد یک با کبیر و دو درم سوده با دو [illegible] کار بخورند
بخاصه که حیض آن مایل بسفیدی باشد و نفع کند غذا نخود آب ماکیان با شهد و زیره و دارچینی
خورند فصل ششم در احتباس طمث و اقسام و اسباب و علامات و علاجات آن قسم اول
احتباس حیض که از قلت دم باشد علامت آن لاغری بدن و ضعف و زردی رنگ و تقدم جوع
و تعب و استفراغ مثل سیلان دم بواسیر و رعاف علاج آن تقویت معده کنند بربوبات
و مقویات و بدن را قوی سازند بغذاهای لطیف کثیره الغذا و خواب و راحت و حمام و از آن
و ترک ریاضت کنند غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان
قسم دوم احتباس حیض که از غلظ خون باشد خلط غلیظ با برودتی که مجاری عروق را تنگ سازد علامت آن
سستی بدن و سفیدی او و کبودی رگها و کثرت بول مع غلظ و تغیر [illegible] از سبب قصور هضم
معده و گرانی خواب علاج آن فصد صافن یا فصد باسلیق و حجامت بر ساق و حلاوی از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و گل قند تناول کنند و استفراغ با دویه ملطفه مانند ایارج و قرص مر بآنچه که در وابهل و دو مثقال
و افسنتین مثقالی خیسانده باشند ملطف باشد صفت ایارج در صداع و صفت قرص مر در [illegible] مذکور شد
و شربت بزوری از تخم کرفس و انیسون و بادیان و پودینه و سکنجبین [illegible] قند [illegible] تنقیه بدن
از خلط غلیظه احیانا نمایند و دو درم [illegible] یک مثقال ادرار طمث میکند دوا گرم با شربت
سکنجبین بزوری [illegible] فصد صافن ادرار طمث مینماید تحفه دوا گرم و سکنجبین بزوری [illegible]
مذکور شد و نیم درم حنظل [illegible] و [illegible] مثقال بیخ سوسن کبود با دو [illegible] آب پودینه و نیم مثقال
عسل [illegible] ادرار طمث کنند [illegible] و دارچینی و افسنتین

در مسکه الاشیاء خوله معرب حزاه مرکب و آب غوره دو مثقال سبل نمایند او را رحمت نماید نوع دیگر
خیرو و سداب از هر یک مثقال لوبیا دو مثقال تخم کرفس مثقال فجبن نیم کوفته مثقالی در آب
بجوشانند و آب آن را سبل نمایند نفع دارد و لبس در ادویه بلطف نسل سداب و بابونه و مرزنجوش
و کلبه بنه و اکلیل الملک و صعتر او را رحمت میکند نوع دیگر دارچینی و سنبل و سلیخه و حب البلسان
و عود بلسان و جوز بوا و هیل و قسط از هر یک برابر بجوشانند و در خریطه از صوف گذارند
در تابوت و عانه طلا کنند و عطر ساعت این ادویه بسته رحم باید و صاحب کامل این
ابی صادق در شرح فصول چنین نقل کرده است نوع دیگر طلا که صاحب کتاب و ستور العلاج جمع
کرده و بسیاری مفید کار شده صفت آن گرچه بابزده مثقال سلیخه سه مثقال ساچه کبر هفت مثقال
و کندر یا شه نوبت یک کبر دو مثقال حیازی هفت مثقال افسنتین دو مثقال همه را نرم کوفته
با ۲ مثقال شیر ایچنه به چند دفع بر بالای رحم طلا سازند و بر دارند نوع دیگر عن غنائنا قرزه وکرت
انها اورث حملنا ان کان بحیث اسبع سبتین مر وفودج بکدار بعه دراهم ابهل ثمانیه دراهم سداب یابس
عشره دراهم زبیب منزع من عجمه عشرین بدق و یعجن بشحم البقر و یحمل الدق مع المحبنه بیشتر و
القطران لصوفه نوع دیگر از نفاخلا مقل ارزقی بار سنبل تخم کندر و جو اکبار تخم کندر تلخ و جوز رقی بوزن برابر
ب بید بپاره لیثیم کرده بزیر دارد حملت لیتبه یافت باید نوع دیگر مقل ارزق و دارفلفل و جوز رقی جو اکبار
و تخم کندر تلخ برابر سوده با شیر زقوم حبه ساخته بر روز بر دارد و شب و درد اعضا ازین دوا حادث
شود طلا شیاف کنند نوع دیگر از جبر البخا رب سجیق انگوزه بر بان فلفین بهار بکلی و فید سیاه
همه حب قوی کوفته بهر سه درم تا چهار درم بحسب مزاج در جوش بنده کنجد انداخته بخورد صفه جوشانده
ابن بیت کند دوازده درم شاخ کنجد با برگ جو کوب کرده در سانزده درام آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند
صاف کنند نوع دیگر در تذکره داودی مجرب نوشته مویز بسقا انجیر از هر یک شش درم کل سرخ و قسط تلخ
و فوه از هر یک سه درم همه را جو کوب کرده در دو انار آب جوشانند تا نیم انار بماند ازرسکر سرخ منزوج ده
بخورند نوع دیگر با زریون یک درم بکوبند و بیزند و ۳ درم ارد جو مرلح با کنند و با آب سرسند
ورشافها

و شیافها سازند تودری نیم درم تنکار فه و ربا ره ابریشم بهمبده با سر زهدان رسانند و باشد که از بروز کنند
و حلمت تنکار باید و اگر تنکار نباشد نمک بدل آن بدهد و هم کفی باشد مجرب است قسم سوم احساس طمث از جهت حرارت
که دهان رگ رحم محکم بسته شود علامت آن التهاب و خشکی رحم علاج آن سبز خشته و سماق و نبات و مغز
تخم کدو و خبازی و بادیان کوفته فرزجه سازند به عسل و زرده تخم مرغ چند روز بردارند و شیره تخم خرفه
فایده دارد و دیگر احساس طمث از برودت که غالب باشد بر مزاج رحم و دهان عروق او بسته شود
علامت آن سفیدی لون و تفاوت نبض و سردی عروق علاج آن قرص مر و ادویه گرم نمایند صفت آن
در زیر جا مذکور شد و دیگر احساس طمث از یبوست رحم و هزال بدن و خلای عروق می‌شود علاج آن
چیزهای مرطب و بلغم علاج انجیر و دیگر باب بعضی مذکور شده و دیگر از جهت ورم رحم اگر بود تدبیر ازاله
ورم نمایند و اگر از جهت قروح که مندمل شده و دهان عروق را گرفته علاج آن فصد و تنقیه بدن
به مسهل و روغنهای محلل کنند و دیگر بسبب رتق یعنی بر هم فرج و رحم چیزی پیدا شود که مانع جماع بود
و مانع طمث نیز گردد و گاهی منفذ او تنگ باشد تا غایتی که نزد ابتدای حیض الم شدید می‌یابد و عظم درد
عظیم علاج آن تجدید نمایند و شق سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دهان بر دو لب بسته شود قسم چهارم
در احساس طمث که حادث گردد از افراط طمث بهمی که مالک او را تنگ سازد و مزاحمت نماید
علاج آن فصد و لاغر ساختن و شربت که او را رنجاند و رفع محل نوبت و حرکت بیش از طعام
و حمام بسیار و مداومت اطریفل صغیر و معجون کمونی و کلقند که از بادیان روی ساخته باشند
صفت اطریفل صغیر در دوا رستمی و صفت معجون کمونی زیره کرمانی بدین پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم
زنجبیل و سداب از هر یک هشت درم بوره ارمنی پنجدرم عسل سه وزن ادویه معجون سازند
چنانچه رسم است شربت یک مثقال و از ادویه که بدن را لاغر و ضعیف سازد علاج تخم داب مجرب در طمث
را جاری کند تخم و شحم حنظل مغز و جاوشیر و حلتیت و سکنجبین است و در این علت سوای
ادویه گرم استعمال نباید مگر وقتی که حرارت گرم باقی شود و اگر تب باشد و علامات حرارت

اس سماق و عوزه مناسب است و دیگر از جهت میل رحم و رطوبت و سیلان بر آمدن و در حبس طمث شود
علاج آنست که در فصل عقر مذکور شد اما هرچه از سبب احتباس دم طمث امراض و علت ظاهر شود
هرگاه که معتد نباید اختناق رحم و اورام رحم و اورام احشا و امراض معده از سوء هضم و سقوط شهوت
و غثیان و لسکه و گزیدن معده و بعضی امراض دماغی مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض
صدر مثل سعال و ضیق النفس و امراض گرده و مجاری بول و استسقا و وجع پشت و عنق و تبهای
محرقه و درد چشم می شود فصل ششم در خروج رحم و اقسام و اسباب و علامات و علاجات آن
قسم اول که عارض گردد خروج رحم از سبب ضربه علامة آن وجع و بیرون آمدن دم سرخ علاج آن
فرزجه از انزروت و کندر و خون سیاوشان و دردی یمانی و پوست انار و جوز سرو و ماء
لسان الحمل یا آب حب الآس بر دارند و حقنه کردن بدین بدین اشیا نیز فایده دارد و اگر
جراحت دریابد بود کحل ارمنی و اقاقیا و مازو در فرزجه و حقنه اضافه فرمایند و قرص کهربا میلمایند
قسم دوم در لفت الدم مذکور شد علامت آن خروج رحم از داخل بسبب دشواری ولادت
و شدت علوق و گرفتن مشیمه با حبس میت شود علاج آن کندر و خون سیاوشان و انزروت کوفته بیخته
بر رحم پاشند و فرزجه مذکور شد نیز فایده دارد قسم سوم فراخ رحم از سبب خلط حار که سبب جراحت
گردد علامة آن بیرون آمدن خون سیاه و منتن با وجع شدید علاج آن حلیله از تخم کتان و
عناب و پرسیاوشان و نبات تناول نمایند و شیره چهل درم روغن بلسان که صفت در صرع
بلغمی مذکور شد با ده درم عسل خالص ده درم مرهم باسلیقون که صفت آن در اورام معده مذکور شد
نیم درم با هم بیامیزد و رحم را بدان حقنه نماید بعد از آن زعفران و خون سیاوشان و انزروت
وزن برابر با اندک افیون امیخته بر دارند و درد بسیار را تسکین میدهد بعد از آن شیر چلوار و روغن گل
و آب گرم با هم بیامیزد و قبل را حقنه کند قسم چهارم خروج رحم که در پی سرد داده باشد یا نفور
در رحم بود علامه آن درد و بیرون آمدن چرک بسیار شبیه بدرد و غساله لحم و لا الت مسکنه بر آنکه چرک

بایکن
۱۴۰

بایع است علاج آن شراب سیب ده یا گلاب تناول نمایند صفت شربت سیب در ادوار مذکور شد
وصفت شربت به بگیرند به تازه ترش و شیرین اندرون پاک کنند و آب آن از هر یک سه من
و یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند نوعی دیگر آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج
و حضض ملوط باهم بیامیزند و با روغن گل استعمال کنند و اگر حرکت سفید و اندک با بورش بیرون
آید و بوی پاک نباشد دلالت دارد بر بقای جراحت علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین
تناول نمایند صفت شراب مذکور در صداع حار گفته شد نوعی دیگر ورق گل سرخ و بنفشه از هر یک
ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کرده حقنه کنند عن بختیشوع الورم والقروح
یکون فی الاکثر من الحرارة و علامة الالتهاب والصداع ووجع العانة فان کان مقدم الرحم کان
معه عسر البول فان کان فی موخره کانت الطبیعة یابسة و علاجه ان یفصد الباسلیق وان
یسقی ماء الشعیر و مطبوخ خیارشنبر صفت مطبوخ مذکور در ادویه مذکور شد و قرص کافور خورند صفت آن
در فرهنه کلیه گفته شد و یطلی الالیة والعانة والقطن والخاصرة بالاطلیة المذکورة فی باب الاورام
الحارة ... بالضمادات والاطلیة نوعی دیگر ضماد اورام حار سیما ... افاقیا صندل ...
و فوفل باب عنب الثعلب ضماد کنند نوعی دیگر و ان سکن الوجع و بقیت الورم فی الرحم یطبخ
حسک ... بعصیر العنب حتی ینهری ثم یصفی فیذاب فیه دماغ العجل او شحم الاوز و شحم
الدجاج و یطبخ حتی یغلظ و یجعل فی صوفة فصل دوم در انشقاق رحم که اکثر بسبب یبوست خاصه
نزدیک ولادت یا زرد ... جمع ... قبل ... می افتد چنانچه در ... دیا
می افتد علامه آن محسوس شدن انشقاق بحس بصر اگر در گردن رحم باشد یا اندرون باشد
اگر انگشت را در آورند خون الوده بر آید و نزدیک جماع درد سخت شود و دلالت خون الوده بر آید
علاج آن مرهم باسلیقون با قدری پیه بط و مرغ و روغن بنفشه و مغز قلم گاو و روغن سوسن و زفت
و علک الدبیاطر بردارند صفت مرهم باسلیقون در اورام مقعد گفته شد و صفت روغن بنفشه
در صداع حار مذکور شد صفت روغن سوسن در صداع بلغمی با مقدمه مذکور شد صفت ...

سوم مروارید نسفته از هر یک نیم درم کافور یک حبه سوده در سفیدی بیضه مرهم کنند و طلا نمایند و دیگر
آنچه در شیاف معقد گفته شد بدان عمل نمایند فصل یازدهم در حکه رحم قد یعرض هذه العلة
من الاخلاط الحادة الصفراویة والمالحة والبورقیة او من السوداویة و یا از ریم حاد و در
بعضی اوقات بمرتبه رسد که قوت ساقط میگردد و عارض میشود این زن را آنکه از جماع سیر نمیشود
و هر چند جماع زیاده شود شوق او زیاده شود و از لون خون حیض او معلوم میشود که کدام خلط غالب است
تدبیر اخراج آن بفصد و اسهال نمایند و در فم رحم طلاء سرد از صندل و ماء الورد(?) فایده دارد و آب
خرفه و کاهو و روغن بنفشه و آنچه مجرب است ورق کوکنار و پوست انار و عدس مقشر مثلث
بجوشانند و بصوف بردارند و ادویه که حرارت را تسکین دهد نمایند و آب زنان(?) و
تمر هندی با نبات تناول کنند و بعضه مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه در صداع دموی گفته شد تو عدس کدو
تخم کاهو [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] درم از آن با آب اناردانه
با آب سیب و به [illegible] تناول نمایند غذا با غوره یا سماق یا انار خورند و در وقت [illegible]
فصل دوازدهم در بواسیر رحم حادث میشود از خلط سوداوی چنانچه در مقعد و علامت او احساس
ثقل [illegible] و هرگاه دهان فرج را بگشایند اگر وقت هیجان باشد لون آن سرخ و با الم از سبب امتلاء
از خون اگر سکون وقت بود از رطوبت آید شبیه بروی در رنگ او سیاه علاج آن
تنقیه بدن از خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون کنند صفت آن در صداع سوداوی مذکور شد
روغن نرگس و سوسن بمالند صفت روغن نرگس مانند روغن بابونه است تو عدس [illegible] اقلیمیا و زرد چوبه
و مروارید نسفته برابر بگیرند و موم روغن [illegible] زردالو [illegible] مرهم سازند و طلا کنند و دیگر
علاج بواسیر مقعد نمایند و قطع تجدید و ابریشم کنند اگر ظاهر بود و اگر غایب باشد دواها مجفف
بردارند و غذا مرطب از لحم بره و [illegible] فصل سیزدهم در بثور و ثآلیل [illegible] رحم
اما بثور تولد او از خلط دموی روی دهد یا از صفرا که مخلوط بدم بود و اکثر در فم رحم عارض میگردد و
و در [illegible] و [illegible] و بلمس و بصر در وقتی که فرج را بگشایند فم رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود

علاج آن

علاج آن فصد باسلیق اگر قوت بود و شربت نارنج و سکنجبین ساده با شیره خرفه و صفت شربت نارنج و سکنجبین
در صداع حار گفته شد غذا کشک جو و اسفناج و سماق و منقور اگر ظاهر باشد مرهم اسفیداج طلا کنند
صفت آن در نقرس گفته شد نوع دیگر مرهم از مرداسنگ و گل ارمنی و اقلیمیا برابر بگیرند و اندکی کافور
و روغن گل و موم سازند و در خورش بمالند اگر ظاهر نباشد همین داروها با لعاب اکلیل الملک و روغن گل و شیر عورت
استعمال کنند صفت روغن گل در صداع حار ساده مذکور شد لایق شیاف مامیثا او بهمان طریقی که در بثور
گفته شد و علاج آن منقیه مطبوخات و ایارجات و روغن سوسن و روغن دانه سفیدتو و مانند
نوع دیگر بابونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان وزن برابر بکوبند و با آب آن بپزند و از چیزی
که ازو خلط غلیظ حاصل شود پرهیز نمایند غذا گوشت بره و زرده مرغ تناول نمایند اما ناسور
رحم اطلاق ناسور آن زمان میکنند که جراحت و ریزنده باشد علامه آن لزوم وجع و ریختن
ریم از جهت فصول که بدر ریزان عضو و علاج قروح نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجففه که
در قروح مذکور شد و وقت کاری بباید کرد که مبادا منجر بکزاز و اختلاط عقل شود فصل چهاردهم
در سیلان رحم و اسباب و علامات و علاجات آن که عارض می‌شود عورات را که از رحم ایشان
رطوبات بسیار میرود و سیلان منی مانند رجال عارض میگردد و این رطوبات در نفس رحم می‌باشد
وقتی که قوت جاذبه ضعیف بود این رطوبت که از رحم می‌آید یا از بلغم و یا از صفرا و گاه از سودا و یا از خون
تواند بود باید که خرقه بردارد و تغیر رنگ شدن خرقه استدلال بر رنگ آنچه سیلان از رحم می‌شود
معلوم کنند و علامت صاحب این مرض متغیری لون روی و ورم و پفج در چشم و بطلان شهوت
طعام علاج آن منقیه بدن اگر غلبه دم باشد فصد باسلیق یا صافن نمایند و قرص های حابس دم دهند
و خرنوب و حجامت بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب بخورد آنچه بر دارند و اگر صفرا غالب باشد
تنقیه طبیعت به مطبوخ هلیله و فواکه و بعد از آن حابسات تناول کنند صفت مطبوخ هلیله در صداع
صفراوی و مطبوخ فواکه در صداع دموی مذکور شد و شراب لیمو و صندل و سیب و به مفید بود
صفت شربت لیمو در صداع صفراوی صفت شربت صندل در نبات صفت شربت سیب در دوار

حقنه ترتیب به در فروج رحم کرده شد نوعی دیگر سنبل هی بار نیلوفر اقیلی و مغز خسته البله وزن برابر کوفته
بیخته مصری دو وزن ادویه امیخته دو درم علی الصباح با آب بخورد و اگر سودا با بلغم غالب بود
علاج آن هلیله زرد با کلکو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه به مطبوخ افتیمون
و معجون نجاح و در صداع سوداوی مذکور شد و بعد از تنقیه حب غریا چهار درم هر بامداد کنند و باربه
تناول کنند نوعی دیگر شاهتره مغسول و خون سیاوشان دو درم الاخرین و کهربا و لسد و پنبه دانه
و گلنار و تخم بورک و حمل ارمنی مکو بندورسه درم از آن با آب سماق تا آن را اهمل تناول کنند
علاج تخوابا نیز شبره خشک دانه و آس سماق و کلیک دنبهو خورند نوعی دیگر با بنی پچرام قاقله
و سلیخه کوفته بیخته در شیر بجوشانند تا غلیظ گردد الایی و سلیخه با بزرع بارشیر گاو انداخته بجوشانند تا غلیظ شود
نبات انداخته حب سازند از دو درم تا سه درم میل نماید قوت دماغ هم آورده و بر دل
نیز مفید بود و قوت باه بخشد فصل پانزدهم در بثور رحم و این دو قسم است قسم اول بثور رحم
که عارض گردد از اسباب خارج از جهت گرفتن فرزند مرده مشیمه بغیر ترتیب یا از سبب افتادن
عورت از جای و بدین سبب سقوط قوت شده باشد و از قرح سخت که لاحق گردد از و ضعیف
یا انتشار در اعضای رحم علامه آن درد سر بدو عانه و مقعد و چهار بند و لیث کرار و رعشه و ترشش
بلا سبب و تب و حال اطبا را شناختن مشیمه و رحم تردد است فاما فرق میان هر دو آلت که مشیمه
تنک جسم و باریک و رحم بالعکس آن بود علاج آن مزاج تنقیه کرده اولا از فصل به حقنه و ادرار بول
با بنا بیخ که مثانه پاک شود و در رحم روغن رقیق با روغن گل و غالیه حل کرده بچکانند و بعد از آن
برحم را بموضع او برند نوعی دیگر فرزجه کرنا زود اقاقیا و مازو و خرنوب در آب با شراب حرمت بافته
از آن فرزجه نمایند ضماد بر عانه و نواحی فرج از ادویه قابض گذارند و بوی های خوش در پیش بینی
نهند و اگر عارض شود این علت را که رحم علاج آن بود شد و بوست انار کوفته با قند شاخته
در رحم بالند قسم دوم بثور رحم که حادث گردد از رطوبت بلغم لزج علامه آن بیرون آمدن رطوبت
از رحم و ثقل علاج آن تنقیه بدین بعث ایارج کنند حقنه آن در صداع بلغمی یاده مذکور شد نوعی دیگر

ورقچه فوفل و مازو و اقاقیه و گزمازو جفت سوده و پشم که از شراب الوده کرده باشند چند روز بردارند

تا رحم که پیش امده بجای خود فصل سیزدهم در اورام رحم و اقسام و اسباب و علامات و علاجات ان

قسم اول ورم رحم که حرارت شود بسبب ضربه و سقطه که برحم رسیده باشد یا اسقاط جنین بسبب دشواری

ولادت یا احتباس طمث یا افراط یا کثرت جماع علامه ان حرارت و ورم ورم بیرون بر

مانند سرسام درد سر و درد معده و تشنج و فواق و ضعف معده و علت شهوت طعام و درد پشت و ناف و

و حرارت بند و گشت ران و نفخ شانه و به دشواری بول و براز و سرعت و تواتر نبض و نفس و غشی و

عرق اطراف و ندیان و درد قطن و ان استخوان بالای سرین است و درد کمر و اگر ورم در قعر رحم

بود در روبا و زبان و سنگ و تلخی دهان و سیاهی زبان و اگر در فم رحم بود درد در عانه و ناف باشد

علاج ان قی نمایند پس از ان فصد صافن کنند و شراب عناب یا برنجین تناول کنند و جلاب سر عناب

و در سرسام دعوی مذکور شد و اب شعیر یا روغن بادام و قند و اب انار مجوشی و تخم خرفه و شراب بنفشه

با لعاب تخم ابی و اسبغول بخورند و از اب خوردن تا امکان باشد ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بود

مقلی از عشبه دو مثقال و سپستان شش عدد و عناب بیست عدد و الو بخارا سی عدد بجوشانند و در اب

ان شیرخشت پانزده مثقال و مغز فلوس از بیست بفشه یا دو اب کاسنی و عنب الثعلب فایده دارد و زیر ناف

اب برگ جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک ده درم کوفته و بیخته با اب کشنیز و روغن بادام و گل ضماد کنند

و ارحم را اگر ممکن باشد بلعاب نسکود به دانه و روغن بنفشه و روغن بادام و گل حقنه کنند و بابونه و خطمی و

اکلیل الملک و کتان و روغن بادام و گل بجوشانند و در ان نشینند و بر عانه و قطن بریزند تا ماده

به تحلیل رود بعد ازان ضماد ناف و عانه از ارد جو و باقلا از هر یک پانزده مثقال تخم کتان و بنفشه

از هر یک چهار مثقال با اب کاسنی و کشنیز بسازند و مناسب است که با انواع محلل امتحان نمایند تا ورم

صلب نشود و در ابتدای ورم زیادت پاره پاره و دارند و بعد از ان از باز داشتن جو و در اخر

در وقت تحلیل است که محلل تنها و اگر تحلیل نماید علامه ان است که درد شدید و اعراض

وحدوث بیماری مختلف و قشعریره و طلبیدن و مثانه در این محل حقنه از لعاب حلبه و تخم کتان
و خیره ساخته باشند گرم نمایند و ضماد مفتح از تخم حلبه و کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلا
ادویه را نرم کوفته بلا که در روغن خیری حل شده باشند و روغن قرنفل از ناف تا عانه طلا نمایند و در آب
گرم نشستن فایده دارد نوع دیگر حلبه و لعاب تخم کتان و سپستان و موم سفید و پیه حنظل و مغز ساق گاو
وزن برابر در روغن سوسن با گاو ممزوج کرده ضماد کنند و استعمال حمولات از علک البطم
و بارزد و زوفا و روغن زرد کهنه از گاو و حب البطم و تخم مرو از مجموع بالسویه نمایند و اگر ورم
نزدیک به پختن و منفجر شود بجدبند لگا فند و اگر در دیر علاج نجدبند نمایند و در دست کاری
مادام که نضج نیابد تعجیل نمایند از حیث آن که این عضو را باعضای رئیسه مثل دماغ مشارکت است
و اگر منفجر شود و زرداب روان شود با عسل حقنه نمایند و شیره تخم خیارین و شربت بزوری
جهت ادرار دهند حقنه شربت در مالیخولیا مرقوم گشته و اگر زرداب و چرک سوی روده روان
گردد حقنه از لعاب نمایند تا نضج حاصل گردد قسم دوم ورم رحم از بلغم بود علامت آن ثقل
در نواحی عانه و نتوء املس وی هم رنگ اندامهای دیگر بود و چون دست بروی نهند سست باشد
و درد سخت نبود علاج آن قی نمایند و دیگر و ورم سرد که در مثانه مذکور شده نمایند نوع دیگر
از سنبل الطیب و کرویا و زیره سیاه و سکبینه وزن برابر و با پیه بط و ساذج هندی و مسک
و زراوند و دار بلد مقابل سوده سافه ورم رحم را دفع سازد نوع دیگر زراوند سوده و مسک و سعد
با ماده گاو آمیخته کنند و بر گیرد ورم دفع گردد قسم سوم ورم صلب که از خلط سوداوی در رحم بود
و این ورم گاهی سرطان باز میگردد و اگر علاج نمایند عارض میشود استسقا علامت آن سختی
و نبود و ثقل و احتباس و اضطرار و حرکت ساقین و گاهی از حرکت و اندک ورزش علاج آن
در ابتدای فصد باسلیق و مسهل سودا برفق با آب پنیر و شربت افتیمون و گلقند و شربت سکنجبین بزوری
حقنه شربت افتیمون در صداع سوداوی حقنه سکنجبین بزوری در وجع الکبد مذکور شد

[illegible]

افیون

از بوحه را اما الصلب صفته جمیع الادهان الملینه کدهن الحنا ودهن الحلبه والشبث وشحم الاوز والدجاج
الاقحوان وشمع الاحمر وفتح الابطن ومرهم الرسل بالغ جید وصفه روغن حنا بگیرند یک من حنا یک
و ده من آب بجوشانند و روغن کنجد نیم من اضافه نمایند تا آب برود و روغن بماند صفه روغن شبت
در بیمارستان مرکب مذکور شد صفه مرهم رسل در نواصیر بگفته بر مذکور شد نوع دیگر از نقتی وهو مرهم
رکبه رسل عیسی علیه السلام صفه ان شمع وراتینج من کل واحد اربعة عشر درهما جاوشیر وزنجار
وقنه مرصافی من کل واحد درهمان اشق سبعة دراهم زراوند طویل ولبان ثلثه دراهم ونصف
یسحق بالسحق و یذاب اللباد رطل من الزیت ویعجن به الادویه والنطولات من الخطمی والبابونج
والبابونج والضمید بورق الخطمی مدقوقا مع شحم الاوز نوع دیگر از کفایه بر اورام صلابه از بیخ حنظل و رازیانه
و کاوزبان و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه به مطبوخ افتیمون و حب افتیمون کنند صفه
مرهم باسلیقون و داخلیون در روغن گل بگدازند و در رحم حمل کنند صفه مرهم باسلیقون و داخلیون
در اورام مقعد مذکور شد علاج الصلاب قسم چهارم سرطان رحم حرارت منکر و تعقب ورم گرم و قبله
تحلیل نیابد پدید آید علامه آن صلابت و حرارت و ضربان و جهیدن پدید و درد تا بحجاب سینه
و بسیار است که عارض میشود صداع و درد چشم و درد پشت و ضعف و لاغری خاصه در ساقها و ورم در انگشت
پاها و ورم شکم مثل مستسقی وگاهی منجر میگردد باستسقا و ورم سرطان ظاهر می باشد وگاهی سرباز کند و
رنگ او مایل بکبودی و رصاصیت وگاهی سرطان بجراحت میشود علامه آن درد شدید در عانه و کش ران
ورم شکم و لثه و بسیار است که از وی رطوبت بوی ناک مایل به سیاهی یا سودا یا سرخ میرود علاج آن
مشکل بود پس اولی آنست که مداوا و مرهم مسکن و لعابات بارد در وقت شدت درد و حرارت نمایند
و در وقت تسکین درد اشتغال نمایند به تحلیل و به مثل روغن بابونه و جریان ط و داخلیون و مقل و
نطولات گرم مرفق مثل طبیخ حلبه و برگ کرنب و تخم کتان و بابونه و فصد باسلیق و مسهل سودا و شرب
فراج اگر جراحت بود علاج آن جراحت و دراب زن که در دکل خیر و بنفشه و کرنب جوشانیده باشند

وحب لکتی درد ورقبل حقنه از شیاف ابیض و افیون واندک زعفران و شیر عورت سوده مثل تمایند
حقنه آن شیاف ابیض سفیداب ارزیر هشت درم صمغ عربی بجدرم افیون و کثیرا از هر یک یکدرم
سفیده تخم مرغ سرشته و شیاف سازند و منع از غذاها که موجب سده باشد نمایند علاج قیله اسقاط یانع
ورم و فتق سماق سازند و بهترین علاج سرطان رب را بوده با کتیرا بآب کاسنی تا آب کاهو
ما بیدان است و حقنه نمودن رحم را فایده دارد و مرهم رسل در مرهم خاصیت عجیب دارد
واده به یازده حصه آسی کشنیز و عنب الثعلب و سفیده تخم مرغ و روغن گل و شراب صلایه کرده
نفع تمام دارد و اگر ضماد سازند و حقنه نمایند بآب لسان الحمل و شیر عورت و روغن گل رحم را
فایده دهد نوعی دیگر شراب از انجیر ده عدد و عناب و سپستان از هر یک سی عدد مغز فلوس
هشت مثقال روغن بادام یکدرم اختیار نماید نوعی دیگر ملین طبیعت کند بآب مطبوخ سنا مکی
سپستان از هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی از هر یک سه درم هفت بنفشه گل از هر یک
چهار درم عناب ده عدد سپستان هشت عدد انجیر پانزده عدد خیار شنبر ده درم روغن بادام
یکدرم مالیده باشند و اگر خون بسیار رود آب لحیة التیس و گل ارمنی و سفیده و آب لسان الحمل حقنه
کنند فصل یازدهم در اختناق رحم علامت شبه صرع و غشی و مبداء آن از رحم باشد سبب آنکه
منی از اوعیه خویش محتبس شود و بکیفیت ردیه مستحیل شود و از آن بخارات متصاعد شود به قلب و
دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و به دوران نوبت باشد و فرق میان غشی و اختناق رحم آنست
که صاحب این چون بهوش آید از اکثر آنچه گذشته باشد حکایت کند بخلاف صرع و میان رحم
و دماغ و دل مشارکت ضروریست بعروق ضاربه و حجاب و سکبه از این جهت عارض میگردد و ضیق النفس
و غشی و صرع و خفقان و اگر سخت است که نفس منقطع شود و هلاک گردد علامه او آنست که در گاه
نوبت او عنقریب آید اختلاف ذهن و فساد فکر و رای خطا و صداع و خفقان و تاریکی
چشم و دوار و دهش و بعضی حرکات مضطرب غیر ارادی و صریر اسنان و آخر الامر غفل
و حادث شدن غشی و باطل شدن حس و حرکت و منقطع شدن حرکت و اگر خطاب کنند فهم
نکنند بدانچه خطاب کرده اند و از دهان صاحب این علت کف روان شود چنانچه در صرع

وعلیل

و علل احساس بیماری کنند که از عادت مرتفع گردد و صغر و تفاوت نبض باشد و این علت دو قسم است
قسم اول اختناق رحم که واقع شود از کیفیت منی بر آکنده علامت آن چند ماه از شوهر جدا شده باشد
و حدوث سیلان گذشته باشد و بخار رسید از آن رطوبت بدل و دماغ میرسد و غشی و خفقان بهم میرساند
علاج آن در وقت نوبت و حدوث این علت یا بهار الحکم به تدبیر و کفت پا را الحکم بمالند و محجمی
و نمک و آب گرم یا در طبیخ بابونه محجمه بر ناف و زانوها و بر ساق ها گذارند و در گوشها فریاد و آواز بلند نمایند
و دوا به فم رحم را باید که بر روغن زنبق و یا بان یا روغن بادام یا روغن گل که در و عنبر و مشک حل
نموده باشند بمالند صفت روغن بادام در صداع سوداوی صفت روغن گل در صداع حار ساده مذکور شد
و رحم را از بوی های خوش مثل عنبر و مشک و چیزهای نتن پیش بینی فرا دارند مثل جند بیدستر و گندش
و نفط و جاوشیر و سوختن مقل یا سوختن گوگرد و تحلیل بخارات سرد نماید بعد دیگر دوا به را فرمایند
تا آنکه از فلفل و عاقرقرحا و روغن حب الغار یا مشک حل نموده نموده در رحم بمالند تا میل ثقل
نماید و خلاص شود از آن زحمت صفت روغن حب الغار در ربو مذکور شد بعد دیگر هر روز جلاب
از بار بابونه و بابونه و سبج حنک و گل قند تناول کنند و حقنه رایه بنا و شکر نرم قرار ند و چون نفخ
ظاهر شود ربابره و تربد و صبر سقوطری هر یک یک درم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم
شحم حنظل و مقل و سکبینج هر یک … کوفته بیخته با آب … را بایه ببندند و حب سازند و فرو برند و حقنه
بدین با بار حجابت کنند و حب ایارج و حب منتن و امثال اینها در هر هفته یک بار مناسب است
و معجون نجاح در بهار و زود وقت میل نمایند صفت حب ایارج در صداع بلغمی بی ماده مذکور شد
صفت معجون نجاح در صداع سوداوی گذشت و بعد از استفراغ معجون کمونی و مثرودیطوس
و سنجرینا و دواء الکرکم خورند و مقدار دو مثقال بدواء المسک بعسل اختیار کنند صفت معجون کمونی ورقی
در … صفت معجون مثرودیطوس در صرع بلغمی صفت سنجرینا در ضعف کبد صفت
دواء الکرکم در وجع الکبد صفت نوش دارو در ربو صفت دواء المسک در سیاحت مذکور شد
و بعد از تنقیه روغن کنجد و روغن بید انجیر با ماء الاصول بدهند صفت ماء الاصول در صداع اورام

و نانخواه نفع شد و گلقند سه مثقال نانخواه سه مثقال فایده دارد و اگر با اختناق رحم حرارت یار بود علامت آن
حرارت قوی مرتفع شود از رحم بسر و سرخی رخسارها و دوار و غثیان و گاهی تب علاج آن
فصد باسلیق و حجامت بر ساق و بعده اسهال و مطبوخ افتیمون صفت آن در صداع سوداوی مذکور شد
و قی بسبب دروغی که طعام بسیار خورده باشد و در وقت نوبت کافور و صندل و نیلوفر بو کنند که
در حالت که بهوش آید اشیاء بارده که مقلل منی و کاسر شهوت باشد مثل شربت نیلوفر و بزره خرفه
و اگر حرارت بسیار بود غذا قلیه اسفاناخ و کدو فرمایند و اگر برودت غالب باشد غذا لحم کبک و
عصافیر بریره و دارچینی قسم دوم اختناق رحم که حادث گردد از احتباس طمث مدت طویل چرا که
بطول زمان عارض گردد از منی علامت آن تغیر رنگ و میل دمیل بر و اهد و بسواد علاج آن تنقیه
و فصد و اسهال و ادویه که ادرار طمث نماید مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده با بزره تخم خیارین صفت
سکنجبین بزوری در وجع الکبد و سکنجبین ساده در صداع حار ساده مذکور شد و اگر این مرض عورت
حامله را واقع شود فصد و اسهال مناسب نباشد بلکه غذا لطیف و روغن بمالند و باقی علاج از قسم اول
جویند از حرارت و برودت و ضعف و زوال آنچه رفع سازد نمایند فصل نهم در ریح رحم سبب
سوء مزاج بارد پدید آید و غذا که با و رسد هضم نتواند موجب نفخ شود و ماده بادها اندر فضای رحم
یا در لیفها و غیره در آید علامت آن ورم عانه و آنچه مثقل الثقل بطرف اسفل و صلابت آن مجتمع
و درد تکسید که تا ران و از بالا تا بالغم معده و حالتی باشد استسقا طبلی پدید آید و چون دست برند
آواز طبل دهد و انتقال از موضع بموضع دیگر باشد که تا آخر عمر این علت بماند و علاج نزد برد
اما حکما علاج گفته اند علاج آن حلبه از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول نمایند یا
جوارش کمونی مثقال یا سه جوارش سه مثقال با آب نانخواه بخورند صفت جوارش کمونی در دوار گفته معده
صفت معجون ... در ضعف الکبد مذکور شد نوع دیگر زیره و بوره ... از هر یک ... درم ... علاد
بکوبند و با شیر بر عانه طلا کنند و روغن سنبل و بابونه بمالند نوع دیگر برنجاسف و افسنتین
و اکلیل الملک و برگ کرفس و شبت و سداب بجوشانند و در آن نشینند نوع دیگر معجون ...

واروانی کم

و بروزی کرم یا ایارج فیقرا سل بموزن مثقال بیاشامند صفت معجون ماده بچه در رسانیدن رطوبت صفت بروز
در ما بجو لعاب مذکور شد صفت ایارج فیقرا در صداع و موی گفته شد نوع دیگر بادیان و انیسون و تخم کرفس
و سداب فی صفتر برابر گرفته کوفته بیخته شیافها سازند و یک یک بر دارند نوع دیگر و شمامه دو درم با مجموع عسل
بخورند نوع دیگر برای نفخ و اکثر امراض رحم را مفید است بیخ سوسن در پوند و حب البلسان و زعفران و
با فلفل و مصطکی و رب السوس همه مساوی کوفته بیخته سه درم با شیر گاو ناهار بخورند فصل نوزدهم در دیگر
ادویه که چون زن بخورد و بر دارد هرگز بار نگیرد و حامله نشود نوع دیگر در منع قبول حمل یک مثقال
زمین نشود که یکو ترست از ذو رعدان هر زن که بروس فیل بیهوشی بدهند هرگز نشود زهج
کس البن صفت روس فیل یعنی سرگین فیل خشک کرده بعد از بیرون آمدن طمث دو درم با عسل
آمیخته هر روز بخورد و از سرگین مذکور نیم ملوح گیرد و بر دارد بعمر خویش بار نگیرد نوع دیگر بعد از نزول
آب مرد در حالیکه جدا شود از مرد چند بار بپرد و یا بر جهد و بعد از آن متصل عطسه عذری بکند و نیز علائی
بر دارد بار نگیرد نوع دیگر اگر آب بعد از نوبت جماع مرد بر قضیب خود طلا کند بار نگیرد و اگر بعد از غسل باشد
بهتر بود نوع دیگر دو درم سرمه عورت هر روز بخورد تا یک هفته بملازمت نماید و بر دارد حمل نگیرد
نوع دیگر اگر بوقت مجامعت سر قضیب را بروغن قطران یا بروغن بنفشه یا بهر روغن که باشد چرب کنند
آن منی در رحم قرار نگیرد فصل بیستم در تنگ کردن فرج عورت علاج آن مازو چهار درم گل مازو دو درم
سنگ جراحت و خون سیاوشان و ریح بلور و انزروت و گل لوبرک که رنگرزان بکار برند و مرد ار سنگ
دو قرنفل و دارچینی و خولنجان و جوز بوا و بیخ لوبیه و قاقله و ماکنی و سنگ زر هر یک یک درم کوفته بیخته
نگاه دارند و بر ملوح بر د و طرف زیر و جامه ملوح بر و سطری حاصل کنند بعد از آن شافه سازد و
داروی دیگر هم بر شافه طری نماید چند بار چنین کنند تنگ و محکم گردد و اگر داروی خشک بخورد
بر گیرد غرض حاصل گردد نوع دیگر کبابه و زعفران و شراب بجوشانند چون نیم گرم شود بقوام آید
جامه تر کنند و خشک گردانند بعد نیم بعد از آن جامه مذکور بر فرج بر دارد و بعد از آن که ر...

فرج جامه تر گردد و بعد ازو بیرون آرد تا تنگ و نعت گردد نوع دیگر رشنه و قسط و عود سیاه و سُلد حب
هر کدام با همه درز زیر جفو ده و کنند مقصود حاصل آید نوع دیگر مشک و کافور و زعفران و کندر و سُک
و صندل و آن قسط را با شهد آمیخته بر آتش بگذارد و دوا در اندر جوز رساند بوی خوش شود
نوع دیگر پس لویغ که بوده بود و بردارد زن چون غنچه شود فرج تنگ آهن و در سنبل
سوده را در وی حل و نهد خوش بوی شود چو نافه مشک ختن طرق استعمال ادویه مذکورات
که بزر وی بعم تخم کلسغ سه درم سنبل دو درم کوفته بیخته صلایه کرده انگشت را الکلاب با آب برکنند
و در آن آلوده کرده در فرج نهد و انگشت را تا آب بجداده بیرون آرد نوع دیگر من غنا منها
و اما التضییق فینبغی ان یؤخذ سک سنبل و زعفران و یطبخ فی شراب قابض ریحانی و ینقع علیها ان
ثم یشرب خرقة کتان و یرفع و یجفف ثم عند الحاجة یقطع منها قطعة و تحمل قبل ذلک
بیوم او یومین فانه یضیق و یطیب نوع دیگر منه یؤخذ رامک و اقاقیا و سنبل و سعد و یعم
سحقه و یلوث به صوفة قد غمست فی شراب قابض و تحمل نوع دیگر یغمس خرقة فی ماء السبب
الیمانی و یلوث فیه سعد و سلیخه و عفص مسحوقة کما الکحل و تحملها المرأة قبل الجماع بساعتین
فانها یضیق و ینبغی المرأة بالجماع نوع دیگر فی تسخین القبل سک و رامک و زعفران ینقع بشراب
ریحانی و یغمس فیه خرقة کتان و تحمل به و هو مطیب و مسخن نوع دیگر اگر از فرج عورت
بوی گند آید بیارد برگ تنگ و برگ کنه و جوز بویه بکوبند و در آب بجوشانند چندانکه تیره شود قبل
شستن پس آن را در سایه خشک کنند بعد از آن کنند و هر روزی از آن با روغن آمیزد و در فرج کند بوی گنده
دفع شود نوع دیگر برگ مورد و بار و پوست انار را با آب بپزد در روغن سرکه بپزد و در روغن
مذکور در فرج مالد بوی گنده از فرج دفع شود نوع دیگر برگ جای با آب بپزد و در روغن تلخ بپزد
در روغن مذکور در فرج مالد بوی گنده از فرج دفع شود نوع دیگر سپند سوخته که خراسانی است
در سرکه خالص خمیر کنند و در فرج و بغل مالد بوی خوش آید باب بیست و دوم در امراض ثدی

و لسمنی الف

مشتمل است بر چند فصل قسم اول در اورام سینه که گاهی حادث میشود بقسم اورام مثل آنکه حادث میشود
در سایر اعضا و آن انواع در اقسام اورام مذکور خواهد شد و ورم ثدی که از باعث شیر می باشد
و این دو قسمت قسم اول در ورم گرم ثدی علامت آن انتفاخ و صلابت ورم و درد و سرخی رنگ پستان
و تمدد و تب و حرارت ملمس علاج آن تکمید باید و پنبه که سرکه تر کرده شیر گرم بخوفه گذارند با آب را
سرکه اندکی ممزوج کرده شیر گرم بر ثدی ریزند و اگر حرارت بسیار باشد آرد جو و آرد باقلا سفیدی تخم مرغ
و با آب حی العالم یا آب گشنیز یا آب خرفه طلا سازند و موم روغن از روغن بنفشه یا بادام با آب گشنیز
آمیخته بمالند نوع دیگر ضماد برگ لسان را برگ سبز بنهند و نوع کوفته آرد جو مساوی سرکه بپزند
و در هر ماه سه روز متواتر ضماد کنند نوع دیگر از عصاره علاجه ان تضرب البذر قطونا با سکنجبین
والماء ورد و یضمد به او بورق السراطین احیاء و یشد علیه او یفعل بالسراطین ایضا فذلک
او یضمد بلب الخبز الحواری و المحیض بماء عنب الثعلب و دهن الورد و اگر التهاب باشد تخم کتان نرم
کوفته سرکه آمیخته ضماد گذارند و اگر حرارت تسکین یابد بجو و عنکل و موم گداخته طلا نمایند و بابونه
و بنفشه اکلیل الملک خوب کوفته بدهن موم روغن حب تسکین مخلوط سازند و اگر ورم مایل بصلابت
شود آرد باقلا و اکلیل بروغن کنجد گذارند و آب ریاحین گرم بر او ریزند و اگر ورم در یک جا جمع شود
تخم حلبه و کتان و خرد و آرد جو و روغن کل بهم آمیخته طلا سازند نوع دیگر ضماد از غرابادین شفائیه اورام
ثدی را نافع بود منفعت آن نان گندم و آرد جو و باقلا و حنظل و حلبه از هر یک ده درم زعفران نیم درم
کوفته و بیخته بزرده تخم مرغ سرشته ضماد کنند و اگر بجهة شقوق و شکاف شود شکافد روغن مسکه و
مرهم اسفیداج طلا کنند منفعت مرهم اسفیداج در اورام مقعد مذکور شد و اگر از شکافتن ورم حادث
گردد دانه مویز نرم کوفته مغز کله و آب برگ سرو آمیخته طلا سازد قسم دوم ورم سرد که حادث
گردد از ضعف بسته شدن شیر در سینه علاج آن بالعکس ورم گرم کنند علاج آن با بابونه و قیصوم
و بنفشه خوب پخته آب آن گرم بر سینه ریزند و روغن نرگس و روغن قسط یا آرد روغن خیری و موم روغن
ساخته بر ورم بمالند و اگر بود به مشک اضافه نمایند بهتر باشد نوع دیگر نان و مغز آرد و حلبه
و گل خیری و تخم کتان و برگ کرنب کوفته بیخته مجموع طلا سازند و اگر خون منعقد شود در سینه باطلا
بارد

با غذا و حمل طلا نمایند و محلیل را از شیر خوردن منع فرمایند نوع دیگر روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته
طلا نمایند و روغن کنجد دیگر که و اندکی بوره و سداب اضافه کنند و نرم کوفته بجمع بگذارند ورم پستان را
فایده دهد فصل در قلت شیر و اقسام آن دو قسم است قسم اول از باعث قلت خون واقع گردد و علامت آن
چیزهای که از و خون پیدا شود کم خورده شود یا بگو مزاج بدن یابسه علاج اگر سبب کمی خون باشد غذاهای
لطیف که از و خون پیدا شود و اگر سوء مزاج بود تبدیل نمایند اگر مزاج سرد باشد شیر گاو و نرم با نانی
و اندک تخم شبث و نخود آب و کشک جو که از آرد گندم و حلبه شیره بالای سازند و قلیه گوشت فربه
و رزول و سمن خورند و زرده تخم مرغ نیم برشت فایده دارد و آب بادیان در زیادتی شیر مجرب است
و شربت ماء الاصول شیر را زیاده می سازد و نفخ و باد که در شکم طفل بود از الکاین می کند صفت آن
بدو ترکیب در صداع ساده مهایه و در صداع اورام دماغ مذکور شد فاما صاحب دستور العلاج
در ازدیاد شیر بدین نوع می نویسد صفت آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی
و پوست بیخ کبر از هر یک سه مثقال بادیان و انیسون و تخم کاسنی کوفته و تخم خربزه از هر یک دو مثقال
پرسیاوشان و گلقند و انگور شفا از هر یک سه مثقال قند سفید [illegible] مثقال ادویه را بجوشانند و صاف
نموده قند انداخته بقوام آرند و شربت کم دهند نوع دیگر تخم کرفس و تخم بدان و اجوائن و تخم شبث
و انیسون و بادیان مفرد یا مرکب به عسل آمیخته بلیسانند شیر را زیاده خواهد ساخت و ادویه
منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده نماید نوع دیگر مثل ورد از آرد گندم ناو و درم با شیر آمیخته یا او ز
بخورد نوع دیگر سبتا در کوفته بخته بادام در با و شیر گاو انداخته بخورد نوع دیگر قلوز را در شیر پخته
و روغن ستور انداخته بخورد شیر زیاده شود نوع دیگر حبا [illegible] بد و با آرد گندم یار کنند و نان
پزد و با روغن ستور صبح روز بخورد شیر بسیار شود نوع دیگر [illegible] و ارده ریخ و زیره سفید با
شیر یا [illegible] حریره بسازد و صبح روز بخورد علاج سرد مزاج از گوشت گوسپند که در و شبث و
بادیان انداخته باشند و گرم مزاج از آرد جو و شیر و تخم [illegible] و قدوهای تازه که در آب پخته
سازند قسم دوم قلت شیر از فساد خون گردد یکی از اخلاط اربعه علامت صفرا زردی رنگ شیر
و رقت آن و حرارت و حدت علاج آن تنقیه بدن بخیار شنبر صفت آن الوی بخارا [illegible]

فرنیا

تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت از هر یک پانزده مثقال شب در آب تر کنند علی الصباح نرم بمالند
و ربع ست فانید و بعد بقیه شربت سکنجبین و لیمو و نارنج و شیره و خرفه و آب انارین و امثال سماق
و غوره میل نموده باشند علامت بلغم شدت سفیدی شیر و میل او بجوشت و ناقره علاج آن تنقیه
بدن از بلغم نمایند و بعد از آن شربت سکنجبین بروزی دهند صفت ایکاره و روح الکلید بانگور شیره
و قی بعد از خوردن طعام به آب شبت و عسل فرمایند و معجون الحوالب که ورد و ارجیر بود و الکافه فایده دارد
نوع دیگر نان تازه در کمتره آب پادیده بگذارند تا سرد شود بعد از آن در سرکه خمیر کنند و در آفتاب
نهند تا ده روز سرکه از آن بر گیرند و ده روز دیگر بدوشاب خمیر آن تازه کنند و ده روز دیگر شیره
انگور خمیر آن تازه کنند بعد از آن ادویه گرم کوفته بیخته بر سر آن ریزند و چون خواهند که بکار برند
بگیرند از این خمیر مقدار یکجو بگیرند و سه من سرکه کهنه بر سر آن کنند و کیسه پر از ولد و گرم شکوفه
در آن اندازند و چهل روز در آفتاب بگذارند بعد از آن استعمال کنند معده را قوت دهد و
بلغم سازد و اشتها طعام آورد و علامت آن سودا و کدورت رنگ شیر و غلظ و قلت او و علاج آن
تنقیه بدن از سودا و تناول اشربه و اغذیه رطب مایل بحرارت و شوربا چرب از گوشت فرخ
و گوشت گوسفند جوان ساخته باشند فصل سیوم در قطع کردن و کم ساختن شیر و حفظ سینه از آنکه
بزرگ شود علاج کم ساختن شیر و نسیان الثدی الوباقلا و الوحلبه بگلاب و روغن گل
طلا سازند نوع دیگر زیره کوفته بعسل و سرکه طلا سازند نوع دیگر مروار سنگ و نمک با سرکه و ورد
~~طلا سازند~~ در سینه مالند نوع دیگر گل ارمنی و عدس با سرکه و گلاب طلا سازند نوع دیگر زیره سفید
و الاجر و لعاب اسبغول چند کرت طلا کنند شیر خشک شود و پستان بغلطد نوع دیگر لبنی الکمون و بالسداب
و الفنجکشت یکدر همین یقطع اللبن و قال البادروج یقطع لبن المرأة اذا اکلته غذا آش سماق
و غوره و آب لیمو و غیره از ترشیها و خوردن عدس شیر را کم سازد دوای دیگر در بند اینکه پستان
عورت بر قرار باشد و طلاق نشود اسفیداج دو مثقال سرکردان دو درم افیمون نیم درم اقاقیا
سه درم توبیت انار سه مثقال عدس سوخته سه مثقال سنگ ... مثقال همه را نرم کوفته با سرکه

با آب لسان الحمل رسینه کلارند چند نوبت نوع دیگر سعیده از زیرا فیون با سرکه تقطیر بسرشند و قرصها
سازند و در سایه خشک کنند و نگاه دارند و بر لبشان عورت که هنوز غلطیده باشند روزی دو سه مرتبه
دارو بالکور دو سفیده طلا کنند لبشان برقرار باشند و غلطیده نشوند نوع دیگر سنگ مقناطیس را سکنده
در ریه سفید خشک بسایند و جامه تیر کنند و با سرکه هندی بیامیزد اگر لبشان غلطیده باشند چند
سوزنی بزنند تا خون بیرون آید و قدری از آن دارو طلا کنند و سینه محکم بندد و اگر لبشان بسیار
خفته و غلطیده باشند در روزی یکمرتبه بسوزن زنند و سه مرتبه دارو مالند بامداد و در نماز پیشین و وقت خفتن
بر پشت حمل کنند و غذا آش برنج با گاو و شیر آلو گندم روغن سوزنیم سیر نبات و خرما سنگ سکن و خوردنی
کوفته از هر یک ده درم این جمله را در شیر اندازد و در آتش نرم چندان بجوشانند که دو سیر بماند بسیار
بالاید و بار دیگر اسکند و همین سیخ و سفید و کبر و کنکول از هر یک چهار درم زنجبیل هفت درم نبات یکسیر
در آن شیر جوشیده اندازد و کلوچه سازد و بقدر قوت هضم یکبار یا دو سه بار بخورد تا چهل روز
تا چهل روز لبشان غلطیده فراهم آیند و اگر عورت چهارده ساله باشد و این دوا بخورد هرگز
در غم لبشان او غلطیده دراز نشود نوع دیگر پوست انار ترش در روغن سرشف مساوی ریزه کنند
و هر روز بر لبشان مالد و محکم بندند برقرار باشند و غلطیده نوع دیگر اسکند و سیاه دار فرنج
و دالان سرکه باریک باید و متواتر طلا کنند لبشان در فقیب سخت و محکم گردد نوع دیگر عن غنائما
فاما منع الثدي النهد و يمنع ان يصير من العظم فان يسحق الكمون ويعجن بالماء ويضمد به ويعلى حرفه
بمغوسة في خل و ماء ويشد ولا يحل ثلثة ايام ثم يحل او يدق اصل السوسن الابيض بخل
و ماء ويضمد و يشد ولا يحل ثلثة ايام يفعل ذلك في الشهر ثلث مرات ويسحق مشيت بدهن
ورد و يمسح عليه كل يوم او بوخرطش جزأ وعفص اخضر مسحوق جزء يعجن بالعسل ويطلى به ويترك
يوما ثم يغسل بالماء البارد ويفعل ذلك في الشهر ثلث مرات ودوا اخر يطلي على الثدي و
فيمنع ان يعظم ويمنع النساء من الاحتلام والطمث وبنات النعش عجيب ماء سوكران والبنج
واللعاب البذر قطونا وورق بعض والصداع الرصاص والافيون وخل الثقيف تحد اقراصها
د عندالحاجة

و عند الحاجت یطلی باب سیم در حدبه و ریاح افرسه و درد لثه و مفاصل و نقرس و
عرق النسا و دوالی و داء الفیل و ورد عقب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در حدبه و ریاح افرسه
و اقسام و اسباب و علامات و علاجات آن زوال فقار بود به پیش یا پس و بسیار است که زوال
فقار یکی از جانبین میشود اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون آید اگر بخارج مایل بود آن را
حدبه گویند و اگر بداخل متمایل بود آن را قعس گویند و اگر بجانبین مایل شود آن را التوا گویند قسم اول
ورم که حادث شود در عضله پهلو فقار که میان پشت باشد بود و او را از موضع خود زایل کند علامت آن
درد و ثقل پشت و عظیم نفس و شدت حرارت و تب دایم و تشنج و عارضه نافی علاج آن فصد
باسلیق فرمایند و جلاب از عناب و ترنجبین و روباه ترک و نبات تناول کنند و بلغمی طبیعت با
مطبوخ نمایند سنا هفت درم و ... و ... تخم کاسنی و ... از هر یک سه درم عنب الثعلب هفت درم
ترید ... نیم کوفته یک درم مغز فلوس و ترنجبین از هر یک پانزده درم الطرفی ... تبار بجوشانند
فرمایند و چون ... ساکن شود و ورم زایل گردد کنند مقل ... ورق ... بجوشانند ... کوبند
و بر موضع نهند ... عرق ... حلبه و تخم کتان و ... مرغ ... کاو ... گل ... خرد
و ... قسط و بابونه بمالند قسم دوم ریاح افرسه که حادث گردد از ریاح غلیظ در زیر فقار
نشسته و او را از موضع او زایل ساخته علامت آن حدوث درد پشت بی تب و تشنج و گاهی
... درد و گاهی ... او علاج آن هر روز جلاب از ... جوارشات ... و قلیل ...
تناول کنند و بلغمی طبیعت به مطبوخ سورنجان کنند صفت آن سنا هفت درم ... سورنجان
روباه ترک از هر یک ... درم ترید ... از هر یک سه درم ... درم انجیر عناب از هر یک
ده عدد سپستان بیست عدد ... خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم ... سورنجان ترید
هر یک مثقالی صبر سقوطری ... حب النیل ... غاریقون هر یک ... درم مقل ... هر یک ...
... بکوبند و ... پزند و ... باشد ... ماء الاصول
هفت مثقال یا یک مثقال روغن ... فایده ... صفت ماء الاصول در صداع ... دماغ

مذکور شد و خوردن شربت مروزی مناسب باشد صفت آن در مالیخولیا مراقی گفته شد نوع دیگر
ضمادی که باد را پراکنده سازد و میعه و قسط و قصب الذریره و ابهل و فرفیون بعسل یا با آب بادیان
و سداب و روغن بابونه یا با روغن ناردین گذارند و آنکه در و فربیون و نمام و قیصوم و بابونه
جوشانیده باشند بر موضع الم ریزند و محجمه بالیس بر آن موضع فایده دارد نوع دیگر معجونی که
نافع این مرض است صفت آن حب ناردین اسارون دارچینی از هر یک چهار درم مرده و درم زنجبیل
و درونج از هر یک ۳ درم جمع کوفته حریرات از هر یک دو درم با سه وزن عسل سرشته شربتی
دو درم با آب گرم نوع دیگر ضماد میعه و قسط و مازو و کندر و ساه بلوط از هر یک دو مثقال فرفیون
درم و نیم بروغن ناردین بقدر حاجت سرشته ضماد کنند قسم سیم ریاح افرسه که از خلط
غلیظ لزج سودا شود علامت آن سفیدی رنگ و سردی لمس و فقری درد علاج آن روغنهای گرم و
ضماد از مازو و ساه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گلسرخ دارچینی و روغن سداب
و عاقرقرحا فایده دارد صفت روغن سداب در صداع سرد مبادی گذشت قسم چهارم حدبه و
ریاح و افرسه که حادث شود از ضربه یا از سقطه علاج آن بیرون فقار بموضع مالیدن بدبست
و کلنیدن به محاجم یا محجمه بالسی گذارند الا که خون را بدان موضع کشد از زرفت و صقل و اندک
عاقرقرحا و ضماد فالیقن چنانچه مذکور شد فصل دوم در وردلشته و اقسام و اسباب و علامات
و علاجات شاول در دلیشه که از سوء المزاج بارد شود علامت آن و ... بی ثقل و احساس سردی و
منفعت یافتن از خبرهای گرم و سکون درد از زمین و مالیدن و سفیدی قاروره و بطوء نبض علامات
علاج آن هر روز جلدی از انیسون و بیخ کبر و گلقند عسلی تناول کنند و بعد از نضج تنقیه مواد
به مطبوخ سورنجان و حب آن کنند صفت مطبوخ سورنجان و رجوبه صفت حب آن در ریاح افرسه
گذشت و حب حجر مناسب باشد صفت حب جبر در صداع بلغمی سرد مذکور شد و شربت
ماء الاصول و گلقند و روغن سداب الکبیر شربت مثرودیطوس و سنجرینا و تریاق اربعه و فلونیا هر
از هر یک نیم درم یا مثقالی بخورند صفت شربت ماء الاصول در صداع سرد مبادی مذکور شد

علو

صفت شربت مروزی در مالیخولیای مراقی و صفت معجون سنجرنیا در ضعف الکلیه صفت تریاق اربعه در ریاحات
و صفت معجون مثرودیطوس در صرع بلغمی مذکور شد و در پشت روغن سداب و فرفیون و روغن قسط و
روغن بابونه بمالند صفت روغن سداب و روغن قسط در ریاح اوریه کلیه گفته شد صفت روغن فرفیون
در صداع بلغمی یاد داده و صفت روغن بابونه در صداع سوداوی مذکور شد نوع دیگر از شاخهای شاخ
آهو را در خمره کنند و سر خمره را بگل حکمت استوار کنند تا دم و دود از وی بیرون نیاید و بر آتش نهند
تا شاخ مذکور سوخته گردد پس بر سنگ سایند و آس کنند و بر زبر روغن گاو از یک ماشه تا دو ماشه
بخورند و اگر روغن نخواهند حقنه باید بتمام حقنه در پشت بهر نوع که باشد وجع گرده و برای درد دل
و پهلو نیز نافع است غذا نخود آب و ادویه گرم مثل دارچینی و فلفل گرد و غیره در غذا فایده داده
قسم دوم درد پشت که از خلط خام که در عضلات و فقرات باشد علامت آن ثقل و برد محسوس و
استنفاع از حرکت و ریاضت و وجع اندک اندک بعد بعد از آن زیراکه گاه و این درد بر باید
علاج آن قی و تنقیه ماده بحب الاصول با روغن بید انجیر و کود آب که در و زیره و وج و عسل باشد
تنقیه میدهد و در یک هفته درد زایل شود و بعد از تنقیه این حب فایده دارد صفت آن حلبه و حب الرشاد
و تخم کرفس و خولنجان و زنجبیل از هر یک برابر سکنج مقدار مجموع شربتی مقدار دو درم با ماء الاصول و حب
سورنجان و حب منتن فایده داده صفت حب سورنجان در ریاح اوریه صفت حب منتن در لسع رکبت
معده مذکور و معجونی که نفع تمام داده صفت آن سکنج و جاوشیر و فلفل و اشق و زنجبیل و سورنجان و
شقاقل و تخم حنظل و تخم کرفس و انیسون و بادیان و نانخواه و انزروت و صندل سفید و زراوند
و قسط و سعد و ماهی رهیج و ورق سداب اجزا را بکوبند و بیخته بلبع نمایند و سفوف سازند و جای
درد را بروغن فرفیون و قسط و سداب و بابونه بمالند و از گوشت ملاحظه نمایند و اگر ضرورت
شود گوشت طیور صحرایی و امعره و گوشت خرگوش تناول نمایند و در پشت بیماری بعلت علامت
لعاب قسم سوم درد پشت که از تعب و ماندگی حاصل شود علاج آن راحت و حمام و روغن خیری و بادام

بهم آمیخته بمالند و روغن شبت و بابونه فایده دارد و صفت روغن خیری باشد و روغن گل هم بزنند
صفت روغن شبت در برسام گفته شد و غذا لطیف سازند دیگر از کثرت جماع درد پشت می شود
علاج آن ترک جماع و راحت و حمام با آب شیرین و مالش از روغنها که مذکور شدند نمایند غذا ماء اللحم
و زرده تخم مرغ صفت ماء اللحم در صداع حار گفته شد دیگر از خفقان کرده درد پشت می شود علاج آن
درد چهار بند و ضعف جماع بود علاج آن ضعف کرده نمایند قسم چهارم درد پشت که از امتلاء عروق
که موضوع سر پشت است و نمود او سبب غرض بود علامت آن حمرت لون پشت و درد با ضربان
و ثقل پشت و لیکن وز باده شدن درد بواسطه حرکت علاج آن فصد باسلیق و با بالیض دراندازد و
تناول جلاب از عناب و روباه ترک ز نبات و شیره خرفه و تخم خیارین سکنجبین و آب انار میا
و شربت لیمو و آب کشک جو مفید بود و طلا مفید صندلین و گلاب با اندک سرکه و در آب سرد در ابتدای
درد پشت ریزند و در مکان سرد و هوای خنک خواب روند و غذا آش سماق و غوره سازند دیگر
درد پشت که از ریاح حادث شود علاج آن از شربت سرد و گلقند و روغن شبت و فرفیون و کمونی
نمایند قسم پنجم درد پشت که باعث مشارکت چنانچه بعضی عورات را نشر دیگر حرکت ورم طمث
می شود علاج آن شربتی که ادرار حیض نماید از تخم کرفس یک مثقال و تخم حلبه هفت مثقال و تخم خیارین
هم کوفته چهار مثقال با بودابان بنفشه و اجوائن و تخم شبت و روناس از هر یک دو مثقال بجوشانند
و به بیست مثقال قند بقوام آرند و به هفت روز بخورند دیگر که از تعب و حرارت که از عفونت سخت که
رطلا غلیظ بلغمی را حرکت آرد پیدا می شود علاج آن روغن قسط و روغن فرفیون و معجون تادة الحیوة
و آنچه خلط بلغمی را مناسب باشد تدبیر باید فرمود دیگر وجع خاصره یعنی تهیگاه و آن بدرد پشت مشتبه است
اگر بلغمی و ریحی باشد ساقات سخته بعمل باید آورد چنانچه مقل و اسوم و سبعون و تخم کرفس و تخم حنظل
و سورنجان و ماهی زهره ساخته باشند بردارند چرا که اگر تأثیر ساقیات در بن تعالیت موثر است
و علاجهای بلغمی و ریحی درد پشت فرمایند فصل سوم درد و جاع مفاصل و اقسام و اسباب و علامات
و علاجات آن اما مفاصل الم با ورم باشد که مفاصل بر بدیه و یا را حادث شود و سبب او ضعف

بدنها و

پیوندها و ریختن مواد است اگر مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب و انگشت ابهام نقرس گویند
و اگر در مفصل ورک باشد و بجا در نکند از ان وجع الورک خوانند و اگر بجا در کند و اگر جانب حرقفه
فخذ که ران است امتداد یابد بطرف زانو و کعب بسبب کثرت و قلت ماده عرق النسا نام
نهند و از خواص این ورم است که پخته نشود و سر نه نهد مثل اورام دیگر و اسباب او اصلی می باشد
و عرضی اما اصلی است که مفصل گشاده شود تا سر استخوان بندها در و حرکت نماید و بجهت ان
حرکت در سایر اعضا ماده را جذب میکند و قوت هضم ندارد بسبب قلت گوشت از برای آنکه
مرکب از استخوان است و غضروف و وتر و رباط است و اینها سرد اند در اصل خلقت
یبوست و برودت غالب و هضم از حرارت و رطوبت می باشد و لابد است که در مفصل
رطوبت لزج بود تا مانع گردد از جفاف و رطوبات و اوتار را بسبب حرارت عارضی که از
کثرت حرکات تحلیل می یابد و آنچه از رطوبت مرود بدل او اعاده میکند پس مفصل و انما جذب مینماید
رطوبت را و در بعضی مردم و بعضی بر واقع گفته موجب این مرض می شود اما اسباب عرضی اول که
ترک ریاضت نموده و فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت و تحلیل
است واقع نیست دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط خام متولد می شود و میریزد به مفصل سوم
از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه مختلف الترکیب و شرب خمر متواتر و جماع
عقب طعام خوردن و ریاضت نمودن و حمام بعد از اکل و آب بسیار خوردن در حمام و غیر آن
چهارم کثرت زکام و نزلات پنجم ترک نمودن استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد
و خون حیض و بواسیر ششم معالجه قولنج بوجهی که روده قوی گردد و فضلات بر اطراف رود
هفتم حرکات عنیف و در وقت غضب چرا که مواد بواسطه حرارت غضب گداخته می شود و
به مفصل میریزد هشتم حرکت و غم و بیخوابی و امراض نفسانی و غیره نهم تعب از سواری مدام
که موجب ضعف گردد خصوصا در پاها و اقسام درد مفاصل پنج است قسم اول درد مفاصل
دموی است قسم اول درد مفاصل که از کثرت خون واقع شود علامت ان سرخی رنگ موضع
و ورم و گرمی ملمس و وجع با ضربان و امتلاء و ثقل و تمدد و راحت یافتن از ضماد سرد و تبرید

هر دو شش از علامات کلام و سدد بیمار لحیم و عمر لو میانه شباب و فصل ربیع و خوردن اغذیه و اشربه
که مولد دم بود علاج آن فصد اگر وجع در مفصل پای راست باشد از دست چپ و اگر درد
در دست چپ بود از دست راست نمایند و اگر از هر دو پاها باشد از هر دو دستها خون بگیرند
و اگر وجع در تمامی بدن باشد فصد باسلیق و اکحل فرمایند و آب جو و آب انارین تناول کنند
و اگر حرارت و التهاب قوی باشد شراب تمر هندی و آلو بخارا با گلاب یا روغن بادام بخورند و
سکنجبین بزوری و با ساده فایده دارد و مسهل بعد از فصد بدو روز کنند و جلاب
در عناب و روباه ترشک و تخم کاسنی و انگور شفا و ترکیب گاوزبان همراه نبات یا ترنجبین
تناول کنند غذا آش ماش یا شوربه مغز تخم بادام خورند و اگر ضعف باشد جو آب با عناب خورند
و نقیع یا این مطبوخ کنند صفت آن هلیله زرد پنج مثقال ترنجبین بکوفته سقاقل بکوفته از هر یک
دو مثقال شاهتره سه مثقال سورنجان نیم کوفته یک مثقال تخم کاسنی و افتیمون و تخم بادیان و
تخم کرفس و کلسنی از هر یک دو درم سنا مکی درم بنفشه و نیلوفر و تخم خبازی و تخم خطمی از هر یک [illegible] درم
مغز خیار چنبر پانزده درم همه را در یک آثار آب بجوش کنند چون یک کاسه آب باقی ماند با خیار چنبر
و ترنجبین حل نموده اختیار نمایند و اگر از مطبوخ اکراه باشد این حب مفید است صفت آن صبر سقوطری
یک درم محموده ربع درم کلسنی و ایارج فیقرا تربد نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته حب سازند و این یک شربت است و اگر وجع غالب باشد مخدرات مثل [illegible]
و حب سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن ریزند و در بعض اوقات
حقنه کنند صفت آن شاهبلی تخم حلبه و تخم کتان و خبازی از هر یک پنج مثقال سقاقل بکوفته تخم خیار و
و انگور شفا تخم شبت و بابونه و بنفشه از هر یک سه مثقال آلوی بخارا پانزده عدد سورنجان بکوفته
هفت مثقال بجوش کنند و دو کاسه آب چون به نیمه آید صاف ساخته شیرخشت هشت مثقال
مغز فلوس دوازده مثقال شکر و قرا قروت از هر یک هفت مثقال در آب ادویه حل ساخته
روغن بادام دو مثقال اضافه کرده چهار نوبت عمل نمایند و مسهل بعد از بحران دهند و بحران در وجع
المفاصل هر دو چهار دهم بود بعد از مسهل شربت از آب کاسنی و شاهتره تخم خیارین با شربت سکنجبین ده مثقال

بیل یا

سبل فایده و مردمان ضعیف و نحیف احتمال کثرت اسهال ولوادر ندارند آب ثمرهندی و آلو بخارا
و شیر خشت از هر یک بیست مثقال اختیار نمایند و در ابتدا طلاء رادع مناسب بود
صفت آن مامیثا سبع نیم مثقال صندلین و گل ارمنی از هر یک دو مثقال و ورد سه مثقال
حوفل و اسفیداج و نوشادر هندی از هر یک مثقال کوفته با رب کاسنی تا با آب کاهو یا لعاب
اسبغول مرهم سازند و حسک کوفته با سرکه و گلاب سوده بر مفصل بمالند نوع دیگر صفت طلاء مسکن
زعفران افیون از هر یک وزن برابر با سفیده تخم مرغ و روغن گل بر عضوی که مولم باشد
بمالند و اگر بیماری از ابتدا تجاوز نماید وجع تسکین نپذیرد و ادویه رادع و محلل بیامیزند
مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب و آرد جو بعینه و خرو و لوبیا بجوشانند و طلا
سازند و اگر سوزش غالب بود موم روغن از روغن بنفشه و آب عنب الثعلب ساخته بمالند
نوع دیگر تخم کتان و حلبه پرورده و آرد و نخود با روغن بابونه و موم زرد لت زنند و بمالند درد
مفاصل را فایده دهد غذا آش سماق و غوره و نخود آب و ماش مقشر و قنی آب ثمرهندی
و گوشت طیور حلال و اسفیدبره و جگر گوسفند بخورند و از گوشت گاو و نر و شراب و حلوا و عسل
و دوشاب و خرما و گوشت گوسفند پرهیز نمایند قسم دوم وجع المفاصل که از کثرت صفرا
شود علامت آن درد شدید و سوزش سخت مایل بزردی و قلت ورم و ثقل و تمدد و حرارت کرده
هر گاه دست گذارند بیاید و در ظاهر جلد مایل و لیکه والتهاب و نبض سریع و قاروره
ناری یا احمر ناصع بود و ادرار یا قلت و راحت به دواش از گذاشتن اشیاء سرد و اگر
این جسم ضعیف و کثرت را اگر مزاج ایشان کم و خشک بود لاحق شود و منبر با بیست عارض شود و اگر
طبیب ناواقف بلا حفظ تقویت عضو نکند و معرجات مسهل وضع نماید از وجع المفاصل با عث
هلاک گردد جهت آنکه از استعمال مبردات بسیار عضو چنان که اول است متوجه گردد و
اگر وجع المفاصل صفراوی مخلوط بخون شود و اگر ازین قسم واقع میشود و از صفرا حرف ساز
زنار رشت در هر که صفرا محترق سوختی باشد فصد لازم دانند و اگر چیزی مانع باشد منضج بکلاب

دهند و طلائی که از ان تکبیتی دو سه مجلس شود اختیار نمایند صفت آن انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی
مکلوفته دو درم کاسنی خ یک مثقال تخم خرفه مثقال بجوشانند و در آب ان سه مثقال مغز
خیار چنبر حل نموده بمالند و روغن بادام مصطکی بایند و حقنه نرم نمودن مناسب بود و استفراغ
بقی از شرب سکنجبین بابت کم معتبد باشد و در وقتیکه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و
اگر در ابتدای ضعف نرم بود ماده را حرکت ندارند و اکتفا بر منضج کنند و در ابتدای طلای سرد
قابض استعمال نمایند و این ضماد کنند از به اطراف گل و آب کاسنی و عنب الثعلب
و حی العالم و [illegible] و نوعدیگر اسفغول را [illegible] حرف [illegible] شود طلا کنند
و زرد قوی را السکین دهند و اگر [illegible] و کافور بر ان افزایند مناسب باشد نوعدیگر بزر البنج و افیون با
و اسفغول و [illegible] و معاث و [illegible] ضماد کنند نوعدیگر ضماد باردجو و سفیده تخم
مرغ و زرد [illegible] و عدس و نیلوفر و [illegible] نوعدیگر استخوان سوخته و
[illegible] از هر یک درم [illegible] دو درم کوفته بخته هر روز درمی گلقند و با شربت [illegible] اختیار نمایند
و شربت سکنجبین که عذری [illegible] داشته باشد با [illegible] و [illegible] نمایند و شربت حقنه با ابرشک
[illegible] و [illegible] از معده [illegible] صفت شربت سکنجبین [illegible] و سکنجبین ساده و در اضافه [illegible] رشد
صفت شربت [illegible] در [illegible] کفته شد و اگر [illegible] قبض بود [illegible] از تمر هندی بدهند و اگر [illegible]
شربت [illegible] و سکنجبین [illegible] مناسب باشد صفت شربت [illegible] در [illegible] صفراوی مذکور شد
صفت شربت سکنجبین [illegible] و [illegible] کفته شد و [illegible] اگر [illegible] عدس با [illegible] آب [illegible] و [illegible]
با [illegible] روغن بادام و [illegible] اگر [illegible] نبود [illegible] علاج [illegible] درم و [illegible] مذکور شده نمایند
قسم [illegible] در مفاصل که از بلغم بود درد [illegible] لازم با ثقل کثیر و عدم حرارت و التهاب و تغیر
رنگ موضع در و اگر متغیر شود برنگ رصاص بود و از ضمادات حار آرام یابد و قلیل الورم
منبسط و [illegible] بود و درد عمیق و [illegible] با [illegible] و [illegible] بود و [illegible] متفاوت و با [illegible]
[illegible] و در [illegible] علامت برودت و اگر [illegible] مردمان [illegible] را [illegible] و از

اجتناب نمودن لبنیات و نان فطیر و حبوب نفخه و لیسار بن بالس و الفلفل ریاضت
و کند و ستن حمام سیر و میدید و بسبب کثرت المواد اما الاغذیه او بسوء الهضم او ترک الریاضة
او الریاضة علی الاکل او کثرة الجماع و خصوصا علی الاکل و حبس المستفرغات المعتادة مثل دم الحیض
و البواسیر و یکثر اوجاع المفاصل فی الربیع لحرکة الاخلاط و فی الخریف لرداءة الهواء و لعدم التحلل
فی الصیف علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و گلقند تناول کنند با القاع حلاط تعلاب
و عرق بادیان و گلقند نمایند و اگر از کمال ربیع و انگوریفا و بیخ کاسنی جلابی سازند مناسب است
و تا چهار روز منضجات مداومت نمایند غذا نخود آب با شیره خشخاش و فلفل و زعفران
و زنجبیل خورند و اگر اثر نضج در بول ظاهر شود شربت ماء الاصول با روغن بیدانجیر و با ماء الاصول
یک مثقال ایارج یک مثقال تربد و یک مثقال ممزوج نمایند صفت ماء الاصول در درد پشت مذکور شد
صفت ایارج در وجع رحم گفته شد و چون اثر نضج ظاهر گردد بحب سورنجان یا حب شبیطرج تنقیه کنند صفت
حب سورنجان صبر سقوطری و ماهی زهره از هر یک یک درم سورنجان و تربد سفید از هر یک یک مثقال
کثیرا و نمک هندی از هر یک دانگی و نیم شحم حنظل دانگی حب النیل چهار درم کوفته بیخته با آب
کرفس حب سازند نوع دیگر ایارج فیقرا تربد سفید ماهی زهره از هر یک یک درم سورنجان پوست
بلیله زرد و غاریقون و [illegible] از هر یک چهار درم سقمونیا کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی [illegible] کوفته
بیخته با آب رازیانه حب سازند نوع دیگر حب الموزیان النافع من اوجاع المفاصل یؤخذ
قنطوریون دقیق مثقالان تربد اربعة دراهم سورنجان ابیض خمسة دراهم سکبینج درهمین
عاقرقرحا مثقالان صبر ثلثة دراهم شحم الحنظل و غاریقون و فوه من کل واحد درهما و الصمغ العربی
حبوبا صغارا کامثال الفلفل حتی یجد سریعا بخلاف الحبوب المتخذة للاعصار للراس فانها
یجب ان یکون کبارا حتی تمکث فی المعدة و یجذب المواد من الراس الشربة منه من درهمین
الی ثلثة دراهم نوع دیگر اخف من الاول یؤخذ سورنجان ابیض و هلیلج اصفر و صبر سقوطری
بالسویة و یعمل کالاول و الشربة مثقال ثلثة صفت حب شبیطرج پوست بلیله زرد ده درم صبر سقوطری

سه درم مقل از هر یک یک درم خردل سه درم شیطرج هندی شحم حنظل از هر یک دو درم
فانید سنجری چهار درم با آب کرفس حب سازند شربت سه درم و بعد از اسهال ادویه بدر
چنانچه ماء الاصول و با آب بادیان با آب کرفس و تریاق اربعه و مثرودیطوس صفت تریاق
اربعه مذکور شد و دلیطوس در فصل قلبیه گفته شد و اگر در اول خریف و در آخر بهار باقی مانده باشد معجون
سورنجان مسهلها بند صفت آن سورنجان سه مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و برگ حنا از هر یک دو مثقال
زنجبیل شیطرج از هر یک دو درم پوست بیخ کبر و تخم شبت کرفس و دریا از هر یک دو مثقال و نیم تربد سفید
بروغن بادام چرب کرده سه و نیم مثقال کوفته بیخته به سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربت
دو مثقال مداومت نمایند و اگر اسهال خواهند بیخ مثقال با آب گرم اختیار نمایند نوع دیگر معجون السورنجان
لوجع المفاصل وعرق النساء والنقرس اذا کانت المادة مرکبة من البلغم والصفراء سورنجان ابیض
سبعة دراهم بوزیدان و ماهیزهره و اصل الکبر و کمون کرمانی و شیطرج هندی من کل واحد درهمین قشر الهلیلج
الاصفر سبعة دراهم بزر الکرفس بزر الرازیانج و فلفل ابیض و سعتر و بلیله هندی و ورق الحنا و زبد البحر من کل واحد
درهم و القسط و ورد احمر و مصطکی من کل واحد ثلثة دراهم تربد ابیض خمسة دراهم و دهن اللوز سبعة دراهم
یعجن علی الرسم الشربة خمسة مثاقیل بماء حار و علی الدوام ثلثة دراهم و هذا المعجون ضعیف الاسهال متقابل
القوی و لذلک ینفع من المفاصل و اگر با وجع المفاصل ضیق النفس بار بود و علل بالقی حکم فرمایند
و از تخم ترب و نیم شبت شربت سکنجبین با عسل تکرار سه بار تا قی شود و بلغم جدا گردد و حقنه حاد نمایند
صفت آن شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون ورق سنبدان سعتر سورنجان حاشا از هر یک ده درم
شحم حنظل با زرلیق از هر یک نیم درم روغن کنجد سه درم و اگر بعد از قی و حقنه مسهل شود چنان مسهل دهند
که اخراج بلغم و صفرا نماید و در ابتدای چیزها قوی ندهند تا ماده رقیق مرتفع شود و غلیظ باقی ماند و بتدریج نضج
و ایارج هرمس النفع است باید که در تمام چند روز مداومت نماید مفاصل را قوی سازد و اخراج فضول از عروق کند
و ادرار بول کند و عرق النسا را نیکو سازد و صفت آن در القوقا مذکور نوع دیگر از نقاخان سنده و سنبل و راز
و سعد و قسط و جیرک و بابرنک و هلیله و زرنج و برگ نیم ... یکجا کرده سوده و بخیه هر روز دو درم بخورد

المحرر باید

و صحبت باید نوعدیگر برگ زرشک و گلوی و بیخ بید انجیر و چوب نازوبان و بیخ و سکنگ و سندی و تیس
و بیله و سناور از هر یک یک درم بجوشانند و سرکه بجوشانده بخوره ملازمت نماید صحت یابد نوعدیگر مغز تخم
بید انجیر مقداری بکوبند و با نیم ان روغن گاو یا عسل آمیخته طلا نماید نوعدیگر سرکه و سرگین گاو مخلوط ساخته
عضو مولم را ضماد کنند نوعدیگر طلای که تحلیل ماده کند و عضو را قوی گرداند بعد از استفراغ فایده تمام دارد
ایلیل و حب السرو و استخوان سوخته از هر یک برابر بیخ فورک سرس ال سرسم باهی بغداد کافیت طلا کنند
روغن بابونه و موم هم آمیخته در مفصل بمالند صفر رو آس بابونه در صداع سوداوی مذکور شد نوعدیگر بابور شبت
و بیخ کبر و شراب و بابونه و مرزنجوش و ورق غار و حب مقنن بجوشانند و آب آن بر عضو ریزند نوعدیگر
سرکه یک جزو سپید سرس جزو کوفته سنگ را گرم ساخته در و گدازند و بر عضوی که درد داشته باشد بر کار آن دارند
و اگر تسکین یابد و غلظ در مفصل باقی ماند بورق و غار و بابونه و حرمل کوفته با سرکه و آب کهم طلا سازند
نوعدیگر ضماد برای درد مفاصل و تحیت و جع اعضا هر قسم که باشد از زرد چوب باید کرده با سرکه انار
مخلوط ساخته بر عضو مولم نهند و چند روز بعمل ارد بسیار مفیدست نوعدیگر روغن بیدانجیر برای جمیع اورام و
اوجاع مفاصل بخورند و بمالند نافعست نوعدیگر روغن بید انجیر یک انار اب ... انار چندان
بجوشانند که روغن صاف کرده از شداد نایک و دایم استعمال نمایند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا و شب
احتراز نمایند و حمام کنم که از آب شیرین لیو بعد به بریزند و حمام یابس که در وقت آن و نمک بمالند نفع دارد
و در آب کهم درآیند و ریاضت معتدل پیش از طعام مثل سواری اندک و کاه کلید و غیر آن فایده دارد
و غذا شوربای مرغ و نخود آب و زیرباج که در وی زعفران و دارچینی و شبت بود صفت زیرباج در قولنج مذکور
و اجتناب از گوشت و اکتفا بر شوربای کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کلنک و عصافیر و اهو
و خرگوش قسم چهارم وجع المفاصل که از ماده سودا بود علامت آن نبض بطی و لاغری مثل طعام و دیگر علامات
سودا علاج آن هر روز حلیله از بیخ متکسه کاو زبان و بادنجو و زرابانه و نبات تناول کنند و بعد از نضج
اسهال به مطبوخ افتیمون صفت آن در اورام رحم گفته شد و بالجب شیطرجان و بالحب سطاح مخصوصه بر و درد وجع
المفاصل بلغمی مذکور شد و اگر غلبه دم باشد فصد نماید و شربت انار بوده و حرارتش عود بخورند صفت
شربت انار بوده در صداع مشارکت معده مذکور شد صفت جوارش عود در درد از حرکت معده گفته شد
و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و [illegible] هر یک برابر گرفته بجوش دهند و در آب آن نشینند و جامه در روغن بپوشند

و طلا از مشک و غالیه و سادج کوفته نمایند و بروغن نرگس و چربی بط و مرغ و روغن یاسمین و روغن بابونه
با موم گداخته و بر عضو موم بمالند صفت روغن نرگس در لوا سیر رحم مذکور شد صفت روغن یاسمین سوسن را
صفت روغن بابونه در تدبیر حیات کفته شد غذا شوربای مرغ با گوشت گوسفند جوان سازند و از
خوردن طعام و شراب و ترشیها و گوشت گاو و بز و بادنجان و نمک و غذاهای که از آن سودا تولد کند
پرهیز نمایند و ریاضت پیش از طعام نمایند و با صابع طلا و اخراج سودا سعی کنند و تلین طبیعت بسیار
قسم ششم وجع المفاصل از ماده ریحیه واقع شود علامه آن تمدد شدید و انتقال وجع از موضعی بموضع دیگر
علاج آن حقنه کنند و طلی بروغن با دیان و شربت بر چیزی که در روایت مذکور شد قسم هفتم وجع المفاصل
که حادث گردد از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامه آن قلت انتفاع از دوای که تنها و یا سرد تنها و اکثر
عارض میشود کسی را که مزاج گرم صفراوی دارد و استعمال شبابت و نان فطیر و فواکه و رطب و اکثر شرب
شراب و حرکت بر امتلا و جماع نموده باشد که بالیدین دست با عقد ال تحلیل
و موم روغنها تسکین میگیرد علاج آن اگر مرکب بود اگر بلغم غالب ادویه که تسهیل بلغم نماید بیشتر اندازد
و اگر صفرا زیاده بود اکثر مسهل صفرا و اگر سودا غالب بود اخراج سودا نمایند و اگر هر دو اخلاط برابر بود
ترکیب مسهل مساوی باید نمود و همین قسم در سایر تدابیر است از معاجین و ضمادات و روغنها
و غذا و در ابتدا فصد باید کرد و مسهل خفیف دهند و مسهل شدید الحرارت زیان دارد و این
مطبوخ سورنجان که جامع است مفید بود صفت آن هلیله زرد هفت مثقال تربد بسفایج نیم کوفته از هر یک
دو مثقال شاهتره چهار مثقال سورنجان نیم کوفته و گل سرخ از هر یک دو درم بادیان تخم کرفس
از هر یک دو درم در یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال باشد و پانزده مثقال شیر خشت
در وی حل ساخته شیرگرم میل نمایند دیگر وجع المفاصل که از سوء مزاج سرد بغیر ماده حادث میشود علامه آن
برد و با الم بغیر ورم و ثقل علاج آن تبدیل علاج آن تبدیل مزاج بادویه که و اخراج بلغم بحقنه یا مسهل خفیف
از حب تسخین مزاج بادویه گرم و اخراج بلغم بحقنه دیگر وجع المفاصل بسبب یبوست می شود علاج آن
که روغنها مثل بادام و کدو و کنجد نمایند و از چربی مرغ و بط و مغز ساق گاو و موم بهم آمیخته موم روغن جهت
مالش نمایند فصل ششم در نقرس و این وجع در مفاصل انگشت خصوصا در ابهام حادث شود و گاه
ابتدا از عقب میکند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی از جانب قدم پس از آن همگی پا را میگیرد و بالا

می آید

بالا می آید تا زانو دگاهی ورم میکند و تداوی النقرس سخت صعب می باشد چه آنکه مفاصل ابهام [illegible]
و ماده که دروی فرود آید بتحلیل نمی آید و از باعث صلابت او آنچه بدو ریزد با سانی نگذرد و نقرس از جمله
بیماریهاست که از پدران بفرزندان میراث میرسد و اگر در پنجه زانو آماس پدید آید آنرا
هم نقرس گویند و نقرس آماسی است که پخته شود و بدیر تحلیل پذیرد و اگر ماده غلیظ و بسیار بود بچهل روز
تحلیل شود و اگر اندک و رقیق باشد پیش از چهل روز به شود چنانچه بقراط فرموده ما کان الامراض من
طریق النقرس و کان معه ورم حار فان ورمه تسکن فی اربعین یوما و این بیماری را تداوی بادویه
سرد و از اشربه باطفاء و طلاء بار [illegible] نمایند و در اخر اطلاسع نمایند صاحب این علت صفراوی مزاج باشد
و اگر فضله که بمفاصل میریزد باز گردد سوی اعضای رئیسه [illegible] و دماغ موجب هلاک شود و بدانکه
اگر نقرس در دست رسد و بار [illegible] رود به شود و اگر جانب [illegible] باشد و بیاید که
بدان وجع بیمار هلاک شود و نیز حکما گفته اند که نقرس [illegible] را نمی شود زن و کودک و خواجه سرای را
اگر خون حیض از زنان بسته شود انجا خوف باشد و بیشتر از صفرا و بلغم بود و بعضی را از بلغم خام و بعضی را از سودا
شود اما این نوع کمتر شود و تولد ماده این مرض بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر می باشد و هضم ثالث
که در عروق بود می شود و از ضعف قوت هاضمه اکثر شود و از اکل غذاهای بغیر ترتیب [illegible] اخل و شرب
خمر و جماع بر امتلاء و حرارت شود اگر خون غالب بود علامت آن سرخی آماس و شدت درد و نفع یافتن
از [illegible] سرد و اگر از صفرا بود زردی آماس و شدت [illegible] بود علاج آن فصد باسلیق یا اکحل نمایند
و اسهال به مطبوخ هلیله زرد فرمایند صفت آن در [illegible] مذکور شد نوع دیگر پوست هلیله زرد و هلیله کابلی
از هر یک هفت مثقال افسنتین ۳ مثقال شاهتره دو مثقال تمر هندی هفت مثقال انگور [illegible] دو مثقال
تخم کاسنی [illegible] مثقال کوفته [illegible] و [illegible] آب جوش [illegible] صاف نموده مغز فلوس هفت مثقال [illegible]
دوازده مثقال حل نموده [illegible] روغن بادام [illegible] نموده بنوشانند نوع دیگر پوست هلیله [illegible] در [illegible]
ترکنند و صاف نموده [illegible] نمایند و [illegible] حرارت کمتر باشد [illegible] زایل شود [illegible] دو مثقال
تخم کاسنی هم کوفته [illegible] تخم کرفس [illegible] ان [illegible] روز
پس صاف [illegible] بخورند [illegible] سالم [illegible] اسهال به مطبوخ سورنجان و حب سورنجان مناسب باشد

صفت مرهمی که در اوجاع ارحام که مذکور شد نوع دیگر مطبوخ سورنجان در حب صفرا و سودا را مفید بود زعفران
سورنجان هم مقدار سنا مکی هر یک مثقال پوست هلیله هشت مثقال لسان الحمل نیم کوفته و نشاسته از هر یک دو مثقال
تخم کتان و بادیان و تخم کرفس از هر یک مثقال گل سرخ دو مثقال نیم کوفته ده درم همه را در آب [illegible]
بجوشانند تا بنصف آید و درم [illegible] صاف نموده شکر و زنجبیل سبب مثقال داخل نموده رغبت [illegible]
صفت حب سورنجان مخصوص است باین مرض سورنجان چهار دانگ محموده دانگ و نیم مصطکی
و مصطکی از هر یک دانگ جمله یک خوراک است نوع دیگر ضماد فالج که در ابتدای این مرض مفید بود
رقافیا و حضض و صبر سقوطری و صندل سرخ و [illegible] و بندق و سماق [illegible] و زعفران و گل ارمنی از
هر یک وزن برابر با آب عنب الثعلب طلا سازند نوع دیگر ضماد مسکن درد بگیرند اسفیداج [illegible] را
با شیر تازه [illegible] بیند و طلا سازند نوع دیگر ضمادی که در آخر مفید بود برگ کرنب در آب بپزند
و بکوبند و [illegible] زرده تخم مرغ و اندک دردی سرکه و مغز [illegible] جو و روغن گل بیامیزند و طلا کنند نوع دیگر
تخم حلبه را در روغن [illegible] یا سفالینی در سرکه و آب بپزند تا مهرا شود بعد بقل [illegible] طلا سازند
و دو روز بگذارند هر روز که خشک گردد بروغن گل یا روغن تازه سازند صفت روغن گل در اختناق
رحم مذکور شد صفت روغن سوسن در اختناق رحم گفته شد نوع دیگر طلای [illegible] کم را سود دهد
گل سرخ و صندل سفید و سماق [illegible] و سوسن [illegible] و فوفل از هر یک جزو افیون [illegible] بیامیزند
و طلا کنند و اخراج صفرا [illegible] مناسب بود از سکنجبین ساده و با آب گرم قی فرمایند صفت سکنجبین
ساده در اختناق رحم مذکور شد و اگر از بلغم باشد علامت آن درد و سفیدی آماس است و اگر از سودا
شود [illegible] آماس است علاج آن تنقیه ماده با اسهال و قی از آب شیر گرم و با تخم ترب و نمک با آب
گرم و قی در این علت انفع است از اسهال زیرا که قی جذب ماده از اسفل می نماید و [illegible] باید
دانست که اگر این مرض در زمستان واقع شود قی نفرمایند و اگر در موسم گرما شود اسهال کنند
و بعد قی و اسهال این علاج باید کرد دارچینی و سلیخه و مصطکی و اسارون و زعفران و [illegible] و انیسون
و بادیان و تخم کرفس از هر یک [illegible] سنبل و [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] دانه [illegible] کرده [illegible] درم

ان حلم را

ریشی حلبه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کنند و پانزده درم صبر سقوطری
خالص را چون سرمه سوده در وی مخلوط کنند و پیش آفتاب بدارند و هر روز شب از وی کام کنند
و سه درم روغن بادام تلخ در وی بار کنند نوع دیگر دار فلفل ده درم سوده هر روز بیمار قدر
هشت درم شیر تازه گاو بخورند نوع دیگر سپند ناسوده ده درم دارچینی کوفته یک درم تا ده
با دوازده درم شب وقت خواب بخورند نوع دیگر مقیاح هر یک یک نیم درم مجرب نوشته نوع دیگر مویز
دانه بیرون کرده و آرد باقلا و اندک آب با آتش نرم کرده طلا کنند نوع دیگر تخم شلغم را چند کفته
سبزه کلکرونده و آرد باقلا داده هم گرم ضماد کنند باید دانست که اوجاع اقسام نقرس مثل اوجاع
مفاصل و علاجات نقرس مانند علاجات مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع
ماده بود و این معجون درد مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا را فایده عظیم دارد جندقان
پوست بلیله هشت مثقال فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی از هر یک پنج مثقال ابله ده مثقال
شیطرج و زراوند مدحرج از هر یک چهار مثقال خصیة الثعلب پانزده مثقال سورنجان هفت مثقال قاقله
سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بادیان پنج مثقال ... ده مثقال مویز
بیرون کرده چهل مثقال ادویه را نرم کوفته بیخته سپید مثقال عسل مصفی بسازند و بعد از یک مثقال
تا دو مثقال میل نمایند فصل پنجم در وجع الورک و عرق النسا یعنی درد سرین و گاهی ثابت بود
که از آنجا حرکت نکند و وقتی منتقل شود بعرق النسا اما وجع النسا درد پشت که مبادا شود
از بند گاه ورک و نازل می شود از جانب وحشی ران و گاهی زانو و کعب و انگشت چه وقت با پس رسد
و لنسا نام رگی است که هر چند دیر علاج نمایند ماده او زیاده گردد و پاهی زانو از باعث الم
او لاغر می شود و گاهی پای کج می شود و زانو سر گردد و اگر عرق النسا را علاج نمایند ماده او
بعد تحلیل بر وی عود میکند بخلاف سایر اوجاع مفاصل و نقرس هر ماده عرق النسا از مواد خام

وگاهی از مواد حاری باشد و مرزا صاحب وجع النسا خائف از رطوبت مخاطی نیست و یعصوب

تولد غاضب حرورارست کند و سبب خاص این و اسباب اغاز این مرض انست که بر چیزهای

صلب نشسته باشد و بسبب ادمان سواری شود علاج جمیع اقسام عرق النسا و وجع الورک

علاج اقسام درد مفاصل است لاکن رادع در اینجا مضر است زیرا که ماده در عمق بود و

رادع ماده را منحبس سازد و در تحلیل نیارد و مضر باشد و در ابتدای مراقی است جهت تسکین وجع

و عرق النسا و وجع الورک در بلیده سرد حقنه نیکو و کسان فربه و تازه را ماده بلغم خام بود

و درد در جانب چپ باشد و در قسم و موی فصد صافن النفع است از دستی محاذی علت بود

و بعد از ان فصد عرق النسا فایده دارد و اگر از جانب النسا نازل گشته فصد رگ صافن بهتر است

بود و بعد از ان فصد میان خنصر و بنصر نمایند و در وجع دموی از مجربات است و استعمال اب گرم در حمام

و غذای مرطب و بالیدن عضو به بط و مرغ و غیره نیک بغایه فایده دارد و جالینوس فرموده

که فصد مابض النفع است از فصد عرق النسا و صافن و اگر درد قوی بود روغن شبت و روغن عنکک

گرم کرده بمالند حقنه روغن شبت و در درد پشت و حقنه روغن عنکک و ابن ... کرده شود و در نوع بلغمی

اولا فی فواید النجم شرب وجع سوسن و شربت سکنجبین با عسل حقنه سکنجبین و در وجع المفاصل

و موی کلیه شیر و حقنه حار و استفراغ قی بسیار و شیافات و ضمادات محلل و حلوس در طبخه

اب مفید بود حقنه حب سلوس حسکدانه و بنا و شبت و بابونه و سلاب از هر یک ... درم

منظور بود بارتنگ سه درم بوستج کبر هفت درم حلبه و برگ چار درم زیره سه درم بجوش دهند و صاف

نموده مغز حلوس حل ساخته و ایجابه و روغن زیت انداخته معطر بر رسم بعمل ارند سایف سکنج

و جاوشیر و مقل و خیوره ارمنی و ارسلق و زنجبیل و سورنجان و شقاقل و تخم حنظل و تخم کرفس و زرارنایه

و انیسون و نمک هندی و اشترورست و جند بیدستر و زراوند و قسط و بابونه هر یک مسحوق سداب

حک

ساقهای گوسفند پخته با سرداب تازه بپزند و سیاف سازند صفت ضماد محلل مرزنجوش بابونه ورق غار
و اکلیل الملک ده ده درم تخم سپندان پنج درم در رب حل کرده ادویه بدان بسرشند و طلا کنند ترکیب پخته
رب اکلیل الملک و بابونه و شبث و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و سعتر و چند قوقی بجوشانند و در آن
نشینند و بر بدن سر برند و اگر از این تدابیر نافع نشود رگ بزنند از آنجا که اصل اوست و از آنجا در رگ
منحدر و فرودی آید داغ باید کرد و یک داغ در میان ساق می باید نهاد و بعده انگور و مسکه ماده بیش
هر روز طلا کنند داغ پخته شود و ریم کنند و از آن سبب موجب صحت شود و اگر از این هر دو داغ که گفته شد
بیمار متحمل نشود پس میان انگشت خرد با انگشت دیگر که متصل اوست دو رگ گرم کرده و خط بعرض کشند
چنانچه هر دو انگشت تمام در داغ مذکور درآیند همین یک داغ کافی است و مردم صحت یابد
و اگر از این داغ نترسند ملح چند بر رگ از آنجا که در دو منحدر شده است و توتیا سبز و نوشادر و جوک
و مومیائی جمله با آب لیمو سحق کرده بر روی ملح طلا کنند صحت یابد و چند ملح بر ساق زنند و همین
ادویه طلا کنند اما از ملح مذکور خون بسیار ریزند و بیرون آرند بعده مرهم طلا کنند و اگر در موضع
که ملح یا داغ خواهند کرد برگ انار بکوبند و به بندند و یک شب نگاه دارند و بر دارند و آن جای را
ریش افکنند و پخته کنند و بمنزله داغ گردد و ملح حاجت نبود و بر جراحت مذکور انگور و مسکه
که مذکور شده طلا کنند تا نیک پخته شود و فصل ایام فرصت باید اما این علاجها نزد الضرورت است
و بقلیل غذا کفایت دارد و اخلاط را کم سازد فصل ششم در دوالی و آن مرضی است که رگهای
ساق سطبر و بزرگ شود و گره گره پدید آید و انعکاس انگشت مردم که رگها بزرگ شوند و لون رگها بسیاهی
زند یا بهم رنگ پوست باشند و باعث این مرض آنست که چون ماده فاسد در تن بسیار باشد
و طبیعت اندفاع کرداند و آن خلط غلیظ و سوداوی بود و بحرکت طبع مقدار کثیر در رگهای
زیرین فرو شوند و سطبر گردند و اکثر این مکان و حمالان و پیاده روان و کسانی را که پیش
ملوک بسیار ایستاده باشند واقع شود و حدوث این علت از خون بلغمی یا خون سوداوی

و از غذاها که مولد سودا بود و گاهی بعد از امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض شود و اگر
دیر ماند سخت شود علاج مشکل است و در آغاز این مرض اگر علاج کنند دفع گردد علاج آن
فصد باسلیق و جلاب از عنب الثعلب و عناب و بیخ کاسنی و نبات بخورند و بعد از نضج استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند صفت هر دو در ورم رحم مذکور شد و پرهیز از اغذیه غلیظه
و حرکات عنیفه نمایند و در هر هفته شربتی از ایارج فیقرا با اندکی گل ارمنی و شربت سکنجبین
با آب گرم نیز مسهل نمایند نوع دیگر ایارج فیقرا در اوجاع سر گذشت مذکور شد صفت سکنجبین در وجع الورک
گذشته و اگر حرکت ضرور بود ادویه قابض مثل مازو و گلنار و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق بپاشند
و به بندند بعصابه از پاشنه تا زانو و بعد از هفته بیاش این ضماد نمایند خاکستر کرنب و گلنار و
پوست کندر و آرد جو و ... بهم کوفته با روغن زیت طلا سازند و اگر ماده بلغمی غلیظ بود
علامت آن غلظ ساق باشد و حرارت و کمودت علاج آن جلاب از بیخ کاسنی و در ابتدا ملطف
تناول کنند غذا مزورات شوربا نخود خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند
صفت حب صبر و ... مذکور شد صفت حب سورنجان در وجع المفاصل گذشته شد و استفراغ
بقی دایم نمایند و بعد از قی اطریفل تناول نمایند صفت اطریفل در ... مذکور شد نوع دیگر فلفل و زنجبیل
و کندر از هر یک سه درم قردمانا و کرویا از هر یک چهار درم بکوبند و برابر آن قند بیامیزند
و دو مثقال تا سه مثقال میخورده باشند و صبر و اقاقیا و مرد و لحم است بکوبند و بسرکه بسرشند
و طلا کنند و اگر خون سوداوی بود رگ بگشایند و خون غلیظ بگیرند و بعد رگ صافن مفید بود و تدبیر
دیگر آنست که مریض را بسیار حرکت دهند بعده رگهای مذکور مشطر شده اند بگشایند و انگشت
بر جمیع فرود می آرند تا آن خون که در جوف ولیست بازشیده بیرون آید چون تمام خون
از رگهای مذکور بیرون آید سفیده تخم مرغ و لعاب ... و گل کرده بر ران و ساق طلا کنند
و بعصابه محکم به بندند درد دفع گردد صحت یابد فصل هفتم در داء الفیل و این علتیست که
ظاهر می شود در ساق قدم و اکثر از هر دو پا ... پدید آید و این علت را ازاله از سبب

خوانند

خوانند که پای صاحب این علت از بسیاری اماس چون پای فیل گردد و سبب آن یا دم سوداوی
بود که به ساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون ساق و حرارت آن علاج آن فصد باسلیق از
دستی که مقابل پای است و خون بسیار گیرند و بعد از آن حجامت کنند ساق را و اسهال ثقل
دانند در سفینه دوم مرتبه استفراغ نقی فرمایند و تلیین طبیعت به مطبوخ افتیمون کنند صفت آن در ورم
رحم مذکور شد و این حب نیز مناسب است صفت آن قنطوریون با دانگ شحم حنظل از هر یک دانگی
تربد یک مثقال کثیرا و مصطکی از هر یک دانگی بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه
مالش کنند و بوره ارمنی و آرد سلم و خاکستر زیت با آب از زیر بر ساق طلا کنند و ساق را به عصابه
محکم ببندند و حرکت نکنند و از اغذیه غلیظ و کثرت مشی و ایستادن پای احتیاط نمایند و اگر سبب
ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد با حرارت و کمودت علاج آن ضماد از
بیخ کبر و رازیانه و گلقند تناول نمایند غذا نخود آب بشیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه حب بوزیدان
و حب صبر کنند صفت حب سورنجان در درد مفاصل مذکور شد صفت حب مر در درد والی مذکور شده
و نقی مداومت کنند و بعد از آن اطریفل تناول کنند صفت اطریفل در درد والی مسطور شد نوع دیگر
فلفل و زنجبیل و کندر از هر یک سه درم قردمانا و کرویا از هر یک چهار درم بکوبند و به مثل آن قند بیامیزند
و دو مثقال تا سه مثقال بخورند نوع دیگر صبر و کندر و اقاقیا و دو درم تخم اسپند بکوبند و به سرکه بسرشند
و بر پای طلا کنند نوع دیگر سندی و فلفل و کندر و تخم کرفس و تخم شبت و حب نار و بابرنگ و جینه
و بجبه و حب خندک که از آن ضماد گرم سازند برابر سوده شده اسفنجه طلا کنند و معرف امثال این ادویه
کفدست بخورند با آب تا یکماه نوع دیگر بوزیدان ملیله کلان تک عدد در روغن بید انجیر بریان کرده
با بول گاو آس کنند و بخورند در سفینه نفع ظاهر شود و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه تازه احتراز نمایند
و غذا لطیف و گرسنه بودن نفع دارد و داء الفیل مرض مزمن است رو بگذارند اگر ادویه نمایند و
اگر جراحت گردد هم چون اکله باشد هیچ علاج برابر قطع نیست و ممکن است که مسهل بلغم و سودا و تقی
و فصد این علت را فایده شود و الله اعلم فصل سیم در درد عصب و این دو قسم است قسم اول که نخسته

صدمه یا سقطه یا کوفتن موزه بود علاج آن آب سرد بسیار ریزند و از ماست و گل ارمنی طلا کنند قسم
دوم که از نازل شدن ماده سودا بقدم علاج آن اگر خون غالب بود فصد نمایند و روغن گل با آب
صفه روغن گل در وجع النقرس مذکور شد و اگر ماده بارد باشد استفراغ بلغم بقی نمایند و مسهل
بلغم و سودا دهند و مالش روغن بابونه و زیت و مبیوزخرا در درد پشت مذکور شد صفه روغن قسط
در درد پشت کفایت میکند فصل ششم در وجع ناخن علاج آن لوزق و موبد و جوز کوفته طلا نمایند
نوع دیگر انار رحام شراب پخته ضماد نمایند اگر در ناخن ورم بیدا آید و بدلیه باشد زرده و نمک و مغز
جوز نرم کوفته پخته طلا کنند نوع دیگر آورده تیم زفت بهم آمیخته بر ناخن طلا نمایند و پخته انفاخ
ناخن و فاریدن او به آب دریا لبو بند و از آبی که در وی عدس و بابونه جوشانیده باشند
لبو بند و ضماد از زفت و انجیر گذارند ممزوج و باز از هر کدام که بهم رسد کفایت میکند باب دوم
در حمیات مشتمل است بچند فصل و هر فصلی بچند قسم فصل اول در بیان اجناس و اقسام حمیات و اسباب
و علامات و علاجات آن تب حرارت غریبه است که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه
دم در روح و شرایین در جمیع بدن پراکنده گردد و بدن را گرم گرداند و اجناس حمی سه است حمی یوم
و حمی نوعه نقص خلط و حمی دق حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد و پس بعد آن همان گرمی بقلب رسد
پس بجمیع اعضاء و حمی دق آنست که حرارت غریبه اول در اعضاء اصلیه بخصوص در قلب تاثیر کند
پس بارواح و اخلاط و باقی اعضاء سرایت کند و حمی خلط آنست که اول اخلاط گرم گردد پس ارواح
و اعضاء و این جنس بسیط یا مرکب و بسایط کب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط
خارج عروق و داخل آن می باشد بباید دانست که مایه ترکیب تن مردم سه جنس است اول بنیاد اندامهای
اصلی است که بنای تن است چون عظم و لحم و غیر آن دوم رطوبتهای که اندر تجویفهای تن است چون
مغز و خون و دیگر اخلاط سیوم روح طبعی و حیوانی و نفسانی است و حرارت حمی هر سه جنس را گرم
میکند فصل دوم در حمی یوم و آن تبی باشد که اولا روح گرم شود پس از آن قلب پس شرایین بجمیع اعضاء
منبعث گردد و این تب از اسباب مادیه مستحکه حادث شود و در آغاز این تب قشعریره
نافض

ناقص و سرخی در اطراف نباشد و ثقل نبود تکرار اند که مشابه نزله‌ای گردد و نبض صغیر
و ضعیف و مختلف بسیار نباشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در بول تغیر بسیار نبود و در
بول و قوام نفس از حالت طبیعی زیاده تغیر نشده باشد و اعراض قوی بر همچو خشونت
زبان و نبض متواتر نباشد و اکثر بر طرف شدن او بعرق یا رطوبت شبیه بعرق بود
و لیکن او چنان نیست که اثر او در زبان و نبض و بول باقی نمی ماند اقسام این تب
بیست و دو قسم است قسم اول حمی یوم که حادث شود بسبب غم مفرط و حدوث او از باعث
کثرت روح بداخل بود علامت آن زردی رنگ روی و غور چشم و سرخی البول و حدوث
زردی که خروج و گاهی بلون ناری و غلبه یبوست و نبض صغیر و ضعیف و گاهی مایل بقلت
علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق بید مشک
و گلاب بشرب کنند صفت شربت صندل در بیاض ضعف روح گفته شد صفت
شربت حماض بگیر تخم حماض پنجاه مثقال قند سفید یک من شربت سازند چنانکه رسم است
و شربت از چهار عرق و مفرحات فایده دارد و بر سینه طلا از صندل و گلاب
و طلیه خوشبوی و مالیدن بدن مفید بود بعد از تسکین حمی بحمام معتدل الهوا که آب شیرین
داشته باشد و آب آن در آیند و در بدن روغن [illegible] و امثال آن بمالند صفت روغن
بنفشه در صداع حار ساده مذکور شد غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و گشنیج
و اندکی شراب مناسب بعد از بهر ازاله غم و بسیار جزر واله و شراب کهنه اگر
ممزوج نماید بهتر است و در موضع اعتدال حرارت کند و بدفعه غذا بسیار تناول فرماید تا
بحال خود رسد قسم دوم حمی یوم که از هم حادث شود و از سبب کثرت اهتمام بشی
مطلوب و حرکت عنیف و تفاوت میان هم و غم آنست که مطلوب خداوند هم
فوت نشده عاجز است از ملاقات و در آمدن آن و مطلوب صاحب هم فوت نمیشود و

و علاج حرارت از ادراک آن لیکن بجهد و محنت حاصل می شود علامة آن قرب علامات حمی سوم
علاج آن شربت بنفشه و شربت فواکه و عرق بیدمشک و گلاب و گاوزبان صفه شربت بنفشه در صداع
حار ساده مذکور شد صفه شربت فواکه در صداع مشارکت معده گذشته قسم سیم از بسیاری فکر
و اندیشه حمی عارض شود و علامات و علاجات آن بعینه هم چو حمی غم و هم بود قسم چهارم آنست
که از افراط غضب حمی شود بسبب حرکت غلیظ روح که بخارج میل نماید علامة آن سرخی چشم و برافروختگی
روی و عظیم نبض و تواتران و گاهی باشد رعشه هم باشد علاج آن شربت لیمو
نارنج و شربت زرشک از اینها هر کدام که خواهند استعمال نمایند صفه شربت لیمو و نارنج و انار در صداع
حار ساده گذشت و گلابات لایق و مناسب تسکین غضب فرمایند و داخل شدن بحمام و
آب سرد موافق بود و آب گلاب بر که و سینه ریزند و طلا از صندل و گلاب با اندکی کافور فایده دارد
و غذا کشک جو و آش غوره و سماق نفع دارد و حرکت سخت مثل جماع و غذا گرم و شراب حمی ضرر دارد
قسم پنجم حمی یوم که از بسیاری بیخوابی تحلیل روح و خفقان شود علامة آن زردی رنگ روی و خفقان
و نبض صغیر و ضعیف و کدورت بول بسبب عدم هضم علاج آن شربت از شراب بنفشه و خشخاش در
سعال گذشت و باید که چنان تدبیر نمایند که خواب آید روغن بنفشه و کدو در بینی بمالند و خشخاش را
در آب جوش نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن دست و پا نیز فایده دارد و بنفشه و نرگس و نیلوفر بو کنند
و دیگر حیله خواب که در بیماری سهر مذکور شد باید نمود و غذا اسفاناخ با شنبره مغز بادام قسم ششم
حمی یوم که بسبب افراط جوع واقع شود علامة آن بطور و امتلاء و اختلاف نبض و غلظ قاروره
علاج آن حلوای از لحم گوسفند و ... با نبات تناول کنند و غذا آش سبزی با مغز بادام خورند
و حمام فایده دارد و تقلیل غذا و احتراز از شراب نمایند قسم هفتم از نوع حمی یوم واقع
شود از سبب کثرت روح [illegible] علامة آن [illegible] و نبض [illegible] علاج آن [illegible] سبب
و صندل و عرق بیدمشک صفه شربت سیب [illegible] غذا مذکور شد [illegible] اندکی

کهزانه

گفته اند که فرع را از اصل میکنند قسم ششم حمی یوم که از کثرت تعب باشد علامة آن تقدم سبب و یبوست جلد
و احساس تعب در مغز و زیادتی گرمی و کراهت حرکت و صغر و ضعف نبض و درازی بول علاج آن
خوابیدن و راحت بسیار و شربت لیمو و چهار عرق و آب انار پس شیرین باشد و چون تب ساکن باید
حمام و آبزن فایده دارد و آب گرم بر مفاصلها ریزند و غذا از مرطبات و تدهین بروغن بنفشه
و خیری نمایند و از جماع احتراز لازم دانند قسم هفتم حمی یوم بسبب اسهال مفرط از باعث ادویه مسهله
که خفاف در بدن حاصل گردد و روح را گرم سازد علاج آن حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه
و ربسه به صفحه سفوف انار دانه [illegible] سبب مذکور شد و این ضماد بر معده گذارند صندل سفید و ورق گل
و اقاقیا و سک و گلاب و آب مورد وزن برابر گرفته سائیده ضماد کنند غذا کرنج فیوی زیرک
با سماق سازند و ماء اللحم فایده دارد و شراب ریحان هم گفته اند قسم هشتم حمی یوم که از باعث وجع شود
علاج آن درد در گوش و دندان و غیره عارض گردد پس بعد از آن تب پیدا شود علاج آن ازاله
و تدبیر تسکین درد بعد از آن معالجه تب از شراب بنفشه و راحت حمام و تدهین بروغنها و غذا لطیف
و شراب ممزوج قسم نهم حمی یوم که بعد از غشی بسبب اضطراب حرکت روح و گرمی او پیدا شود علامة آن
و سقاط قوت و ضعف نبض و اختلاف آن علاج آن تقویت دل به مفرح یاقوتی کنند صفة آن
در غشی مذکور شد لیکن عدد یکی مغز و بادرد و ورق گل سرخ طباشیر بهمن سفید گاوزبان از هر یک دو درم
کشنیز خشک صندل از هر یک نیم درم تخم کوک مغز تخم خیارین مغز کدو از هر یک ده درم زرشک شیره دانه گرده
بسته درم لولو ناسفته هر یک از هر یک [illegible] کوبند و بیزند و مرتب صندل لیمو و
و انار پس از اینها هر کدام که خواهند تناول کنند و عرق گاوزبان و بید مشک مفید بود غذا مرغ الصغیر
از گوشت لیمو و انار روانه و غوره خورند و از جماع اجتناب نمایند قسم دهم حمی یوم که از گرسنگی
یا فراط باعث گرمی روح شود و علامة آن ضعف و صغر نبض و میل او بصلابت علاج آن
کشکاب جو و بعد از رفع تب غذای لطیف و مالش روغن کدو و بنفشه و بادام و حمام نیز مفید بود

قسم سیزدهم حمی یوم که از سبب تشنگی بسیار حادث شود از باعث گرمی جگر علاج آن شیره خرفه و آب انار بدهند
و آلو بخارا و رب انارین و شربت سکنجبین سیب و آب سرد اندک اندک بسیار باشد تا حدت تشنگی بشکند
باید و بعده در آب سرد درآیند و اگر هوا خوش بود لب آب یا در آب نشیند و هندوانه اختیار نمایند و غذا
آش غوره قسم چهاردهم حمی یوم که حادث گردد از سده که در مسام جلد و دهانهای رگها و
عروق شعریه از سبب قلت تحلیل و جمع شدن ابخره بسیار و حدوث حرارت مفرط پیدا
شود و اگر از کثرت اخلاط دم و سیاهی شده حمی عفن و گاهی بواسطه قلت استحمام با ملاقات
غبار یا غسل نمودن با آب سرد حادث گردد علامه آن سرخ روی و ظاهر شدن رگها و نفخ در بدن
و تمدد و ضعف نبض و حرارت قاروره و تشنگی و امثال این سبب علاج آن جلاب از تخم کاسنی و عناب
و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه نمایند و با مطبوخ فواکه تلیین کنند
صفت مطبوخ فواکه در برسام مذکور شد و صفت مطبوخ فواکه در صداع دموی مذکور شد و فصد نمودن بسیار
مناسب باشد و گاهی بعد از فصد درد در جانب چپ حادث می شود واجب است که باز فصد نمایند
و جمع نکنی باید و اگر از فصد درد در باقی ماند و تنقیه به مسهل کرده باشند تدبیر اسهال فرمایند و بعد بکوفتن
سفوف شربت برزوری مناسب شد صفت شربت برزوری در مالیخولیا مراقی گفته شد و بعد عرق بادیان
و عرق کاسنی و گلاب و گلقند مسهل نمایند و شربت دینار نیز فایده داده صفت آن در درد معده مذکور
قسم پانزدهم حمی یوم که از سبب تخمه و امتلا که موجب بخارها که روح را گرم سازد علامه آن
فاسد شدن طعام در معده و جشا دود ناک و بدبوی و غلبه تشنگی و سرخ روی و بعضی از علامات
حمی مطبقه علاج آن اگر قی و اسهال باشد و هر چه دفع شود طعام فاسد بود علاج فرمایند مگر
زمان زمان جرعه آب گرم بدهند و اگر چیزی از آثار طعام ظاهر شود و قی عارض بود سکنجبین را گرم
کرده نمایند و اگر طعام با ثقل رفته باشد و دفع نمی شود طبیعت به مطبوخ یا حقنه و شیاف
نرم دارند و جوارش نفع داده و اگر حمی باقی بود حمام درآیند و بعد از بیرون آمدن از حمام معده
را قوت دهند کشنیز و سفرجل صفت سفرجل در مالیخولیا و صفت شربت لیمو در صداع حار مذکور شد

و این

و این اشربه مدر باشد. ضعف نماید و الا اخلاط معده را بر روغن مصطکی و روغن به بمالند صفت
روغن مصطکی و در صداع سوداوی بسیار نافع است معده که ضعیف شد صفت روغن به آب بهی دو جزو بر یک سیر زرد
یک جزو روغن کنجد یک جزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر اسهال خلط دیگر باشد شود
سفوف حب الرمان و سماق فایده دهد صفت سفوف حب الرمان بریان کرده ده درم بلوط
سماق ریوند [illegible] حب الآس [illegible] کشنیز خشک بریان کرده خرنوب ورد گلنار از هر یک
پنج درم عود خام پنج درم [illegible] یک مثقال کوفته بیخته با آب استعمال نمایند شربت ۳ درم صفت سفوف سماق
سماق ده درم حب الآس بریان کرده از هر یک پنج درم خرنوب پانزده درم صمغ عربی گلنار از
هر یک دو درم کوفته بیخته شربت یک مثقال و بعد از مفارقت تب غذا سبک اختیار نمایند
قسم سیزدهم تب یوم که حادث شود بسبب ورم علامة آن سرخی روی و نبض عظیم باشد
و حرارت لاذع [illegible] علاج آن فصد و در اسهال به مطبوخ فواکه صفت آن در صداع
[illegible] مذکور شد [illegible] و در ابتدا و بعد از آن مرکب بعد از آن محلل و علاج لطیف
قسم چهاردهم تب یوم که بسبب حرکت و بخارات [illegible] در بدن حاصل شود علامة آن [illegible]
حمام بعد از تب و با آب [illegible] بدن را بپوشند و بوی خوش فایده دارد و [illegible] بدن
را با اعتدال [illegible] بدن را [illegible] قسم پانزدهم تب یوم که از حرارت مفرط بود علامت آن
زیاده توقف کردن در حمام و یا در آفتاب و گرمی سر و گرانی [illegible] آن [illegible] و نبض صغیر
باشد علاج آن [illegible] و [illegible] سبب [illegible] دارند و روغن گل
و بنفشه با [illegible] سرد [illegible] بمالند و [illegible] نمایند و شربت [illegible]
و خیار [illegible] و شربت نارنج و [illegible] فایده دارد و بعد [illegible] بحمام در آیند [illegible] سماق [illegible]
قسم شانزدهم [illegible] که [illegible] در جلد احساس [illegible] علامة آن [illegible]
سرخی در روی و چشم باشد علاج آن در خانه گرم ماندن تا [illegible] باید بعد از آن

ضماد علاج [illegible]

در حمام در آیند و در آن جا به توقف نمایند زمانی و در آبگرم درو بنفشه و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند
بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را ببندد بدن بمالند از روغن بنفشه و قیروطی و غیره باشند
بعده حکم نمایند بخواب رفتن باید تا مریض خود را خوب بپوشند و چون بیدار شود و میل طعام باشد غذا
گوشت مرغ و گوسفند و با نخود آب بدهند قسم ششم تب یوم که از کثرت شراب و ادویه گرم حادث شود
علاج آن شربت سکنجبین و تره خرفه و خیارین و لیمو و سایر مبردات و استقامت در موضع معتدل و
مالیدن اطراف شاید تسکین یابد و فصد یا حجامت وفی فایده دارد و آب تمر هندی و آلو بخارا را
و سکنجبین و سرشته از این چهار شربت بدهند اگر حرارت قوی بود قسم هفتم تب یوم
که از ادویه و اغذیه گرم شود علاج آن شربت از غوره لحم کاسنی و سکنجبین و با چهار شربت و اصلاح جگر
با آب زرشک و غیره از صندل و سیلاب بر جگر گذارند زیرا که این حرارت گرمی جگر حادث شود و در روح طبیعی بود
و آنچه از گرمی آفتاب بود در دماغی میباشد و در روح نفسانی شود و آنکه از گرمی حمام بود عارض گردد در
قلب و در روح حیوانی بعد از تسکین تب غذا آش غوره و سماق و لیمو و تاریخ سازند قسم هشتم
در تب یوم که از نزله و زکام شود علاج آن فصد یا حجامت و به مسهل ضعیف ملینات طبع فرمایند و گرفته
را از شربت مفرح تسکین فرمایند و غرغره بخشخاش و سپستان و نیلوفر جوشانند و بعد تسکین نخوده مسلوق باید
و خوردن آب جو مفید بود و از شراب و اکل گوشت اجتناب نمایند و بعد از تسکین تب بحمام
در آیند فصل سیوم در بیان تب عفنیه و اقسام و اسباب و علامات و مداوات آن قسم اول در حمی
مطبقه و آن تبی باشد از عفونت خون در عروق حادث گردد و اقسام آن ثلثه اول متزایده یعنی هر روز
باشد زیاده الاعراض شود از باعث آنکه مقدار خون و رطوبت او کثیر بود و عفن مقدم بود از
تحلیل این صنف بدترین اصناف بود جنس دوم متناقصه و آن است که در هر روز اندکی
و نقصان پذیرد از بهر آنکه تحلیل بیش از عفن بود و این اسلم است سیوم واقفه و آن یکسان بود نه کم شود
و نه زاید از باعث برابر بودن عفن و تحلیل او ... باشد گردد این تب اگر ... سرد و سینه ...

ظاهر شود

ظاهر شود و دلیل بد باشد مثل این حمی که را عارض شود که غشی و استفراغ بود مران را ترک کرده
و آنچه باعث عفونت خون است اکثر خوردن مثل میوه‌ها و غیره و این چنین حمی محرقه و برسام و حصبه و جدری
از جهت رقت خون اشتعال می‌نماید علامت آن سرخی روی و چشم و انتفاخ عروق و خارش بینی
و ابرو و کسل همه حالت شبیه باشد و حرارت بسیار و ثقل در راس و مثانه و بول احمر و کدر یا غلیظ
و عطش و سرعت و امتلا نبض با کثرت ... اختلاف و ضیق النفس و کرب و اندوه که سخن بد می‌گوید
و اورام حلق و لثه و سیلان اشک از چشم و این حمی بد است علاج آن فصد اکحل
یا باسلیق در روز اول تا سیوم کنند و اخراج خون حسب قوت و احتیاط باید کرد اگرچه بار قلت
بود و اگر مانع باشد از فصد حجامت نمایند و بار بار کشایند و در روز بحران فصد نفرمایند و اگر حرارت
قوت یافته شود و امتلاء خون ظاهر بود تا روز دهم فصد مناسب است و بعد فصد شربت عناب دهند صفت آن
در برسام و ... مذکور شد و باید که نظر کنند بخون اگر رقیق باشد ... فرمایند و اگر غلیظ بود منضج دهند و هر روز
حلوای از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی یا تمر هندی و ترنجبین و نبات ... کنند کشکاب و عناب
و شیره مغز بادام ... سازند و میانه روز شیره از نبات و عرق بید مشک با لعاب اسپغول ... دهند و اگر
بیمار ضعیف بود شوربای مرغ با آب انار ... و لیمو اگر ترش باشد مفید بود و اگر مرض
از چهارم تجاوز کند شربت نیلوفر دهند صفت آن در صداع حار مذکور شد و در اول روز ناشتا آب منجوش بعید
منضجه مبلغ ... و بعد از دو ساعت مقدار چهل درم ... کنند شربت نیلوفر دهند صفت آن در ... حار
مذکور شد و در اول روز ناشتا آب منجوش بعد منضجه آب جو ده درم قند و بعد از چهار ساعت پانزده درم
سکنجبین با آب سرد و لعاب اسپغول ممزوج کرده بدهند و اگر بیمار ... باشد اول روز ... بعد شیر ... بوده
دهند و عذری در آخر روز هم بدهند و اگر ازین مقدار سیری حاصل شود ... بیاورد ... آنچه
شیر آن و آب سرد و امثال اینها دهند و اگر تا چهاردهم تب باشد تا بیستم مدد شربت ... اختیار
نمایند صفت آن در ... مراقی مذکور شد و اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود مسهل با این ...

عناب و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و ورق گل از هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلو کیلی
پانزده عدد شیر خشت و ترنجبین از هر یک پانزده درم و با سطوخودوس [illegible] دهند صفت آن در صداع
صفراوی مذکور شد و اگر بیمار ضعیف بود آلوی سیاه و آلو کیلی از هر یک پانزده عدد عناب ده عدد تخم
کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیر خشت و ترنجبین هر یک ده درم بدهند و لعاب [illegible] خیارشنبر بدو کنند
صفت آن گل [illegible] دو درم خطمی سه درم شاه تره پنج درم [illegible] درم عسل خیارشنبر و شکر سرخ از
هر یک ده درم کوفته و بیخته با لعاب بسازند و اگر احتیاج حقنه بود این حقنه باستعمال آرند صفت آن
بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم سپستان سی عدد جو کوفته کف ورق چغندر دسته شکر سرخ و روغن گل
بنفشه از هر یک ده درم آب کاهو پنج درم و اگر همراه این تپ سرفه باشد علاج از بنفشه و نیلوفر
و عناب و سپستان و نبات تناول نمایند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر از هر یک
دو مثقال سرشته کنند قسم دوم تپ [illegible] غلبه خون حادث شود علامات این همین علامات بود
لاکن از حمی یوم قوی تر بود و از مطبقه ضعیف بود و صداع و شدت حرارت ملمس و ثقل و سرخی چشم
و برآمدن رگها و سایر علامات غلبه خون بود علاج آن فصد اگر سن و زمان موافق باشد و آب جو خوردن
مناسب دارد و طریقه آن اینست که جو پوست دور کرده سه دام در چهل درم آب بپزند و کف بردارند
و کفچه بپزند چون بیک من رسد [illegible] فرود آرند و آب آن بگیرند هفت دام سرد کرده ناشتا پیش از
طلوع آفتاب یکنیم دام قند سفید شیرین کرده بخورانند اگر سرفه باشد شیرین نفرمایند و مزوره کدو
بخورانند مزوره بنزو پای بی گوشت را گویند و اگر سرفه نباشد مزوره عدس با سرکه بخورانند و اگر طبیعت
قابض بود عناب ده عدد و آلوی بخارا ده عدد بعد از نیم تولد در چهل و دو دام آب جوش دهند
چون ده دام آب باقی ماند صاف کرده یک پیاله قهوه خوری گلاب داخل کرده بخورانند و بعد از
خیارشنبر گلاب گرم کرده بطریق قهوه سه پیاله بخورانند و بدن را از باد محفوظ [illegible] تا عرق کند اگر
[illegible] در حب الدفع باشد با اطلاق دفع خواهد شد تا سه روز باید داد و اگر علاج داشته
تلیین طبیعت مطبوخ فواکه و ترنجبین کنند صفت مطبوخ فواکه در سرسام مذکور شد نوع دیگر جو پانزده

دری

دموی از حکیم فتح الله عناب ده دانه سپستان بیست دانه آلوبخارا ده دانه کشمش بی‌هسته ده دانه
بهدانه مثقال با معجنه بشی باشد کل پنج مثقال باشد در نیم آثار اب بجوشانند چون چهارم حصه
اب بماند صاف نموده بخورند نوع دیگر اگر چند روز از تب گذشته باشد و بیمار ضعیف شده با
و فصد مناسب حال نباشد این جوشانده بدهند پت پاپرا و دو ماه و گلو و هلیله برابر گرفته
از یکدام تا دو دام در سار ده دام اب بجوشانند چون چهارم حصه آید صاف کرده بخورند و اگر
ضرورت افتد قرص کافور بدهند صفت آن در امراض دل گفته شد قسم سوم در تب غب خالص سبب
حدوث هذه الحمی صفرا العفن خارج العروق فی المرة و الکبد و باشد که این تب یک روز
و دیگر روز نبود و یکون اکثر نوبتها من اربع ساعات الی اثنا عشرة ساعة و با این تب
قشعریره و نافض باشد و اگر مرکب از دو غب بود اشتداد تب هر روز میگیرد
علامت آن ابتدا لرز دملل و تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و تلخی
دهان و بیخوابی و بسیاری در محل تسکین تب و گرانی و درد سر در بعض العلل عند
شدة الحرارة و منها هذیان و خلط عقل فی الکلام و یکون النبض عند الشدة بها سریعا
عظیما متواترا و البول معها ناری متعفن و بدبوی و در اکثر عارض می شود کسانی را که مزاج ایشان گرم
و خشک بود و در سن شباب باشد و هوا و تناول اشربه و اطعمه گرم و خشک و تعب شدید
مثل روزه و آتش زبان طویل و غیره و هرگاه که چنین قرینه را دریابند معلوم کنند که تب غب خالص است
علاج آن اب جو پیش از گرفتن تب یک ساعت دهند و بعد از آن سکنجبین با اب سرد و ضماد سر و جگر و سینه
از صندل و آرد جو و اب کشنیز و امثال اینها گذارند و در زمان ناقص و اگر تشنگی غالب بود سکنجبین
با تخم خرفه سرد ساخته تسکین عطش نماید صفت سکنجبین در صداع حار ساده مذکور شد و بعد خوردن
سکنجبین اب پارا در اب گرم گذارند و مالیدن لنگید بقیه حرارت را در روزی که نوبت نبود
و شربت برجوری هم مناسب بود صفت آن در مالیخولیا مراقی مذکور شد علاوه اگر اینها بقشر
دمیرزه کدو و اسفاناخ و قنق غوره و لب نارنج و اب لیمو و تمر هندی هر کدام که صلاح دانند

با شیره بادام دهند و اگر طبیعت قبض بود و حکم غالب باشد در ابتدا علاج آنست که با آب کدو که
ملایم سازند با آب تمر هندی بنفشه مسهل نمایند با آب تمر هندی با چهار مثقال مغز فلوس با شربت ورد دیگر
ده مثقال و سکنجبین هفت مثقال به بیخ آمیخته بخورند نوع دیگر از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات
متناول نمایند و بعض طبیعت باش مطبوخ و در روز ششم یازدهم ثنا ورق گل از هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک سه درم آلو سیاه و کتیرا بیست دانه عناب
ده دانه سپستان بیست دانه ترنجبین و شیرخشت از هر یک ده مثقال با این حقنه کنند صفت آن
سپستان
ثنا هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم عناب ده دانه
و اجاص از هر یک بیست عدد سبوس خطمی و جو هم کوفته از هر یک کف لبلاب ورق چغندر دسته
خیار چنبر سکنجبین از هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم و بعد از اسهال استفراغ صفرا آشیره
تبرید مثل شراب و نباری با شراب بنفشه مفید بود صفت شراب و نباری در یرقان
صفراوی مذکور شد صفت شربت بنفشه در صداع صفراوی گفته شد و آب خیار کدو و شیره
تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل سفید مفید بود و در روز نوبت سزاوار آنست
که هیچ وارد نکنند الا شربت سکنجبین با آب گرم مبالغه نمایند به مصلحت تا اگر قی آید نوع دیگر صندل سفید
وارسه و ربت بابرا و موننه و شیرالا و سنده از هر یک یکدرم هم کوفته در دو سیر آب بجوشانند
چون نیمه سیر باند بالایند و بخورند و مثل مذکور بوقت خفتن همان مقدار آب انداخته
جوشانیده بخورد نوع دیگر مویز کیچ و بلیله و کرو و خیار چنبر یکان یکان درم در دو سیر آب
بجوشانند و چون نیم سیر باند صاف کرده یکدرم سوت سوده داخل کرده بخورند و نیز که از تلخه
و ناگواری بود و نیز دفع کرده نوع دیگر گل نیلوفر گشنیز املتاس بلیله زرد صندل سفید فلوس
خیار شنبر اصل السوس مقدار هر یک سه ماشه جوکوب کرده در نیم آب جوشانند چون چهارم
حصه باند صاف ساخته رغبت نمایند و اگر حرارت بسیار باشد بوقت شام تبرید دهند
قسم چهارم در غب غیر خالص علامت سودا و صفرا که مخلوط باشد با رطوبات اخلاط و درین تب
اول

گاهی لیکن ماه می باشد و بزرگی طحال و هیچ روی و سستی ظاهر میشود علامت آن زیاده بود مقدار از نوبت آن
هر دوازده ساعت و وقت لرزه مقدار ترمی باشد و حرارتش در نهایت حدت بود و ثقل در سر
و کرب و کاهلی و حوالی و تشنج و ضعف معده و تیرگی دهان و بر اطراف سینه آن عرق بسیار بود و در لسره ضعف
قلیل بود و اعراض زیاده بود و بول رنگین و غلیظ و گاهی سفید بسبب بخار و حرارت علاج ملاحظه
از جانب غالب اگر صفرا زیاده بود علامت آن مدت نوبت اندک و نافض او زیاده و سخت و تب بسیار
و صفرت بول و بیداری و شدت عطش و تلخی دهان و حکه علاج آن شربت بنفشه قابض فرمایند و شربت
سکنجبین و لیمو و ذایع بدهند و اگر جانب بلغم بسیار بود علامات مخالف آنچه مذکور شد علاج آن شربت سکنجبین عسل
و بزوری حار و استفراغ بلغم و اگر طبیعت قابض و یابس بود مغز خیار شنبر و ترنجبین بلیس نمایند و با حقنه نرم
عمل آرند و اگر قاروره نضج و غلیظ بود فصد فایده و انفع دلک چوبی بقدر بدهند و بعد از بعد چهار ساعت سکنجبین
با آب سرد و غذا در روزی که نوبت نباشد شوربای مرغ با آب غوره و اگر قبض بود با آب تمر هندی
دهند و در روز نوبت اگر اشتها مفقود تبیره با دام و اگر تب حار بود قاروره رنگین نباشد و قدری بادیان
با سکنجبین عسل دهند نفع دهد و استفراغ قی در ابتدای نوبت یا آخر نوبت خصوصا اگر تلخی در دهان بود و غثیان
داشته باشد از ربان فی النفع کلی دارد و حمام بعد از نضج مناسب بود و پیش از نضج مردار او و هرگاه علامات
نضج کردد مسهل دهند و یا این قرص سفید بدهند بنفشه خشک دو درم تربد سفید یکدرم محمود مشوی و لعاب ربالسوس نیم درم
قند یکدرم صبر الحلو محموده با آب گرم مسهل دهند تو عوض آن تربد سیم درم غاریقون محموده و اگر شربت سکنجبین
جمع کنند و گلاب بخورند و مناسب است که مسهل در روز نوبت ندهند و مسهل قوی تا چهارده روز نکرده بخورند
و شربت سکنجبین در شب و در سایر حمیات کهنه نفع دارد و تو عوض این قرص مفید بود گل سرخ هفت درم
بیخ سوسن چهار درم سنبل الطیب درم طباشیر دو درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی چهار مثقال و اگر مرض
در سر و در بخوران پهلو از جانب یسار نفع احساس کنند پس شربتی از بذرها که بسیار کم شود مثل تخم کرفس
و بادیان و خیارین و تخم کدو بقدر دو درم با شربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا روزی که نوبت
نبود شوربای مرغ و ماهو دهند با اندک گوشت و در روز نوبت اگر قوت باشد مراب انار مین

داب شعیر و قیند اکتفا کنند و اگر صبر بر تشنگی نیاورد لبن سپوس گندم بفشند و اندکی روغن بادام بفشانند

قسم پنجم در تب محرقه و این دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا که داخل عروق بود بر وجهی که اکثر در عروق نواحی قلب و جگر و معده و کبد باشد دوم آنکه محرق شود از بلغم عفن که در نواحی سینه و دل منحصر گردد از بلغم مالح و صفرا زجاجی و اکثر عارض شود این حمی محرقه پیران و مشایخ را جهت خوف آ... ...شتر جوانان و صبیان را اخف بود علامة آن لزوم همیشه حرارت لازم باشد از تب غب بود و خشونت زبان از اسلم و صفرت آن متوسط و سیاهی زبان بد باشد و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط تشنگی و اضطراب و تحولی و صداع و هذیان و فرورفتن چشم و نفس سریع و متواتر و قاروره ...

علاج آن ... حلابی از تخم کاسنی و ... و نیلوفر و الو سیاه و ترنجبین و نبات خورند و اگر سرفه باشد ... سکنجبین و شراب حماض و لیمو و شربت ... تاریخ شیره خرفه دهند و اگر سرفه باشد شربت حمی ... دهند صفت سکنجبین در صداع ... صفت شربت حمی ... در زکام و نزله مذکور شد و تلین طبیعت به مطبوخ فواکه و نقوع آن کنند صفت مطبوخ فواکه در صداع دموی گذشت صفت نقوع فواکه در برسام گفته شد اگر از مطبوخ نفرت باشد شربت ورد مکرر چهل درم یا ده درم سکنجبین ساده بخورند صفت شربت ورد در حمی صفراوی گفته شد و اگر قاروره رنگین و غلیظ بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات درین مرض نفع دارد و اگر ورم باشد و در معده و کبد ضعف بود و حرارت غریزی ضعیف شده باشد بعد نضج آب سرد ننوشانند تا حرارت غریبه را ... و هرگاه که بیم سقوط قوت بود غذا دهند اگرچه میل مریض لطیف غذا نباشد و خرفه و صندل و ... و اندک کافور سرد ساخته بر سینه گذارند چند کرت و اگر حرارت قوی بود قرص کافور به سکنجبین بزوری یا دو سه گاه بدهند و بعد از دو سه ساعت ... جو یا آب انار میخوش بدهند صفت قرص کافور در امراض دل و سکنجبین بزوری بارد در وجع الکبد مذکور شد و ... باشند ... را که روغن بادام در دهان گیرند تا آنچه از سودا و زردی و خشونت باشد ... زایل گردد و اگر ... لعاب اسپغول گیرند زبان و دهان پاک سازند اولی بود و اگر

گرانی در سر بود بابونه و بنفشه بجوشانند و با نطول مداوات نمایند و بر سر ریزند و اگر سکتگی بود و ناشی از
زکام و نزله و محرقه باشد شربت و اغذیه مرطبه فایده دارد صنف دیگر محرقه که از بلغم عارض شود
علاج آن سکنجبین بزوری نمایند و در آب کشک جو و تخم خیار کوفته اندک بادیان انداخته بدهند و اگر
ماده در حوالی معده بود علامت آن کرب و غثیان بود قی به سکنجبین و آب گرم نمایند و اگر ماده خلط غلیظ بود
ایارج فیقرا که صبر او را شسته باشند مفید است چرا که صبر با سبب آثار محسوس نمایند صنف دیگر
در صداع و غیرها مذکور شد غذا الطف دهند قسم ... در غب دائم و حدوث این حمی از صفرای متعفن
که در تمام عروق بدن فرا رسیده باشد و اگر در یک ... هر طرف ... و علامات ... و قوی تر از علامات
غب خالص بود و درین تب ناقص بود مگر بروز بحران و در تب غب خالص بحران تام بود و از بعد هر عرق
در غب دائم عرق نباشد مگر در آخر یا در بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از چند وجه است
اول آنکه حرارت در محرقه سخت بود از آنکه در غب دائم باشد دوم آنکه حمی محرقه با آن کرب و غثیان
و اختلاط عقل و دهشت و خفقان و غشی بود و در غب دائم نبود سوم آنکه زبان در محرقه سیاه بود و در غب
دائم نبود و بدن در غب دائم لاغر بسیار نشود علاج آن شیره خرفه و تخم کاسنی و عرق بید مشک و عرق
کاسنی و عرق گاوزبان با شربت لیمو و نارنج بدهند و بالای شربت تنها آب خالص اقتصار نمایند
و مسهل قوی در آغاز این حمی مناسب نیست بلکه اقتصار بر حقنه ضعیف و با ملینی از آب تمر هندی و آلو بخارا
نمایند و مبالغه در تبرید بدرجه ... نمایند و علاج قوی از غب خالص نمایند قسم هفتم در غب
تب باشد که چون ابتدا کند غشی ... حرارت شود و این تب اکثر از ماده بلغم متولد بود و حدوث غشی بسبب آن
باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مقاربت
قلب موجب غشی گردد علامت آن باشد که اکثر اوقات ... ابتدا ... و غیره علامات
بلغم ظاهر شود علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بر چشم و رو زنند و اطراف بندند
و شکم ... بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند و قی کنانند و هر روز ... از بادیان و تخم کاسنی
و گاوزبان و گلقند تناول کنند و با تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده تناول نمایند

غذا جراب با چغندر خورند وملین طبیب باین حقنه شاهتره هفت درم بادیان وقنطوریون دقیق بنفشه
نیلوفر خطمی از هر یک سه درم چغندر پوست سبوس کف خیارچنبر یا بخبره درم ترنجبین وشکر سرخ از
هر یک ده درم روغن زیت وانجاره از هر یک ده درم نمک بوره ارمنی از هر یک نیم درم
واکر این تب از ماده صفرا بشود از تب‌های صفراوی سمی که در غایت رقت بود ویا
از صفرا کراثی در مجاری حادث شود ودر بدنها ومزاجها که در غایت حرارت و یبوست بود
وساقط کرد نبض وقوت در نوبت واحد واین علامات ملتهب خصوصاً ونیکو در معده وجگر
ورم باشد واکر این تب بسبب هم وغم باضطرابی ویا استفراغ بسیار غشی شود واین اسلم بود علاج آن
شربت وطلا از صندل وگلاب وعرق بیدمشک واندکی کافور سازند واز برگ بید فرش سازند و
گلاب سرد پاشند وریاحین خوشبو وفواکه مثل آبی وتفاح در نواحی او گذارند وغذا بهات
اندک نان میده در آب انار مز اسفناج ولب لیمو ویا ریواج در نزدیک نوبت بنمایند دفع غشی
واز جهت ترش تقویت معده مربیو وشربت سیب وصندل وشربت فواکه فایده دارد صفت شربت
سیب درد دل را صفت شربت صندل در تبات ضعف روح صفت شربت فواکه در صداع شارکت معده
مذکور شده وحقنه از آب شعیر وآب کدو سرد ساخته نماید واجتناب از هوای گرم وتعب وسهر وقرص
کافور یا سیب ودرج در تابستان مفید بود صفت قرص کافور در امراض دل گفته شد نوع دیگر طلا اقاقیا وصندل
وکافور با گلاب وعرق بید بر سینه گذارند قسم سوم در حمی مواظبه وماده این تب از بلغم زجاجی
بود که در خارج عروق متعفن شود ونوبت او هر روزه بود مخصوص در شتا وخریف حادث شود
مدت زمان گرفتن او هژده ساعت بود ووقت گذاشتن او شش ساعت وعلامت ان ناقص
وشدت سرما وکثرت براق ودر ابتدای لرزه وسردی اطراف ولثه باشد وگرمی در بدن
شتاب نیاید ومثل حرارت سرد گردد وبعد از ان بتدریج گرم میشود وگاهی درین تب سردی با قشعریره
می‌باشد وعلامت اوست غشی وسقوط شهوت طعام وغیر بعضی ان واگر از بلغم شود اندک
قشعریره بود وتا نقص بود واندوه کمتر ومثل هوای سرد وآب سرد باشد وقلت عرق وکسل

دیگر وقتیکه از بلغم شور بود که بسیار منغص بود عطش غالب بسیار بود وانتفاخ در روی و رنگ صاحب آن
مایل بزردی و گاهی برنگ رصاص بود و نبض ضعیف منخفض و صغیر متفاوت بود و قاروره
در ابتدا رقیق از جهت سده در برودت بعد از آن سرخ بسبب عفونت و ترازم بلغمی باشد و قی
بابلغم کند و در بدن درد نباشد مگر در نوبت دوم بواسطه غلظ ماده و از وجب آن و این تب
عارض می شود اکثر جوانان و عورات و خصیان که رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و کسیکه
حیتان بسیار خورند و از استفراغ کمتر کنند و در بلاد و زمان سرد که برودت غالب باشد علاج آن
در ابتدا تلیین طبیعت باعتدال نمایند و سکنجبین و لب لبه که در وی تخم ترب جوشانیده باشند میل
نموده تکلیف قی کنند و مناسب آنست که در ابتدا و شرب سکنجبین و گلقند تا روز هفتم اختیار نمایند
بعد از آن مصطکی و انیسون نوبتی و نوبتی دیگر با آب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نفع تمام
دارد و اگر طبع باعتدال بود این شربت ملین بسازند گل سرخ ده مثقال بادیان نیکوفته و انگور شفا
از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی نیکوفته دو مثقال با سه مثقال قند حلات صاحبه
چهار روز اختیار نمایند و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال مغز فلوس و پنج مثقال ترنجبین اضافه سازند
و اگر قوت ضعیف بود حقنه لین نمایند صفت آن در اورام دماغ گفته شد و بعد از آن حقنه حاده صفت آن
در قولنج گفته شد و قی بادیه که در وی تخم ترب و شبت و بیخ سوسن جوشانیده باشند مفید بود و اگر مدت دراز
و بیمار ضعیف شود شوربای مرغ یا تیهو یا اندک گوشت این طیور مطبخه یا بریان گرفته بدهند و اگر بشکم قبض
بود دواء التربد بدهند صفت آن تربد مسحوق مثل الکحل عشره دراهم سقمونیا قیراطان زنجبیل احد دراهم
سکر طبرزد مثل الجمیع یسقی منه مثقالا واحدا کل لیلة و اذا اصبح فاسقه الجلنجبین السکری وزن
خمسة دراهم مع الانیسون و المصطکی فی اثره [illegible] وقت
طعامه من وقت النوبة ما اکل و نیز بوقت صباح هفت مثقال شربت بزوری با چهار درم
گلقند مناسب باشد صفت شربت بزوری در وجع الفؤاد مذکور شد نوع دیگر صفت سکنجبین
تخم کاسنی تخم کشوث رازیانه پوست بیخ کرفس از هر یک چهار درم انیسون یکدرم مجموع نیکوفته

کنند و شبانه روز درد و رطل اب و ربع رطل سرکه حنیا نند بعد ازان بجوشانند تا رطلی اید د با رطلی قند بقوام ارند نوع دیگر هر روز ... از تخم کاسنی ... درارپانه و کلقند تناول کنند ...
سشرنبی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم ... بیاشامند ... و چون اثر نضج ظاهر شود
بدین مطبوخ تلیین کنند صفت ان سنا ... گاوزبان از هر یک چهار درم ...
و تخم کاسنی و پوست ... از هر یک ... درم ... ترنجبین ... درم ... پانزده درم
گلقند ده درم خیار چنبر پانزده درم شکر ... ده درم اگر مزاج قوی باشد یک مثقال ...
بر این مطبوخ زیاده کنند و بعد از سه روز تحریک کنند بدین حب ... از هر یک ... درم
نمک هندی دو دانک ... نیم درم بکوبند و باب درارپانه ... حب سازند ... بلع نمایند ...
به گلقند درارپانه کنند اگر ... شود ... قرص ورد و قرص غافث و امثال ان ...
صفت قرص غافث عصاره غافث ... از هر یک ... درم طباشیر ورق گل سنبل الطیب
از هر یک دو درم بکوبند و باب درارپانه قرص سازند شربت یک مثقال با سکنجبین ...
صفت حب اباره ... صفت قرص ورد ورق گل ... درم عصاره غافث
طباشیر سنبل الطیب رب السوس از هر یک درمی ... علاج ... اگر ...
طعام بخورند ... بجوشانند و اب او بخورند تا سه روز چهارم روز ...
شود بعد ازان تا ... هر چه خواهد بخورد نوع دیگر ... و ...
و ... از هر یک دو درم در چهار سیر اب بجوشانند چون نیم سیر بماند
صاف کرده ... نیم گرم بخورد ... مداومت نماید ... نوع دیگر ...
و ... از هر یک یکدرم ... کرده در چهار سیر اب بجوشانند چون
نیم سیر بماند ... بخورد نافع اید نوع دیگر ... که ... پانزده روز ...
... از یکدرم تا دو درم ... و ...
از هر یک ... انداخته ... در ... و در پهلو و ... نیز ...

نوع دیگر گل گاو سپستان مویز منقی بی دانه کرباله از هر یک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند چون

چهارم حصه بماند صاف نموده سیر که بخورد این یک شربت است سه روز پس وقت بخورند

ورد و کمر و درد معده و سرفه و تب زایل کرده مجرب است و اگر این تب از حصول روز تنقیه درست و تجاوز

نماید و در روی و اطراف تشنج ظاهر گردد قرص ورد با شربت ماء الاصول و اگر مزاج گرم باشد سرد و لعوق

قرص لک با شربت سکنجبین بزوری صفت ماء الاصول در صداع اورام مذکور شد و صفت

قرص افسنتین از سدیدی افیون و افسنتین و بادیان و تخم کرفس و لوز مقشر اجزای متساوی

بیاورند و بقرص و قدر یا دوقیه مصطکی و سنبل الطیب من کل واحد نصف جزو صفت قرص لک

ریوند چینی و لک مغسول از هر یک سه درم ساروں زراوند ... با سنبل مصطکی تخم کرفس

افیون نانخواه اذخر ابهل قسط مغز بادام تلخ قوت عصاره غافث افسنتین از هر یک دو درم

فلفل سنبل از هر یک یک درم شربت یک مثقال و اگر در این تب خلط سرد غلیظ بود علامات آن

دیر کشیدن علت و بیاض قاروره و موسم زمستان و سن مشایخ و باید مزاج سرد و تر علاج آن

تریاق کبیر مقدار دانگی روزی دهند و روز دیگر ندهند یا تریاق اربعه با مرود و لیطوس

صفت تریاق کبیر در مالیخولیا مذکور شد و صفت تریاق اربعه در سبات و صفت معجون مرود و لیطوس

در صرع بلغمی مذکور شد و اگر این تب حادث شود از بلغم شور استفراغ کنند ادویه که بسیار گرم نبود اگر تب

سنده بود یا حرارت لیه بول رنگین و نبض مایل بر عظمت باشد علاج عرق ... حال ... نماید در

دور نقصان حرارت و برودت را ملاحظه باید کرد غذا نخوداب نیم کوفته و نان مقشر

برنزه و کشک نا و شت خصوصا اگر بلغم حامض بود ... و اگر غذا قوی خواهند ... و مرغ و کبک

از گوشت این طیور بدهند و در غذا مثل نخود ... و سرکه ریزند و وقت غذا بعد از ... شود

نوبت و برطرف شدن تب مقرر نمایند و اجتناب از غذا که از و بلغم حاصل شود

مثل شیر و جغرات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره و از سرد به برف و یخ و حمام ... از صحیح

حرز دالو بعد از و فایده مند است قسم هم در تب ... بلغمی دایم ... و حدوث این علت

از بلغم عفن که داخل عروق بود علامت آن تب لازم و ابتدا او ناقص و بر دو قشعریره نباشد و گاه
با قشعریره بود اما لرزه نباشد و عرق نیاورد مگر در مفارقت کلی و این تب مشابه اند که بر ق
دائم و اکثر در ساعت و نبض سریع و بول غلیظ و کدر بود و اکثر ازین تب تشنج حادث شود و گاه در بعضی
علاج آن استفراغ ماده بقی و اسهال و تسکین حرارت از شربت سکنجبین و گلقند نمایند و اگر خواهند
آب بادیان برای زیادت کنند و تقویت معده بقرص ورد کنند صفت آن در تب مواظبه مذکور شد نوع دیگر
صفت قرص ورد از دستور العلاج گل سرخ ده درم سنبل چهار درم [illegible] چهار درم به مثلث اقراص سازند
شربت دو درم با سکنجبین بزوری صفت سکنجبین بزوری در فرع قولنج مذکور شد و اگر در سینه خشونت بود
جلاب از بنفشه و سپستان در شیر و ستان ساخته رغبت فرمایند نوع دیگر هر روز جلاب از تخم کاسنی
و بیخ کرفس و دار [illegible] و گلقند تناول کنند غذا آب جو با نخود آب خورند و بعد از نضج تمام تنقیه ماش مطبوخ
کنند صفت آن ثمار هندی [illegible] درم تخم کاسنی و بادیان و بیخ کرفس و ورق گل و بنفشه و نیلوفر از هر یک ۳ درم
مویز منقا ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین و خیار چنبر از هر یک پانزده درم
و بعد از دو روز قرص ورد یا زیره و بعضی یا [illegible] کنند یا معجون خیار چنبر در آب گرم حل کنند و ما [illegible]
صفت معجون خیار چنبر در قولنج مذکور شد و دیگر علاج آن هم چو علاج نائبه باشد لیکن قرص غافث
درین مناسبت است از جز التجار [illegible] شاخ آهو سوخته دو سرخ با فلفل دراز خوردن نافع است سرفه را نیز
مفید است نوع دیگر حب الغار یک سرخ تا دو سرخ بدهند مفید افتد قسم سیوم در تب غشیه خلطیه
حدوث این تب از بلغم خام بسیار که چیزی از وی بدن ریخته از آن غشی عارض گردد علامت آن هم چو
تب بلغمی بود با تهیج روی و لاغری بدن و رنگ [illegible] در اکثر اوقات و لب [illegible]
که شاه توت [illegible] باشد و جسم در وقت هیجان کبود و تیره رفته و در زیر قشعریره که از [illegible] میگویند
نفخ بود و گاهی عارض میگردد و این تب در بعضی وقت از صفرای غلیظ به بلغم و باد و سودا رسی در [illegible]
و ارد وار مثل بلغمی علاج این مرض صعوبت و الا سبب آنکه اگر معده [illegible] غشی میشود و اگر غذا
[illegible] ماده تب زیاده میگردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف میشود و اگر [illegible]

وان

ورم در احشا ظاهر گشته در مکث نشین بسیار اشکال است و تدبیر او البته که ابتدای حقنه لین نمایند و تدریج

حقنه قوی کنند خصوصا اگر در طبیعت قبض باشد اولا آب چقندر و بوره و عسل حقنه سازند بعد از آن ادویه قوی

انداخته عمل نمایند و مالیدن روغن که در و قبض نباشد و سرد نبود هم روغن کنجد و خیرو و زعفران و قسط

بدین طریق که اولا سر و از ساقها از سر زانو تا اسفل قدم بمالند بعد از آن رانها را از بالا به پایین و پس

از آن دستها را مرتبه بمالند که جلد سرخ گشته بعد از آن سینه را از بالا با سفل بمالند فایده تمام

دارد و شربت سکنجبین عسلی با دو درم تخم کرفس سفید بود و آب شیر لقند با عسل آمیخته بدهند که دفع علی

میکند و اگر ورم احشا بعد استفراغ بقی یا اسهال بالوجوه التعب قسم یازدهم و ربما که اندران آب سرد

و بر رو آن کلان نماید و حمی باشد که با آن سکته و تپ و ماده این تپ از بلغم زجاجی بود و می نامند

النغیا لوس علاج آن هر روز جلابی از بابونه و زرابنه و تخم کرفس و گلقند تناول نمایند و غذا

[illegible] آب با شیره خشکدانه خورند و بعد در یا دست نضج سفوف قاینه با بن حب صفت آن صبر سقوطری و تربد سفید

از هر یک [illegible] بخار لقمان نیم درم مقل و ایلی مکوبیده و باب بالائی ترسه حب سازند و بعد دو ورق قرص

ورد ماک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند صفت آن قرص ورد در شربت اطلبه مذکور شد

صفت بزوری در وجع الکبد گفته شد و تابع علاج آن مانند تپ بلغمی باشد و آنچه بالعکس این قسم [illegible] در باطن

حرارت شدید احساس نماید و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن عطش و اضطراب

والتهاب عظیم بود و ماده این تپ از بلغم زجاجی باشد و می نامند او را لیفوریا علاج آن هر روز جلابی

از بابونه و نیلوفر و زرابنه و [illegible] و گلقند تناول کنند و بعد از نضج [illegible] به مطبوخ خیار چنبر کنند

صفت آن در [illegible] مذکور شد و این مطبوخ نیز مناسب باشد [illegible] ورق

بیخورم تخم کاسنی سه درم [illegible] یک درم اسطوخودوس سه درم عناب [illegible] از هر یک ده دانه مویز منقی

ده دانه سکر [illegible] پنج درم و بعد از [illegible] گلقند و افسنتین تناول کنند و یار زرابنه و تخم کرفس و افسنتین

از هر یک دو درم [illegible] بجوشانند و باده درم گلقند بیاشامند نوع [illegible] حادث شود که حرارت و سردی در باطن

نکین باشد و حدوث این حمیات هر سه از بلغم بود علامة آن نبض بطی و متفاوت و بول خام و سحنه او
سه روز زمانه بود و گاهی از سبب غلظ ماده تحلیل تعب دراز گردد و حدوث نوبت او از چهار ساعت تا بیست
و چهار ساعت بود علاج آن سکنجبین عسلی هر روز بعد درم تا بیست کم و بعد از دو ساعت ماء الاصول
صفت آن در صداع اورام دماغ مذکور شد نوع دیگر حب صبر مفید بود صفت آن در صداع بلغمی مذکور شد
نوع دیگر از دستور العلاج صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و ریوند و زعفران
و کتیرا و مقل از هر یک یکدانگ شربت دو درم و حب غافث و ایارج فایده دهد صفت حب غافث و حب ایارج
در صداع و معوی مذکور شد و از تخم ترب و تخم شبت و عسل استفراغ کنند و مسهل از پوست هلیله زرد و سیاه
و زنجبیل و هند و حقنه که مایل بجذب بود عمل ارند نوع دیگر مسهل که در حمیات بلغمی مفید بود صفت آن
تربد ده درم صبر سه درم غاریقون درم بسفایج سکنجبین و سه باب کم بپالایند و معده را از گلقند که [illegible]
و مصطکی باشد قوی دارند و اگر صفرا غلیظ با بلغم باشد علاج مرکب از بلغم و صفرا نمایند قسم از حمیات
بلغمی نهاری و لیلی بود اما تب نهاری آنست که نوبت او عارض شود در روز و در شب رها کند و لیلی تب
آنست که در روز رها کند و هر دو تب باشند و تنها رسد و بتر بود و اطول کشد سبب آن او عارض شود در وقتی که
مسام گشاده بود و تحلیل یافته بخارات و این بر گشت ماده است و غالب آن باشد که دق گشته
علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند و با جلاب از تخم کاسنی و [illegible] و غذا خود با نخود آب
خورند و ملین طبیعت به مطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند صفت مطبوخ فواکه در صداع دموی و صفت
معجون خیارشنبر در قولنج مذکور شد و ادرار به تخم خیارین و [illegible] بزوری و عرق او رود در حمام عادت
والده و دیگر از آنچه بلغم متولد شود و اگر در مانده شود معجون حلتیت برین نوع سازند که [illegible]
[illegible] دواء والده و علامه که مدت دراز شده باشد و مضرت زهر رتیلا و عقرب نیز باشد والله
صفت آن حلتیت و فلفل مرجانی و فلفل دراز و برگ سداب از هر یک برابر بکوبند و با سه وزن
آن عسل معجون نمایند شربتی مثقال تا دو درم که مضرت زهرها اکبر است [illegible] احتیاط باشند

ادراین

و در تب جنس از نوبت بخورند و خود را بجامه بپوشند تا عرق آید و در صلابت نفع داد و در تب بلغمی
غذا البته نخورند اما باید که خواب بر امتلا نکنند بلکه بجوارش مناسب باشد و در تب بلغمی غذا ده روز خورند
و چنان کنند که معده در وقت نوبت خالی باشد قسم چهارم اندر تب ربع دایره و حدوث این تب
از سودای عفن خارج عروق بود و این تب روزی آید و دو روز نیاید و مقدار نوبت او بیشتر از بیست
و چهار ساعت باشد و مدت گذاشتن آن چهل و یک ساعت بود و باشد که دو روز آید و یک روز نه آید
و این را ربع معکوس گویند و حمی ربع از سودای طبعی یا از خلطهای سوخته حادث گردد و این قسم بعد از
تبهای عفنه باشد و گاهی ربع بعد اورام طحال حادث بود و این بدترین ربع بود علامت تب ربع آنست
که ابتدا او با نفض و کسر اعضا و سرما رسد تا غایتی که دندان بر یکدیگر خورد و چون کم گردد کار آن فراخ
بود و اصناف حمی ربع چهار است صنف اول که از عفونت سودای طبعی حادث شود علامت او مذکور شد
صنف دوم از محترق شدن دم حادث گردد علامت آن غلبه حرارت و تشنگی و دهان و سرخی بول و کلانی در بدن
صنف سوم حمی ربع که از احتراق صفرا باشد علامت آن قصر نوبت و بسیاری تشنگی و تلخی دهان و زیادتی عرق و نبض
سریع و متواتر و ابتدا او بقشعریره و میل مریض باشیاء حامض و بیشتر حدوث این تب در عقب تب صفراوی باشد
صنف چهارم از محترق شدن بلغم عارض شود علامت آن بیاض قاروره با غلظ و سردی ملمس بدن و بسیاری
خواب و کثرت آب دهان و عدم تشنگی صنف پنجم که از سودا حادث شود علامت آن حزن و تفکر و شوش
و خوابهای پریشان و کثرت وسواس و بول احمر مایل بطرف سودا و بدن لاغر و کبود و کثرت اشتها و طعام علاج
مشترک میان هر یک اصناف فصد باشد اگر خون غلیظ و سیاه بر آید بسیار بیرون کنند اما وقتی که خون احمر
صاف بر آید آن گرمی او مناسب نباشد بلکه ضرر رساند بر وجهی بند نمایند اما در این تب اطبا
تا چهل روز مسهل معالجه نمی شوند غذا ریباج و زیرک و نخوداب با کبک و تیهو میدهند و بعد مدت
مذکوره روز جلاب از زیج مشک محکم کاسنی و گاوزبان و بالنکو و رازیانه و گلقند تناول کنند
غذا ماش و شیره حسکلاته و نخوداب و فروج فربه خورند و بعد از نضج با بن مطبوخ بلیلی طبیب کنند

سنا هفت درم هفته چهار درم بادرنجبویه گاوزبان وتخم کاسنی ورازیانه وتخم کشوث واسطوخودوس وبسفایج ونیلوفر
وبلیله وهلیله از هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم بلیله زرد وکابلی وافتیمون یا حب ان
با معجون نجاح یا شاهتره وبادرنجبویه تناول کنند زیرا که این ماده بسبب سهل پاک نمیشود صفت مطبوخ افتیمون وصفت
حب ان وصفت معجون نجاح در صداع سوداوی مذکور شد وانچه از احتراق صفرا باشد جلاب از بیخ کاسنی
وگاوزبان وتخم کاسنی واجاص وترنجبین وعناب تناول کنند وبعد از نضج بلیلیهاس مطبوخ سنا هفت درم
هفته نیلوفر تخم کاسنی از هر یک چهار درم بجوشانند وصافی کنند ومعجون نجاح پنج مثقال دران حل کرده بیاشامند
ویا این حب ساخته بخورند صفت ان کوبیت بلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون دوق گل سرخ از هر یک
... از هر یک دانگی مصطکی نیم درم کثیرا را باب کم حل کنند وادویه باقی نرم بکوبند وبدان بسرشند وحب سازند
وصاحب سوء المزاج سکوبدار مبالغه در تبرید وترطیب نمایند واب کشک جو وشیره خرفه وشیره تخم کاسنی وشیره
تخم خیارین ... اختیار نمایند ودر ابتدای طلوع ... بنفشه ونیلوفر واب ریاحین وشربت ...
وخیارشنبر واقتصار بر انها لازم سازند وبعد از بیست روز چون نضج یافته شود مسهل دهند وانچه از احتراق
بلغم باشد جلاب از بیخ کاسنی ورازیانه وتخم کاسنی وگلقند تناول کنند وغذا نخود اب با شیره کشکدانه خورند ودر غذا
حقنه ... نخبه ... باشد ... بالحذم ... بسفایج نخبه کنند ...
... مسهل طبیعت ... سازند ... وبلیله کابلی وبلیله سیاه افتیمون از هر یک هفت درم
ترید دو درم ورازیانه تخم کاسنی وتخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج از هر یک سه درم بادرنجبویه گاوزبان
از هر یک چهار درم مویز طائفی چهار درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم ... ربع ...
... وحب ... لکنند ومعده را خالی دارند ومسهل ... دهند اگر طبیعت
... مثل سنا وشکر سرخ وترنجبین واجاص وعناب ومویز طائفی ملین کنند ودر روز نوبت
در ابتدای نافض ... تخم ... وعناب ... نمایند بعد از ان گلقند بدهند
ویا ... سکنجبین ... صفت ... در باب ... مذکور شد واین معجون نافع ... صفت ان

بلا

سنبل وج از هر یکی بجدام فلفل زنجبیل حلیت از هر یک درمی تا نخالا سبنجه از هر یکی چهار درم

بکوبند و به عسل سرشته شود و مقدار مثقال تناول نماید نو عدید از دستور العلاج حلیت و ورق اسارون فلفل

از هر یک وزن بلایر سه وزن عاقرقرحا بزند شربتی نیم مثقال در غایت جال کنبه و علاج نقرس ز رنک

و قرص غافث و ماء الاصول و سکنجبین بزوری کنند صفت قرص بزرنک در نهوج وقتی صفت قرص غافث

عصاره غافث مثقال درم سنبل ده درم طباشیر چهار درم کوفته بخته با جلاب قرص سازند و صفت ماء الاصول

در صداع اورام دماغ و صفت سکنجبین بزوری چهار در وجع الکبد مذکور شد و جالینوس گفته هم خلق بسیار

دیدم که مبتلا از سبب جلاهی یافتند و از تریاق اکبر هم نفع برداشتند صفت تریاق اکبر در مالیخولیا

مذکور شد و شیخ الرئیس ابو علی فرموده که علت … فلفل تا فعان اند بجهت ربع و بما نیست و از سبب

که این حمی بی خواص است چنانچه نام اللهار میکند قسم سی و سیم در تپ ربع دایم و این تپ

از سودای که اندر عروق متعفن شود حادث شود علامت آن لزوم تپ و اشتداد آن … و صعوبت اعراض

در روز نوبت و زوال تا حرارت و اندوه و عدم قشعریره و ناقص علاج آن فصد باسلیق و اصلح کلی قلب

و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون صفت مطبوخ افتیمون و حب افتیمون

در صداع سوداوی مذکور شد و سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه شدید بود مناسب باشد

صفت ان تخم بادیانه تخم کاسنی تخم کرفس از هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه از هر یک بجدام تخم

بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یک … درم مجموع کوفته در … آب و … سرکه

… انند تا که … روز بروز دیگر بخورند و تا که … قوام … و اگر اسهال غالب بود

ککنج و جلاب … و اگر … اصلح یافته باشد

مسلمان فی … علاج … قسم سی و چهارم در تپهای

خمس و سدس و سبع و حدوث … از خمس … ربع باشند و مقدار ان اکثر باشند

و شیر از بعد این بعض [illegible] حلب نخود و باید که قوت از ب حمی ان باشد از یک روزی اید و سه روز نماید و بعد سی یک روز از
و چهار روز بگذارد و سبع الست یکی رود اید و سبع او رشه و انی نیها از مواد غلیظ میدان [illegible] و سبعیه ربع باشد
و علاج ان بتلطیف اخلاط و بهار بود بعد چنانچه در ربع که تمام و دوار و در نوبت تخم شبت و تخم شبت از
هر یک سه درم بگذار زرد چوب درم در بار برابر سیح نخود نه و بلب درم [illegible] وده درم عناب و از ان ملکه
بنا هند و در کنند و بار و علاج چهار عجب ربع نماید و اگر حرارت بسیار باشد سکنجبین با شربه تخم خرفه
و کاهو تقلید قابل ح ولای و علاج تخم کوفته و گوشت مرغ و با گوشت گوسفند جوان قسم کوه ۱۵
در بیماری مختلف بیاید بود ازیست از جهات که ادرار ادوار ان معلوم باشد و باید که آنچه بود ابل امر لد کو شد
و کاه با شد از حم نوبت بالکه بخراید طبیبی باید شان بیها خوب کوه یک سلط نماید با کیفیت و طبیعت
هر یک علاقه کرده چنانچه اگر حمی از بابت ورم بعض اعضا شده باشد علاج ورم نماید و اگر بسبب تریه
علاقه ورخلوان و رسا مینا واقع گشته علاج الصلاح تدبیر نماید و اگر کفایت نخود منهل در روزی از
نوبت نخود بدهد و در روز نوبت سکنجبین و گلقند و منع از غذا در روز نوبت و اگر حمی از جهت احتراق اخلاط بود
علاج استفراغ نماید و بعض اوقات تسکین دهند و اشربه و اشربه لطیف اضافه نماید با خلط محترق تلطیف
و چون از ان مرض تطویل کشد مسهل سودا و تدبیر تب ربع نماید و قرص غافث از بیماریهای سپرز
و جگر و بیماریها کشته بالا بود دلالت رشد و ذکر منافع از سوی لان در ظاهر و باطن یک شان بشتر مذکور شد
نوشته بگیر از دیگر العلاج عصاره غافث با سکنجبین و هم از بابت تحلیل دم نوبت بلیله سیاه زعفران
و مصطکی ورد العیس از هر یک دو درم باید بارها بند و قرص کنند شربت یکدرم و هم با سکنجبین
ر [illegible] بیاید چهار سکنجبین در صداع کار کشه و در بیماریها ربع و خمس و سدس و غیر ان اول باید
استفراغ کمی کنند تا اخلاط کم شود و حرارت باید اولا صلح یا ولاد به تب وقت بکنند
و با قوت قوی بکار بود از روزی بدرت سهل این باید گفت و اگر حرارت قوی بود قرص کافور

بالعار البیون

بالعاب اسپغول و شربت [illegible] فایده دارد و قسم [illegible] دوم از جنس وبا دماغ و باید بدن [illegible] باشد [illegible]

و پیدا باشد عفونت او بگاه و عفونت [illegible] هوا سبب آنکه در بیابان و جنگلها و مغاکها [illegible] باشد

سبب بخارها و دودها [illegible] بعضی شود علامت آن چند چیز باشد یا آنکه هوا [illegible] و [illegible] و باران کم باشد

و حیوانات [illegible] مثال [illegible] و [illegible] و [illegible] و حشرات بسیار شوند و حشرات

زیر زمینی مثال عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و ستارهها [illegible] ظاهر شود و علامات این

علت از ظاهر بدن بسیار کم [illegible] و [illegible] و حرارت قوی باشد و نفس متواتر

و [illegible] و [illegible] و بوی بد از دهن و سقوط اشتها و [illegible]

و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل [illegible]

[illegible] و [illegible] باشند و قوت ساقط

گردد و [illegible] و غشی متواتر گردد و [illegible] موت بود علاج آن اگر خون غالب باشد

فصد کنند و اگر خلطی از اخلاط در او غالب باشد [illegible] اما [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] کافور [illegible]

[illegible] از [illegible] عفونت [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] از صندل و کافور [illegible]

و [illegible] و [illegible]

و بخور از صندل و کافور و پوست انار و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]

و [illegible] و [illegible] باید [illegible] حرارت [illegible]

و غذا عدس [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible]

و [illegible] و اگر [illegible] غالب بود گوشت [illegible] و [illegible]

وزرد آب اعضی بمرود کحه بعرق کامیخ و سرکه و خلال و کاه وزبان انجه خلت مناسبت و مصلحت و انزه بزران بر خلاف
و از غذا غلیظ و نیز اقتدار و کم رباهه و شیر و شیرینی منع نماید و واجبست از حمام بکنند و اگر مناسبت
در بلدان وبائی باشد در نیاید و احتراز از بوی بد نماید و هوا را از بوی بد خوش مزین سازد تا عفونت
کم شود و کلاب و سرکه و صندل ... حال طفل در خانه باشند و آنچه از وبا خلاص سبب بود تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق اربعه است پس از زبان بیماری با ایشان مداومت نمایند صفت تریاق کبیر در مالیخولیا و صفت
معجون مثرودیطوس در صرع بلغمی و صفت تریاق اربعه در ریاب مذکور شد و اطبا گفته اند اگر از صبر و
زعفران و مر اجزا برابر هر روز مقدار یک درم اگر مداومت نماید از وبا خلاص یابد و اگر هوا در اخر تابستان
بسیار گرم شود و بحران در غایت حر و بعضا باران و سردی غلبه باشد مناسبت الفت در علاج
کنک حرد و آنچه مرطب ... [illegible] ... مناسب تر بلادها را بها غالب تر و از بعد
ورم و سکنی بسر بهر بند و ملاحظه نمایند تا بالای بارش نماید و هوا که بود قسم مقدم در حد
وجدری که جدری که آید و ترکان میگویند بغور خواه بر ظاهر بدن در تمام اندام و با بعضی بدید آید تا ب
لازم و سبب این تب غلیان خون بود بسبب عفونت بحو شد هم چون شیره انگور انچه لکک بود
بسر آید و انچه تفل باشد بنشیند و انچه حاف بود و بعضی در میانه بماند و خون اوزش مردم هم چنان
بجوشد که اختلاط بد از خون حیض بولد کند و تا ریک که از بعد ولادت بخون از مشیمه جدا شود و سبب
و فصل خصوص بهار و در منع حقن در بدن غلیان کنند و شکاف عضو ها متعفن و سپس در صلبی و اگر که
ترکان بزاغلاه با هوا که بکار حرارت مجد خون بد و بسیده و از بادی غذا اگر کم تر غلیظ ناب
بسیار خون نگویند و هر یا و غیرانها و بدترین اضافت اوانست سیاه و کبود
صفار و ضلمت و سبع و در غایت سرخی و تمام بدن را کرفته و در میان او ضلمت نقطه سیاه باشد
بود و آنچه در بیرون آید بعد از دو روز بدی و زردی که منقلب بود بعضی به بعضی و دیگر بیشترین ا
ابله را ترکان مسلویند بیرون او صغیر و اندکی سرخ داشته باشند و مقدار عدس کلانی شود و کاه بود

دانه ها رسید

و در هر دو حالت نشیف او جذاب خود و شفید که از کسی صحیح است و بیاری و انگشت حلال کرده و این علامت محمود است

از شب در روز سوم تسکین باید علامت حدوث حصبه مطبقه و امتلاء عروق و حدوث عرق و تب و خارش در بینی

بینی و سرخی رو و چشم و گرانی در بدن و اضطراب در حس و ضیق النفس و بحة الصوت و خشونت در حلق

و شیر بینی دهان و غلظت آب آن و در سینه خواب و گرانی در سر و درد سر و کرب و درد سینه و حلق دارند

با بینا علاج آن پیش از بروز این حصبه و آبله اگر کسی مقدم باشد فصد نماید تا بروز وقت ظهور او

و اگر کسی کم بود حجامت باید و فصد و حجامت پیش از ظهور روز نافع دارد و اگر روز هجم و ظاهر شده فصد

نکنند و شربت برین نوع بالای عناب عدس علاف سپستان حلب علاف نیلوفر مثقال بالای نیم درم عدس مثقال

اگر با لسان باشد با بهتلم یک قایق اختیار نمایند و فصد قصد انچه علت را تسکین دهد مثل عدس سکنجبین

اگر اعلم سم دهان باشد والدالرا و عدس سماق نمایند و عناب و سپستان از هر یک نصف علاف باشد

و چهار با ولم شیره کنند و حقنه سازند و بعد از بر اسهال او را نجیع نمایند سکنجبین آب انار و اگر حیض لحد

در سیم هندی و آب الویح را بعد از دالاسم بخلاص فنی سازند و در ابتدا ابراب تمر هندی به تکلیف شربت

دهند با اگر کم شود علاک بفعه بین الفاق و ارفع شود بساط نفه در بیت بینی نمایند و اگر بعد کان طاهر گفته

و در بر بعض جامه بپوشد و هوای خانه با عتدال ابند و این کم اجتنا دهند و با ابن بالای نیم

و آب کرفس با عنب الثعلب و قند اختیار نمایند تا بروز بهتر نماید و اندک زعفران و آب

انجیر دهند تا از ملا ظاهر بدن براید و بروز میکند و انجیر نفع دارد و اسهال معتدل چهار درم عدس مقشر

هفت درم کثیره سه درم ملک گیسه است ملالی بچوشانند ازان صاف کنند بدهند و اگر هفت

انجیر و چهار درم بالای آن اضافه نمایند بهتر نیک شاید و آب کم در در مراتب تکرار کنند نفع دارد و استعمال این

تدبیر موقع نمایند در مالا غلیظ و دوری برون آید و بعض وقتی مغز باشند و عطش و حرارت بسیار

بسیار و زبان سیاه شود و آب کم حرج و حرج اگر دهند و حصه برید میکنند و حقنه در الف

جفتی ضمادها در وقت ابتدا وه [؟] و از شربت [؟] سازند و سفید مرهم [؟] بکار برند و از صندل و اندکی کافور
و گلاب و ماء الشعیر غرغره [؟] که لعاب سازند و سماق [؟] چه هر نوع [؟] باشند و در اواخر بیماری اگر ضعف
[؟] شربت حب الآس و لیمو و آب صندل و قرص طباشیر [؟] ببرند [؟] الآس
و در ضعف [؟] شربت لیمو در صداع [؟] و [؟] قرص طباشیر در [؟] مذکور شده
[؟] غربا و حب الآس [؟] فایده دارد و سفوف طین مقوی [؟]
سفوف طین در [؟] از [؟] مذکور شد و اگر [؟] قوی بود و [؟] ابتدا
[؟] شربت انجبار [؟] مذکور شد [؟] سماق و [؟]
و اگر [؟] شربت [؟] در صداع [؟] شربت
[؟] در [؟] محافظت [؟] اعضا نمایند چنانچه [؟]
[؟] و اندک کافور [؟] خصوص [؟]
این [؟] از [؟] در [؟] ابتدا [؟]
[؟] سماق [؟]
و در [؟] گلاب [؟] با صندل و سماق [؟]
[؟] و در محافظت حلق [؟] اگر [؟] سماق و عدس مقشر
و گلاب [؟] فایده دارد
[؟] بیفزایند [؟]
[؟] لعاب اسبغول [؟] روغن بادام [؟] در دهان گیرند و اگر [؟]
[؟] حرارت قوی بود اندک [؟] دهند و این [؟] مغز
بادام مقشر [؟] لعاب [؟] اسبغول

لبارند و حفظ امتعالشان از قرص طلا شیر و شربت حب المسک و رسایل بر ... [illegible] و نیز

از صندل و ... و کمال ارمنی و اندک کافور و کابلی ... و اندک از زنجبیل و رند ... باشد و اگر

... جیع ... برآید ... بارد ... و بعد از ان ... خت ... گوید و اگر ...

... آید ... تمام ... بود ... یا ... و ...

یکبند و ... صندل ... لیموزند و ... و ...

نقع ... و اگر ... و ... بسیار ... گرم ... بر آن

موضع ... و اگر ... رنگ ... بسیار ... باشند ... و اگر ... رنگ ...

... منفعت ... زر ... طاهر ... سفید ... و ...

مروارید ... گوفته باریک ساخته ... حب ... باشد ... حشک

... و ... یادام ... هر یک ... وزن ... گرفته باریک

... سفید ... طلا ... شیر ... نماید ... شود ...

... ازان ... خصه ... و ... باشند

و ... آن ... برآید ... بر ...

... بوی خوش ... شده ... حصه از خون ... سیاه ... و الف

... بلند ... باشد ... حصه ... از ... از

خون ... از جمله ... در شهر ... خلق بسیار ... آن

بیمار ... علاقه بر ... و ... و ... و اضطراب ... وارد

و ... میان ... حصه ... وزن ... جمع ... گویند و آن ... از ...

باشد و رنگ او ابیض و آن را غارکی و چشمک نیز گویند و عنبر ... حصه ... رنگ او ...

لصفیری و بار رفتی و سرخی و متورف و هر از اعلا بکر واین بر آن علامات محمود النفس از سبیه و تعویر بکار جفف و رغبت
طعام و راست اسیه باشد و العلامات الردیه الحصبه الدائمه و الد حصر و الیفنسج و الصفار العلیه الکثیره و شدید الحمره
و الذی لا ابا و رای النفسج و الذی معم التبدات کله کا تشنج فانها کلها فانها و الحمه و دفعه غایب بود و بعد
افزو عشی حالت گیعه بد باشد علاج ان قبل از بروز بادیم روز فصد و اگر بانع بود حجامت نمایند
و شربت تایع با سیم روز نفع کا واله حقه شربت تاریخ و رصداع حار بالله بکار برشد و اگر صفرا
غالب بود چهار شربت از تمر هندی سبب و پنج مثقال الو بخارا و علیه حبه خرده مثقال شب در ارغشنه
نر نمایند د باشد فایق کلک اختیار نمایند و بعد از روز سیم شربت عناب و نیلوفر بدین طریق سازند
عناب سپستان علی تخم خیره درم نیلوفر مثقال تخم کاسنی مثقال نیم کوفته بالای نیمدرم و اگر حصبه در پیر طاهر
گشته در بق نیامده و علیه الخبر و علیه سپستان با این اخراج نموده باشد در لیع مثقالی قند چهار روز
هر روز بالای سیاله رعفت قا هند چون تمام شد بار زنند تا بار روز هم و من بعد الا شربت تاریخ
و لیمو لسر کا کاسنی و ونار عرق الا گر فته باشد و اگر برای رفته لسیار و در شد باشد از عناب و سپستان
و تخم خیره شیر سنی دهند و اگر در اخر مرض تخواب بیدار شود شربت خشخاش بدهند و اگر بلغم غالب بود تیح لوس
و رسیاوشان و زر انجیر اضافه نمایند و با نبات شربت سازند و اگر بالا حصبه متوادی حرقت بود مبالغه
در تبرید نمایند لعاب اسبغول و ایرو برکت و بقیه و روانه معید بعد و هرگاه بلغم حصبه بروز نماید فصد نمایند
و مبالغه در تبرید بکنند و سکنجبین بار هر روز نمایند انگاه شربت با دهند بحسب حرارت غذا ناشر معشر
و اندک الرز و در اقلیم سوم چهار کنگ چو و درابت ان ناشن معشر کدو و اسفاناخ در همه وقت بود مفید بود
و ابهام در اخر حصبه حظ اعلم واله و اگر در ابهام حصبه ظاهر شود اخبار و عجایب جوش بنده دهند و اگر ابهام
سرخون باشد حسب الدس چهار سهار عناب سپستان علیه تخم خرفه مثقال بالای درم قند چهار مثقال
بر شربت ساخته اختیار نمایند غذا کرنج و باله و ریح لفت و الله و در اخر مرض قبض بار بر سپک و
با سماق جابیح واله و اگر جون از پس ظاهر شود مفید باشد هر گاه ضعف بدید آید چند نماید

از کشمیم

اگر کثیر باشد پس در سه جا باشد یا در اطراف انقلاب جاری که در شب مالند نوع دیگر بار زرد یا قدری کافور کرده است
در قسیلان شیه از سببهای الوه و اسفنجه در شب نهد خلال آمده میکنند نوع دیگر آن که سپید و اسهه و آب کاهو که
در شب مالند و دیگر نیز آن که زعفران شاف نمایند نوع دیگر در انقار چون وصبه لکه خام از درخت سپید
تو آن است تو له در شب باید بحران نه چنین که بسیار آن باشد حماف نخم گاو رم باب اسفنجه بخواند و این
فرزندان لیح جمل است و برای کودکان موافق سن شان ظاهر شد نه بسیار قدر یک سفوف و هم چنین نبات از
هر یک وزن بر تن نیج افزایند نوع دیگر در انقار ظاهر شد از سه چهار روزانه از تخم سپید فرو کمی بسیار
کم برانند و پاشانی بر وزن نمایند نوع دیگر اگر مرد باشد انحلال تقال در پای بشنید و اگر زن باشد در پای چپ
نوع دیگر اگر جمال دانه مروارید یا نقشه فرد که نیم برانند نوع دیگر زرد و بالع که شود آن از آن حاله سازند کف دانه
اول مابات عیصه وقت مخالف است قسم دوم در سهایی ترکیب و اقتباسات اگر جمی باشد و شیر و دوح آن از صفرا و بلغم
و مرکب در حمای کوته باشد مرکب از حب و از ربع و بعضی للاتن یا مرکب از عب دایم و بعضی دایر یا مرکب از عب دایم
و بعضی دایر یا مرکب از عب دایم و بعضی دایر و این متوسط که بیان مرتبی و حاده میکند بدت طویل
تا شاه و نرمالها ازان و بعضی علامات فرمایند و منحر می شود عرق علامه آن از هر یک از
علامات حمی صفراوی و بلغمی باشد و خاص شد علامات آن ابتدا از دوری غب در غایت گرمی بود
و مدت آن کوتاه باشد و در روزی حرارت ساکن بود و زمان او طویل و خیر و مکرر و واقع گاه و گاهی بعضی
اعضای کم گاه و غیره باقی بود و اطراف سرد بود و گفتم جمهور نمایند از درد نافص بحرف
شود یا آنکه با نافص کثیر شود بعد عرق آید و دلالت میکند بر ترکیب همچنین و گفتم در شب لازمه
شدید باشد و زبان سخت و در آن شود و یا بهاد و سبت گاه دلیل شد ترکیب بود
و در بعضی دریا قیت نمایند اگر عظیم و متواتر باشد علامت صفرا و اگر بطی دانه بود علامت بلغم
معلوم شود اگر بلغم بسیار در رنج برانید و دلالت بر کثرت بلغم بود و اخراج صفرا دلیل است اول بود
و دیگر علامت صفرا الست نوبت او طولانی و کوتاه باشد و اطراف شتاب کم گاه و

بسیار در عرق و لرزه و بول رنگین و اگر ترکیب از بلغمی دایم و غب دایره بود علامت آن دوام
و ضعف در روز دیگر و ازدیاد شدید نبض و قشعریره بود و اندک [illegible] و اندک باشد و اگر ترکیب
از غب نایبه و مواظبه نایبه [illegible] در روز یکی در روز دیگر [illegible] با قشعریره [illegible] سخت در اطراف
و اگر ترکیب از غب دایم و مواظبه باشد لرزه و قشعریره [illegible] باشد [illegible] از [illegible] حقه
و در باب [illegible] علامت [illegible] علاج [illegible] مشغول نخود اگر یکی قوی بود علاج آن نماید و اگر
[illegible] باشند اثر مناسب [illegible] نماید [illegible] نماید هر روز [illegible]
[illegible] و گل خیری و بابونه در آن جوشانده و بر بخار آن دارند و یا در زیر جامه بخار [illegible]
گیرند تا عرق آید و مسهل قوی در اول [illegible] ندهند بلکه از نضج [illegible] است و در ابتدا
مسهلات خفیف از [illegible] و آلو بخارا و ترنجبین و [illegible] و گل قند و [illegible] و آب [illegible]
و زیره [illegible] ساخته در آن [illegible] و بعد از نضج مسهل [illegible] دهند [illegible] در روز نوبت [illegible] در اول
بیماری حقنه لین نمایند و در روز نوبت [illegible] و [illegible] و اسفناج و آب انار اگر مدت
بیماری دراز گردد و در [illegible] قوت [illegible] غذا [illegible] لطیف در روز یک نوبت تجویز نمایند و بعد از [illegible]
شوربای مرغ و گوشت [illegible] و [illegible] سازند و [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] اختیار نمایند و بعد از [illegible] از نضج [illegible] مسهل [illegible]
خلط دفع کنند [illegible] و [illegible] این [illegible]
[illegible] اقراص [illegible] اگر مدت بیماری دراز گردد [illegible]
در روز [illegible] باشد [illegible] مذکور شد [illegible]
و [illegible] مواظبه مذکور شد و مناسب [illegible] است [illegible] نوبت [illegible]
نمایند اگر بطول [illegible] مرض بیمار ضعیف شده و حمام بعد از نضج [illegible] از نضج
[illegible] و صاحب کفایه می نویسد که از معالجه [illegible] باید [illegible]

[illegible]

صفرای رقیق رود مسیّر مرّه محض و بلغم غلیظ باقی ماند پس در دفع آنها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز
حلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و بیخ کاسنی از هر یک سه درم اجاص ده عدد عناب ده درم شیرخشت حل کنند و غذا
ماء و ارزن یا نخود بخته خورند و بعد از نضج بلیلی با مطبوخ کنند صفت آن بلیله زرد و کابلی از هر یک چهار مثقال
نیلوفر تخم کاسنی و بادیانه و بیخ کاسنی از هر یک ... درم اسطوخودوس و لسان الثور از هر یک چهار درم مویز طایفی
ده درم اجاص آلو کیلاس عناب از هر یک ده عدد مغز خیارشنبر یا ده درم ترنجبین ده درم و بعد از هفت روز
تحریک باید از حب ... سازند صفت آن ... ده درم تربد بلیله زرد از هر یک سه درم ریوند ... هم درم سقمونیا
مشوی هم و ... کوفته ... سرشته ... و یا حلابی از ... تناول نمایند و اگر علامات بلغم ... هر روز حلابی
از بیخ کاسنی و بادیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند پس اگر احتیاج به تحریک باشد باید نضج
علامات آن ... بول ... و انیسون و تخم کرفس و ... با حلاب ضم کنند و اگر نقوع کنند
باید باشد علامات آن ... معده و ... و غثیان بود علاج آن نقرس ... نمایند صفت آن مذکور شد بعد
صفت قرص مذکور ورق گاو زبان ده درم ... درم تخم خیارین و کاسنی از هر یک چهار درم بیخ کاسنی ... بکوبند
و به آب بادیان ... سرشته ... با سکنجبین ... حل کنند و در اواخر ... تا ... سر مرور ...
از ماش مقشر و نخود ... با اسفناج پخته باشند اختیار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه کنند ... بود
و اگر حرارت ... و ... باشد گوشت جوجه و ... اگر ماش مقشر یا نخود هم کوفته
... ماء اللحم غذا سازند و یا گوشت جوجه ... و ...
باشد پس ... تنک ... علامات ... گوشت جوجه و گوشت گوسفند ... غذا
... غذا ... نمایند ... باشد علاج
... و سکنجبین ... یا شربت ... و ... دالو صفت سکنجبین ... در صداع
صفت شربت ... در صداع صفراوی ... شد صفت شربت ... معمول در ... ربع مذکور شد
و باید که در غذا اسفاناخ و کدو اندازند و شوربا سازند و از ترشی عفونت و حاری ... طبیعت حار

اضافت استهال را ملاحظه باید علاج لطیف باید کرد کنند و حمیت در هر مرض لایقه مناسب باشد
از اشربه و اغذیه و مسهلات و اقراص و سفوف و ضرب [illegible] بنفشه و هندوانه خصوصاً [illegible] و غیره [illegible]
در تب حرکت [illegible] از صفرا و بلغم [illegible] ابتدا [illegible] همان حرکت [illegible] علامت آن [illegible]
و [illegible] و عرق بسیار و سرفه و [illegible] در چشم [illegible] و [illegible] تلخی دهان و [illegible] سفید و حلق سحق
و تشنگی [illegible] و [illegible] اندام باشند و [illegible] و [illegible] باشد و چشمها [illegible] و در پشت
و در حالت [illegible] باید و [illegible] علاج آن باید [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و بایه
از هر یک [illegible] کوفته بجوشانند و [illegible] درم [illegible] سرکه [illegible] [illegible] بداوست [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] کرده
بجوشانند نیم سیر [illegible] و [illegible] نوع دیگر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اصل السوس
و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر [illegible] و با [illegible] شهد بخورند
نوع دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و
[illegible] سفید و سیاه دانه و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible]
بجوشانند تا [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک [illegible] بخورند دو دیگر [illegible]
[illegible] و صفرا [illegible] [illegible] باشد [illegible] علامت آن [illegible] و [illegible] و
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
بلغم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] بجوشانند و [illegible] باید نوع دیگر
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] کوفته در چهار سیر آب بجوشانند [illegible] باشد
[illegible] با [illegible] بخورند [illegible] نوع دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اصل السوس و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] [illegible] [illegible] بخورند

نوع دیگر بیش از بچه و بلا و بنفج نوعی که حکماء هند اکل البیشات گویند علامت آن بدن کاهی زرد شود و کاهی
کبود و قی لسبت و سرخی گوشها و دردسر و دوار و سقوط و حس اجزاء البدن نماید و مانند احوال سکران و
بیهوش و در بام گوی گلید سک مانند سوزن در گلو و در فم ضیق النفس و امساک از خوردن طعام و کلام و سر بالای
نگاه اند و درشتی زبان و سیاهی لب و سقوط قوت چنانچه در بیهوش است حواس و باز فراموش کند
و بیخوابی و درد دل و حرارت گلو و مسدد آب بیدا شدن مانند سیاهی و سیاهی رنگ ناخن و عرق کم ظاهر شود
بکار دور و مفارقت و اگر اکثر علامات یافته شود غیر سالم است و اگر کمتر باشد سالم است علاج آن
مسهول ده درم کرانه و دهها و کد استعمال مانند جو و بهار و دیگ و جوز و بهر مول از هر یک درمی
حوکوفته بیخ درم از مجموع در آب و در وقت تا بجیلم بمانند و که بهار بخورد نوع دیگر بوست بالای
نه و در خشم بندی در از اطار انیه و در باران قدر دار باشد او را از بیاز سه بکیرد و بالسی جوب
بکوفه تا مثل انکشت معلول لاامیجی که از بکتم ما شاربا باشد با بخورد همان روز از صبح طار معده
در سر رفع تمام رساند و باسحی که ببره ترسی حسب سود مقدار یک تا ره از یک حب بدهد نوع دیگر زربله
و زر بلد و ارند و ... و معرج سرس و کیلا و تمک سنگ وزن کلا برکرفته کوفته بخیه در بول بز ساییده
حب بند مقدار نخود یک یا به سکل محت اگر در یک دم کند لطف مرض دفع شود و اگر در ... الکند تمام
دفع شود و مریض بهوش آید نوع دیگر ... سنبات سه باشد سه باشد ... یک حب بخورد کمیله و دوام اسپند
... ... یا نمک کوفته بخیه بار قدر نخود حب بنده است اند ... مقصد است نوع دیگر حم (؟)
... مقصد است دار فلفل بوست بلیله و آمله و حبه نمک ... برابر کرفته کوفته بجیه باب
لوزی مقدار نخود حب بنده یکی بخورند ... زهر است ... بندیا و ...
نرم سود و سوزن ... و کیلد باز ... حسک کنند ... کوفته بخیه ... نوع دیگر سماب و ...
و دیگر ... جوز بویه انداخته ... بعد ... ادویه ... فلفل سوده با دویه ... صحیح

که جامه سبز نماید باز سر با اثر و شیره لعوق حب بنفشه و خربزه کدو تخم کاهو و تخم کاسنی مرو و سنبات و درمی
ازهر خلط باشد و سکنجبین و شربت انار ترش نافع است نوع دیگر سماق گاوزبان و دار فلفل و لولو که و کهربا
و جوزبه صدف همه برابر کوفته بیخته بهم بسایند طباشیر سبع باد ورگ نار و بخور ارتج هی و دال [illegible] انواع
شب روده کلم سود نافع است نوع دیگر حب الشفا بجهت جمیع تبها بارده و حاره سود نافع است فاضله تبهار
تا به وزن باید از چهار کبر بیش از نوبت بخوابد مکرر این دموی و سوداوی خاصه ایشان در کتاب بوستی
مذکور نشد فصل چهارم در تب دق و این دو قسم است قسم اول تب دق حقیقی و آن عبارت از حرارت
غریبه با عضاء اصلیه علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب فساد رطوبات بدن شود و مراتب [illegible] است اول آنکه
رطوبات در روح آنها و همه تن پراگنده است نمی رسد و دوم فی صفار را ز اعضاء بمنزله روغنی که در
چراغدان باشد مرتبه ثانی رطوبتی که با اعضاء آمیخته و سرشته بمنزله روغنی که در جرم فتیله بود مرتبه سیم
رطوبتی که با اعضاء از اصل بدایت مخلوق ستاد و هرگاه این رطوبت نماند تهویسی اعضاء باطل شود بمنزله
روغن که در جرم فتیله بود هرگاه رطوبت [illegible] کم شود خاصه از نواحی دل همچنان باشد که روغن
چراغ کم شود بدین سبب دق تولد کند اگر مرتبه اول بود علاج پذیرد و اگر مرتبه ثانی بود غالب علاج
بود و این سلاو دبول گویند و در ابتدای و وسط علاج می باید اما در مرتبه ثالث و آخر ذبول امکان
علاج نیست الا ماشاء الله الحی الذی لا یموت و اسباب آن سابقه و بادیه می باشد
سابقه مانند تبهای محرق هرگاه مدتی بر جلد و درو در رطوبت دل و رطوبات اعضاء اصلیه تاثیر کنند
و مثل [illegible] الغب و [illegible] و [illegible] ورم [illegible] حرارت معده و جگر و شش و کارهای تعب
جفار طلب و حفظ مراقبی [illegible] در این مرض [illegible] بسیار عارض شود
بار البحم و دوار [illegible] از [illegible] حرارت دل [illegible] و اسباب بادیه [illegible] غم و غضب و تعب
و بیخوابی بسیار و جوع خاصه در وقت شتا و کسی که مزاج او گرم بود و سوء تغذیه باشد و احوال
این بیمار در درجه اولی دریافتن صعب و علاج سهل باشد و درجه ثانی دریافتن او سهل و علاج صعب

علاج [illegible]

علامت آن سبب لازم حرارت واندوه قوی باشد ودر این مرض اعراض [illegible] مثل [illegible] ودیگر
از عظم نفس واندوه وخشکی دهان و یبس لب باشد چنانچه در حمی لم [illegible] گفته شد ودر این وقت اگر
دست بر دل گذارند بعد ساعتی گرمی ظاهر شود وموضع عروق و شرایین در زیر دست باشند واین
سبب دایم یک حال بود وچون غذا [illegible] نمایند عرق [illegible] واین حال از [illegible] قوی تر وقت
بود وطلب جاذب منع غذا نماید و [illegible] غذا بخواهد در [illegible] کنند علامت آن
از سه وجه باید جست از نبض صلب وضعیف ودقیق ومتواتر و در یک حال باشد واز بول [illegible] ورو
ورقیق باشد وهرگاه [illegible] رسد روغن شیر ظاهر شود ورسوب مثل [illegible] [illegible] پدید آید
ودر نبض حکمی ظاهر آید وصدغها در ته نشیند وروغن پوست براه وغبار پدید آید و پوست [illegible]
[illegible] نماید [illegible] حرکت [illegible] شوند [illegible] دارند و [illegible] ودر [illegible] بارنگ [illegible]
وگوشش کوچک گردد و آواز ضعیف وباریک وناخنها برگشته وموها با شیدن گیرد وطبیعت هم
گردد امید بر [illegible] داشت اما در ابتدای علاج پذیر باشد پیر آن [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شربت عناب وخشخاش وصندل با شیره تخم [illegible] [illegible] [illegible] گرده با نبات خورند
صفت شربت عناب در [illegible] [illegible] وصفت شربت خشخاش در [illegible] وصفت شربت صندل در [illegible]
ضعف روح گذشت غذا [illegible] با اسفاناخ وکدو و فروج کوچک و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
انار شیرین وسفرجل و امرود و اجاص [illegible] [illegible] و انگور خورند و [illegible] بروغن بنفشه
وکدو کنند صفت روغن بنفشه در صداع حار گذشت وصفت روغن کدو در صداع صفراوی [illegible] گذشته
و [illegible] [illegible] [illegible] وکافور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند و از جماع و اعراض نفسانی
و [illegible] و [illegible] ومحققات احتراز کنند و [illegible] [illegible] [illegible] که باشد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کنند وگر این سبب [illegible] [illegible] [illegible] حارث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بالعاب اسپغول و بهدانه و عرق بید خورند و از سخام و دودها حذر کنند و اگر بسبب التهاب مفرط حرارت شود حبس طبیعت

بقرص طباشیر و رب به کنند صفت قرص مذکور در صداع صفراوی مسطور شد و این قرص [illegible] بود

صفت آن گل ارمنی شاه بلوط از هر یک چهار درم عروق کاکنج حماض طباشیر بعقیق جمع عربی از هر یک درمی

کثیرا دو حبه مقل ازرق از هر یک سه درم مغز تخم خیار کدو و تخم کوکنار بریان کرده از هر یک [illegible] کافور یک دانگ نشاسته

دو درم مجموع را بکوبند و با آب بسرشند و مثقالی تناول کنند و باید که [illegible] از هوای گرم و سموم احتراز نمایند سرد

می فرا کنند و تقویت قلب و معده کنند و باید که در راحت و لهو و لعب و آواز خوش و نغمات و حکایات

لذیذه و اشعار رنگین مشغول گردانند و از غضب و ضجر و عطش و تعب پرهیز کنند و [illegible] در علاج این

مرض [illegible] را در تبرید ثمره خرفه و عرق گاوزبان و آب انار ترش و شربت نارنج با سکنجبین و قرص کافور

و آنچه قائم مقام آن باشد اختیار نمایند صفت سکنجبین و شربت نارنج در صداع حار مذکور شد و صفت

قرص کافور در امراض دل گفته شد و در علاج اقسام [illegible] الشعیر با [illegible] اگر [illegible] آب انار

سه مثقال با [illegible] قند سفید باشد و نیم چاشت لعاب اسپغول با لعاب تخم [illegible] با قدری قند بخورند و آب شعیر

که در وی سپستان و عناب و روغن بادام انداخته باشند بخورند تا [illegible] بدن [illegible] معده ضعیف [illegible]

و [illegible] گاو و بادرنگ و بقول سرد و شربت بنفشه و الا بهترین شیرها شیر آدمی پس شیر خر پس شیر بز [illegible]

شوند اما شیر خر اگر بدهند جوان باشد و از وقت زائیدن او چهار ماه گذشته باشند و علف او

از برگ خرفه و [illegible] و خیار و بادرنگ و دانه از جو و کاهو باشد و ترتیب دادن شیر آن است

که در روز اول پانزده مثقال دهند و هر روز پانزده مثقال اضافه سازند تا روز [illegible] بعد از آن هر روز

پانزده مثقال کم سازند تا آخر پانزده مثقال ماند و در روزی که شیر داده باشند بعد از یک ساعت

نبض بگیرند و ببینند اگر قوی تر شد دلیل آنکه شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شد شیر فاسد شده

و دیگر نباید داد و در شیر دادن از ورزش و جماع اجتناب نمایند و اگر در بدن خلط باشد و مستعد عفونت

بود [illegible] مسهل دهند مثل [illegible] و [illegible] و آب [illegible] و [illegible] خشت

[illegible]

با مغز فلوس با آب آلو و آب انار بدهند و اگر سرفه باشد بلعوق کتیره و کوفته با سپستان بنفشه مخلوطه
مداوا نمایند و اگر از شدت طبع گرم گرفته روغن کاهو در بینی چکانند باشند با طباشیر ریزند و در بالین معطر
خوشبوی و معطر را بو بایند و لباس گلاب و صندل سفید بپاشند و مرغ آب روان قرار کنند
و در بالین ایشان از نقاهت آنچه بود در آن روز حیرت گلاب گلابه و صندل و آب کشیده تر و اگر خرقه گلاب
کرده بر سینه و شکم انداخته بدارند و چون گرمی تازه کنند چهار بار در روز تکرار نماید
بود ریاضت نکنند و در موسم سرما هوای خانه معتدل دارند و اگر حرارت سر بسیار گرم باشد و کماهو تعلیه نماید
و در بینی روغن بنفشه با بادام و نیلوفر و کدو و مانند اینها روغن‌ها و صداع حار کرده است و ابزار ...
و در کدوی تر و جو بهم کوفته بر سر بگذارند و خروج خون بینی باشند و در نقاهت ملایم و معتدل بود باشد
چنانچه عرق نیاورد و احداث حرارت نکند و بدن ضعیف شود در ابرو و پیشانی ...
و در پیشانی احتیاط تمام بجا باید آورد و اگر کام محرز باشد و هر گاه از آب ... پاشید بر روغن
بادام و روغن کدو در بینی مالند و بعد از ساعتی بغذا جوجه مرغ با ... و در آب جوش داده
باشد و باز آب جوش ... و به ... باشند و اگر با اسفاناج و کدو و عدس ...
باشند بسیار ... و قلیه ... دلاله و ... زیر ... بعد ... دهند و آن مقدار
تا ... بگذرد و ... نشود و اگر ... تمام شود در ... حمام ... قطعه آن
با ... جاورس ... صمغ ... داده ... زیاده ... کوفته نمایند و
حاجت ... حار ... در ... اول بود احتیاج ... بسیار ... و اگر ...
و در باشد محتاج به ... چنانچه ترکیب ... و در اول ...
... شد ... منفعت ... نکند ... هم ...
... عصاره الاشربه ... عصاره السماق نکند ... و ... الحماض
المقشر و جلاب ... نکند ... ممنوعه نمل مقلوه ... و ذلک

در همین لطیف علاوه وشیله عشبه مرب البقر حلب او ماء الریباس الرسا و جبه و دو درم سوم که علامات زلیل
ظاهر شود قرص کافور بدهند صفت آن طباشیر سفید و ورق گل سرخ صندل سفید رب السوس از هر یک سه درم
تخم خیار بادرنگ و کدو و بدان مجموع مقشر از هر یک چهار درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم تخم کوکنار
سفید نیم کافور نیم درم بکوبند و قرص سازند و یک مثقال با شیر زنان و با شیر خر بخورند و اگر گوشت مرغ
و کبک و تیهو و دراج و سیب به و امرود و کشمش و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق آن بگیرند
هر روز سه درم از آن شامل کنند عظیم نفع دارد والله اعلم قسم تمام در نحو خبث اگرچه از
قبیل صوت نیست لا احداث مرا برا داشتن مرض در وزید و قدر با ان یافته چراکه مردم للصورت
بد خو قی تاید و در بر رکاب هیز با سیح ها لسان سر بدید اید و ان استیلد ر سوشی باشد در مزاج بدون
سب و حرارت غالب اید و اکثر مشایخ سلار علاج کفه و سبیش زبان نی در بیوت هم از استفراغ بسیار
و استعمال مبردات با فراط حادث شود و این مرض و قبیله مستحکم شود ممکن نیست خلاصی از ان و علامت
ان ذبول عرق بدن یابس و ضعف نبض و قحف جلد و سقیض لعل در رقت ان و عدم اندوره
و لاغری بشمار حاصل علاج آن مرطب و سحبیل حمام و ان ان هم در عرق با بونه و مرزنجوش جوشانیده
باشند نمایند و غذا تخم چوزه نیم برشت و هرلیه و ارب گوشت بره و بزغاله و اسفناج و کدو
دار چینی مزعفر و خوانجات بگوشت کبوتر و چوچه فربه بچه باشند و عسل نافع تمام دارد و مربیات
شاه اشرح و اری و سیب و معاجین کبار بنات سرای و مفرح و بطرس وو دارد المسک و نوش دارو
و شراب انار عدس و شراب سیب حاصی از بیها مدام نایند صفت شرابی که اشراح لید قرا با دیناء مرسمیح
بیضی اللتیح من حاجته و یقطع لقدر الاصبع فمن اراده تقشره اخراج فیترک ملبه و من اراده
ان یقشره فلیقشره علی عادة الرقیه حتی یترکه به بعض و ینقع سبعة ایام بلیالیها فی ماء الملح
سحلیوم لنصب عشیه و ذلک الماء و تجدید ماءه مع ملح اخرثم یغلی بعد ذلک و ینقع فی ماء الحار
العذب ثلاثه ایام بلیالیها ثم ینصب عشیه الماء و هذا فان بقیت فیه ملوحة فینقع
فیه

103

فيه ملوحة يوم اخرى في اسماع القراح ثم يخرج عن الماء المنقوع فيه ويوضع على حصير حتى ينقطر عنه الماء ويجفف
ثم يؤخذ من العناب وجزاان من الماء الصافي ويطبخ فيها بنار وتنزع رغوه حتى يذهب الماء ويصب ما بقي
على ظاهر الذريح لغرا كل واحدة من القطع عن اجزاءها حتى ينقطر عنها العناب ثم في الغد يطبخ ويترك
لصيفى بلا ماء بحيث يعلوها العناب قدر طبخا تاما ثم يؤخذ من النار ويترك حتى يفتر ويلقى في اربعة ارطال
ذريح من هذه الادوية مدقوقة مسحوقة ويخلط بالذريح والعناب ويحرك حتى يستوي وهي هذه زعفران
خربوا و دارفلفل من كل واحد مثقال قرنفل نصف مثقال دارچيني مسك ربع مثقال صفت مربای سيب
پوست از سيب باز كنند و دانه بيرون اورند و در رب بجوشانند تا نيم پخته شود پس بقند بقوام اورند
صفت مربای بهی هم چون مربای سيب قبت صفت ترياق فاروق در باليقولنا و صفت معجون مثرو د يطوس در صداع
بلغمی و صفت دوا المسك در سبات ضعف دماغ و صفت نوش دارو در رطوبا لقمه و در بدن روغن
نرگس و روغن قسط و روغن بنفشه بادام و روغن سوسن بمالند صفت روغن نرگس هم چو روغن
بابونه باشد صفت روغن قسط در صداع سرد بسيار صفت روغن بنفشه بادام در صداع حار ساده بيمار
مذكور شد صفت روغن سوسن در صداع سرد باد كلعبسم وصفتها سمنه و سموم ات معتدله مانند عنبر
ولاون و ياسمين كها ريزند صفت حقنه سر بره و پوست و پای او و پاك كنند و بكوبند و يك من ب للاء
ده درم كرك جو و گفت درم بابونه و هفت درم خشك توقيته ده درم انجير و در كاسه آب بجوشانند
تا نصف بماند و صافی كنند ده درم روغن گاو و هفت درم روغن بنفشه سه روز برابر و رسعفت قاتل
شير كهنه علك بمانند و بعد از جفتها ازدام بار او روغنات در ماكور شد بند جوب كنند بو عو بد ملعه متش ان قرب ساهم
و پاك كنند و بكوبند و با نيم رطل دنبه و دو رطل شير و نخود و برنج شسته و يكمن از ريك دو رطل بكوبنه
كنند و بجوشانند تا بجمه جهار تو و پنجاه درم از آن ار صباع كه با روغن بادام و جز از ريك ده درم
بياميزند و استعمال كنند و بعد از آنكه بر ابر شد بخواب روند و در يا هم پنج نوبت چنين كنند موجب
فربهی كنف باد سرخ حسم و ينديرنا قه چون لغا اعت حاكي است ميان صحب در مرض نديرا و مشرك باشد
ميان تدبير اصحاء و مرضی نيس بايد حسب و جه و بر نشی از حاله با قه كنند و تعقيب حالی و اعراض
را نوالدفی لحو لعظم بانيد اكر در بعض ان رعشت و فازوره ريكين و عليظ و در دسر و نعاس روحيت

نفس و وقت شاید بود دلالت بران کند هرچه از مولود بیرون آید باید که حس بنبد و معالجات به نافه ازان
استفراغ فرمایند و به ملینات شخر قوه و ملوخات ملینی کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید باشد صفت قرص
طباشیر نرم و ادویه سه درم ترنجبین سبعه دراهم ثلثه دراهم صمغ و کثیرا و طباشیر و زعفران من کل واحد درم
معجون با ترنجبین و شربت سکنجبین در صداع حار مذکور شد و چون از زایل شدن شب چهار بخود برکند
فروح بیند و به تدریج علامات بران کنند و چون دراست بران بکند نزدیک موافق مزاج باشد با کو سنهای
سنگ خورند و ما بود دانسته که شخصی از دست بیمار شود و رجیع کند لطف غذا همی کم کند چون سال
از معالجه گرفته است در حالت فرح خود و رجیع و روح لطیف از خوی ازان باشد اندک اندک
نمایند و بعد ازان بدر عذری بر دور نماید فرمایند و از حمام که دیگر جا و از جماع و از شرب شراب و از کشیدن
چیزی و عطش و از حرکات و از جمله سبحانات احتراز کنند و ینبغی الناقه ان لا یمتلی من الطعام
فانه یفسد مزاجه لکن یاکل مرات قلیلا قلیلا شیئا من شیء و لیشرب من الماء البارد قلیلا و لا یشرب
من الماء و الغیر البارد و ان غلبت شهوته و قوی هضمه تخلف لم یاکل بقدر الشهوت و یکن التدریج
حتی اذا جاوز هضمه اتم غذاءه ثم یدرج الی الحرکات و سایر اعماله التی اعتادها فی حال الصحة بیاید
و اگر ناقه را هاضم کامل نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود اگر غذای بسیار بخورد تقلیل غذا کنند و قوه
معده به سکنجبین سفرجلی نمایند صفت آن در صداع مرارتی مذکور شد و صفت ربیاج یا انار و انار با سماق خورند
صفت آن در قولنج بلغمی مذکور شد و جوارش مصطکی ناول نمایند صفت آن در دوار مذکور شد و چون قوت
گیرد و استحمام مناسب بود و در وقت بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوای سرد ضرر نرسد
و در مسح و لیکن تا از حمام بیرون آمد نشوند و جامه گرم پوشند قوت و هم ها ضرر نرسد و به تدریج در غذاها غلظ
تفرقه کنند تا به بسیار نشوند و بر ترشی سخت نشوند چون طفل از شکم مادر جدا شود در حال گوش و دهن او پاک کنند
و بالای ناف او چهار انگشت قطع نمایند و مدر شهد در کام او طلا فرمایند تا کام او نرم شود و بر اندام و
از غذاهای در درحم جواله پاک شود در جزء روغن بمالانند و بر پای بندند و مولود را با پارچه نرم بپوشند چنانچه
آب در گوش و بینی او نرود و اگر با آن آب سماق و حلبه و قسط باشد بهتر بود بعد ازان از آب فاتر
غسل دهند و در خانه تاریک پرورش دهند اما رضاع بدانکه شیر مادر بطفل مناسبتر است اگر مادر صحیح المزاج
بلکه

